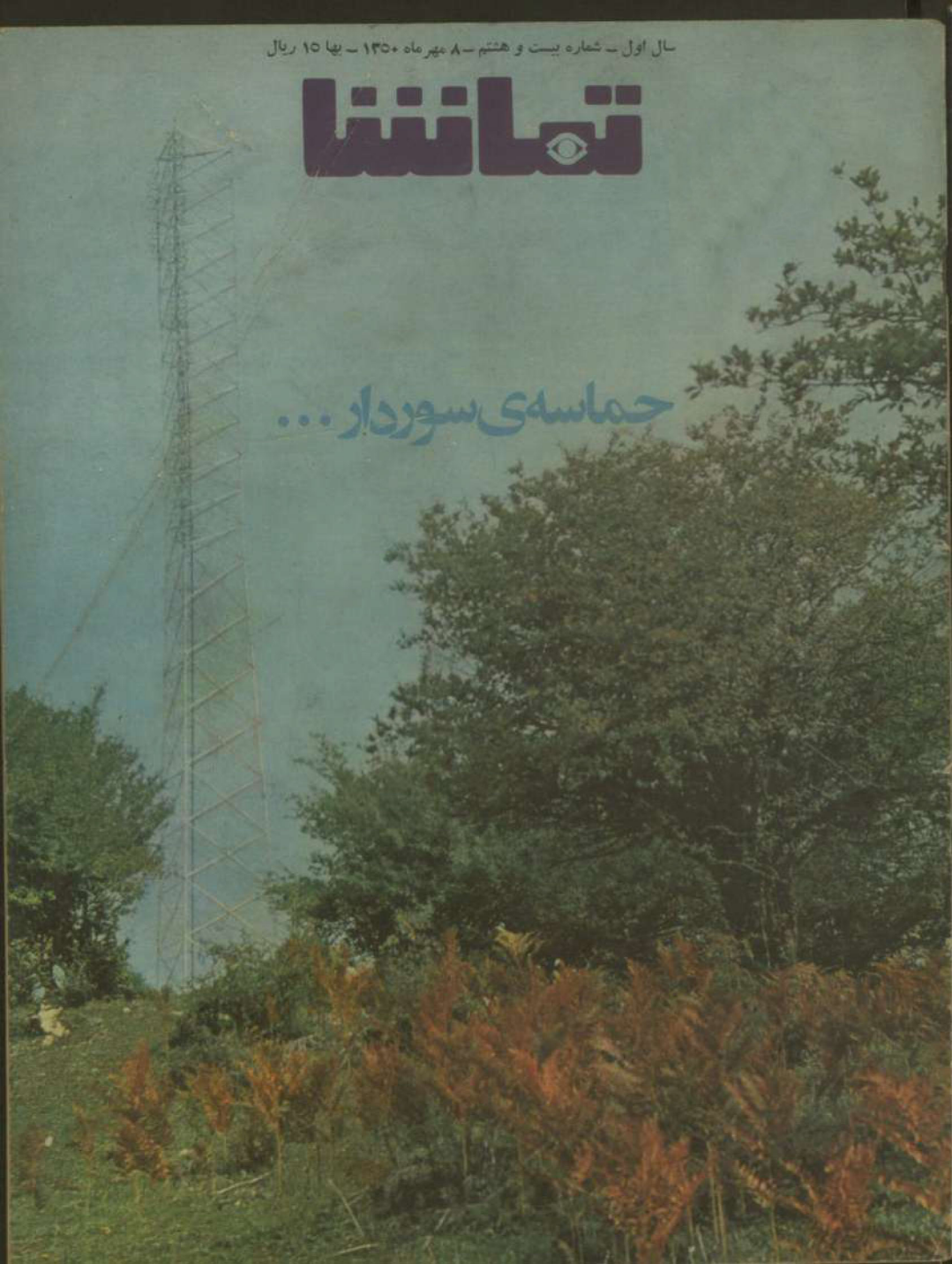


سال اول - شماره بیست و هشتم - ۸ مهرماه ۱۳۵۰ - بها ۱۵ ریال

تعماتنا

حماسه‌ی سورداز...



● دنیا از چشم تماشا : آموزشگاه‌های بیگانه
● تبلیغ با جازه یا بی جازه ؟
● نظر حواصی از خوانندگان تماشا

گزارش

- افتتاح لوزیون تریز
- از خلیج عدن تا خلیج فارس
- زبان سریال ها
- مضمین زنگها برای پنج میلیون دانش آموز

تلویزیون و ارتباط جمعی

- تلویزیون و اقبال
- حمله سوردار
- تلویزیون راهبان آثار نگار کرد
- تلویزیون در خانه امواج و موج

تاریخ و تمدن

- کورش در بابال و فرهنگ و تمدن ایران
- تمدن از دیدگاه کت کلارک

سرگرمی و مسابقات

- مید پرده
- مسابقه عکس و نوشته
- جدول کلمات متقاطع

چند خبر هفتی

داستان

- تیرین برای استقبال از وزیر
- اساق ، جنایت و احتمال (یاورلی جدید ما)
- چند خاطرات
- اثر : آندره مالرو
- علم و افسانه و داستان رهگذر

- ست
- توغوس گمشده (یاورلی یلیسی)

سینما

- ویلیام وایر در تهران
- نقد فیلمهای هفته
- (مدلی - زینل - جناف آقازاده)

نقد کتاب

- چشم اندازهایی از عراق کلس
- لوح
- قبه

موسیقی

- الاکتر جواد ...

ناتر

- نقشب لویینگ نایر
- جان آرزون ، بی خشم
- آرگاست ، از آندرو پودر

گوناگون

- نایه های شما
- تکه تکه ...

ورزش

- رده بندی پیر افس سیر
- مساله تفریح

سیاست

- تماشای جهان در بیگانه



خانم تماشا



تماشا

۲۸



روی چله : اسلامیه رنگی از : علی افشاری

- صاحب امتیاز و مسئول : رضا طلیس
- زیر نظر : امیر کریم
- طرح و تقسیم : فیهاد شیوا با همکاری هنرمند ارطالین
- امی ها : دفتر مجله تماشا
- دفتر مجله : خیابان لوزیون - ساختمان بولیه لوزیون
- صندوق پستی : ۲۰۰ - ۲۲ - تلفن : ۲۱۱۰۵
- چاپ زیر تلفن : ۲۰۱۳۲۷ - ۲۱۱۵۱

دنیا

از چشم تماشا

**آموزشگاه
زبانهای بیگانه**

دوخانه با طبیعت تجاوز در یک
قاره و دو کشور و آن دو کشور دو
همسایه :

یکمده پیش ، فرانسوا تومیل بای
رئیس جمهوری چاد گفت که لیبی ،
همسایه اش با هزار کیلومتر مرز ، به
حمایت از اعراب مسلمان ، خائن کنشورش
را بدون کشیده است .

یک هفته پیش ، جعفر نمیری رئیس
حکومت لیبی گفت که کشورهای کمونیست
اروپا ، کودتای سودان را موجب بوده اند
و کشتار مردم را سب .

عمر استقلال سودان ۱۵ سال است
و عمر استقلال چاد ۱۱ سال ، این ،
چهار شورش را از سرگردانده و آن ،
چهار کودتا را .

با اینکه هر دو نمونه کشور های
لستا آرام آفریقا هستند ، قاره ایگه
شانزده کنشورش ۱۱ سال پیش به استقلال
رسیده اند و ۱۳ کنشورش از ۳ تا ۱۰ سال
اخیر و به استثنای اتیوپی ، قذیفی ترین
تاریخ استقلال را باید در لیبی ،
سرزمین برندگان آزاد شده آمریکا
حسبجو کرد که ۱۳۴ سال دارد و عمر
استقلال ۳۴ کنشورش از عمر طبیعی یک
انسان یعنی از نیم قرن کمتر است .

در این سرزمین : لیبی ۳۰ ساله
به چاد ۱۱ ساله میزاید ، جهه آزادی بخش
چاد ، در الجزایر ۹ ساله تشکیل میشود
و نائزانیای ۷ ساله به جنگ اوگانندی
۹ ساله می رود .

در این قاره که تین ایجرها به
نیات بورگه ها یکدیگر را سر میگویند
همه چیز سایه بورگه ها هستند .
در ایران با دهها قرن استقلال و
هرگز آن سال تمدن برای آموختن زبان
های بیگانه در زحمتیم ، اما ، مردم این
کشور های کم سن و سال به هفتادستار
گرن به زبانهای انگلیسی ، پرتغالی ،
اسپانیایی و فرانسه صحبت می کنند ،
گروهی زبان مادری خود را از
یاد برده اند و گروهی زبان مادری را
با زبان خارجی درهم آمیخته اند ، قبلی
نیز چون کافرون انگلیسی و فرانسه را
با هم پذیرفته اند .

نویسنده ۸ سال پیش
صد ها معلم مصری را به الجزایر برد تا
زبان عربی را به الجزایر بازگرداند و
در سرزمین های دیگر نیز فعالیتی
چنین بچشم میخورد .

در این گیلودار جعفر نمیری از
سودان ، سوروی و اروپای شرقی را
مداخله گر مینامد و عینی امین از اوگاندا
چین را و یازده دانشگاهی مصر نیز یبانی
در همین حدود دارند !!

تنها یک سوال باقیست :
آیا مردم کشور های نوپای آفریقا
حق دارند که پس از سالها زندگی دراز
سایه محضان بشر دوست زبانهای انگلیسی ،
پرتغالی ، اسپانیایی و فرانسه به زبان
مادری خود باز گردند یا یکسفر راه را
کوتاه کنند و چینی و روسی را بر زبان
های زنده ای که آموخته اند بیفزایند ؟
جعفریان



در پیشگاه شاهنشاه آریامهر

**دومین مرکز تلویزیونی
آذربایجان
گشایش
یافت**



تا یکسال دیگر تلویزیون تریز به خط ارتباطی ماکروویو می پیوندد و میتواند برنامه های خود را در سراسر کشور پخش کند

شاهنشاه آریامهر اجاره آغاز کار رسمی تلویزیون تریز را جشن میگیرد.



تلویزیون آذربایجان شرقی - مرکز تریز - روز جمعه دوم مهر ماه طی مراسمی در پیشگاه شاهنشاه آریامهر گذاش یافت.

در این مراسم نخست مدیر عامل سازمان رادیو تلویزیون ملی ایران خیر مقدم گفت و بعد آقای احمد دهنسی - مدیر تلویزیون تریز - گزارشی درباره چگونگی فعالیت های این مرکز و برنامه های آن عرض رسانید و سپس شاهنشاه آریامهر قسمت های مختلف ساختمان و قسمت های فنی مرکز را مورد بازدید قرار دادند.

شاهنشاه آریامهر در پایان بازدید به وظایف سنگینی که تلویزیون به عهده دارد اشاره فرمودند و دستور دادند تا زمینه بهبود برنامه های تلویزیون مبارک گردد.

تریز دومین مرکز شبکه تلویزیون ملی ایران در آذربایجان است. بود که در مردانه ۱۳۲۷ آغاز بکار کرد.

طبق برنامه مقرر بود که تلویزیون تریز در برنامه ۱۳۳۰ پایان رسد و از مهر ماه امسال برنامه های آزمایشی خود را آغاز کند. اما سازمان تلویزیون ملی ایران بر اساس تجارب گذشته، تصمیم گرفت که منظور آقایان از نظر مردم برای طرح برنامه های آینده این مرکز هر چه زودتر با مردم تریز تماس گیرد و این تماس، از طریق بخش برنامه های آزمایشی مرکز تریز انجام پذیرفت که از روز اول فروردین سال ۱۳۳۰ و لحظاتی قبل از پایان سال ۱۳۲۹ آغاز شد. بنابراین در نیم سال اول ۱۳۳۰ بخش برنامه های آزمایشی به سازمان تلویزیون ملی ایران امکان داد که از نظر مردم تریز آگاه شود و در برنامه های اساسی که از مهر ماه آغاز میشود خواست مردم آذربایجان و هدفهای سازمان را بسا

آگاهی بیشتر مورد توجه قرار نهد نظر عالی چنین، موجب شد که در شرایط بسیار دشوار وسایل لازم نصب برای بهره برداری مورد آزمایشی آماده شود.

کار نصب وسایل در آخرین ماهات روز جمعه بیست و هفتم اسفند ماه ۱۳۲۹ پایان یافت.

برنامه های تریز روز اول نوروز ۱۳۳۰ از ۹ تا ۱۶ و از ۱۵ تا ۲۳ بود از آن پس هر روز بیست و سه ساعت فرستنده تریز در دوران آزمایشی

۵۰ وات بود با قدرت نمتنع ۵ کیلووات بارافقاع ۵۵ متر با فرستنده دوکیلوواتی و قدرت نمتنع شصت کیلو وات بکار ادامه خواهد داد.

فرستنده تریز در جنوب دانشگاه تریز برپا شده است. این مرکز از ایستگاه مخابراتی و سایر امقای های فنی شش دوربین و دکانس، به ارتفاع ۵۵ متر با فرستنده دوکیلوواتی و قدرت نمتنع شصت کیلو وات بکار ادامه خواهد داد.

با تشکیل سازمان رادیو تلویزیون ملی ایران دو استودیوی بخش رادیویی نیز در این ساختمان تهیه شده است و زودی بخش رادیویی نیز از این مرکز انجام خواهد گرفت.

در سال جاری با نصب بیش از ۴۰ فرستنده تقویتی، برنامه های تریز در شهر های مهم آذربایجان پخش خواهد شد و تا یکسال دیگر می پایان برنامه های تریز و تهران و سایر مراکزهای ماکروویو استفاده میکنند متسل میوند و تریز خواهد توانست کسبه بهترین برنامه های خود را در سراسر شبکه کشور پخش کند.

بخت در برابر مسئله، تبلیغ باجایزه یابی جایزه ۲۰ هونز گرم استو مساجیان کلا، مدیران موسسات تبلیغاتی و مردم از همه طبقه - چه نفیسی و چه بوسله از نامه نظر خود را درباره این مسئله در اختیار ما میگذارند که بتدریج آنها را از نظر شما خوانندگان گرامی می - گذرانیم.

نکتهای که یادآوری آن لازم بنظر میرسد اینست که بخت ما گرچه براساس تصمیم و اطلاعیه رادیو سه تلویزیون ملی ایران شروع شده، یعنی است کاملاً مستقل و جدا از اقدام یا تصمیمات رادیو و تلویزیون، و هدف از این بخت بررسی نظرانی است که مردم اصولاً درباره تبلیغات تجاری دارند. این بخت فضا درباره فواید و یا مضار جایزه تبلیغاتی نیست بلکه علاوه بر آن درباره نحوه تبلیغ (با جایزه یا بی جایزه)، نوع پیام، مدت و سایر مشخصات آن نبر هت.

اینک نظر و عقیده چندتن از مسئولان و مدیران سازمانهای تبلیغاتی و چند خواننده نشانی را درباره این موضوع نظر میزنیم میگذاریم:

آقای رضائیان مدیر تبلیغات موسسه گویا میگوید: من با این نوع جایزه گذاری در مورد کالاها مخالفم، اما در مورد حساب پس انداز، چون بانکها کالای عرضه نمی کنند، باید برای تشویق مردم به پس انداز، نسبت به این قبیل تبلیغات رفتند.

در مورد کالاها، تبلیغ صرفاً رفاقتی است که این بود و یا چند جنس فرارقتی بود رختشوئی وجود دارد، چون همه یک نوع و یک جنس هستند، تا گریز برای یافتن بازار نیست به چنین تبلیغاتی میزنند.

این تبلیغات بر اساس چه شرایط و انگیزه هایی عنوان میشود؟ باید عرض کنم که مطلق کالاها بنحوی مردم را روانکاری میکنند و بر اساس این شکل جنس پول برستی مردم، یک سری تبلیغ صورت میگیرد و لسی آنها هیچکدام نمیتوانند که بهترین بازار ارزانیتر در مقایسه با اجناس مشابه دیگر و براساس و بدون تبلیغ بنمت آورند.

جلب شدن مردم به این نوع تبلیغ از روز اول بی دخالت خود آنها

بخت در برابر مسئله، تبلیغ باجایزه یابی جایزه ۲۰ هونز گرم استو مساجیان کلا، مدیران موسسات تبلیغاتی و مردم از همه طبقه - چه نفیسی و چه بوسله از نامه نظر خود را درباره این مسئله در اختیار ما میگذارند که بتدریج آنها را از نظر شما خوانندگان گرامی می - گذرانیم.

نکتهای که یادآوری آن لازم بنظر میرسد اینست که بخت ما گرچه براساس تصمیم و اطلاعیه رادیو سه تلویزیون ملی ایران شروع شده، یعنی است کاملاً مستقل و جدا از اقدام یا تصمیمات رادیو و تلویزیون، و هدف از این بخت بررسی نظرانی است که مردم اصولاً درباره تبلیغات تجاری دارند. این بخت فضا درباره فواید و یا مضار جایزه تبلیغاتی نیست بلکه علاوه بر آن درباره نحوه تبلیغ (با جایزه یا بی جایزه)، نوع پیام، مدت و سایر مشخصات آن نبر هت.

اینک نظر و عقیده چندتن از مسئولان و مدیران سازمانهای تبلیغاتی و چند خواننده نشانی را درباره این موضوع نظر میزنیم میگذاریم:

آقای رضائیان مدیر تبلیغات موسسه گویا میگوید: من با این نوع جایزه گذاری در مورد کالاها مخالفم، اما در مورد حساب پس انداز، چون بانکها کالای عرضه نمی کنند، باید برای تشویق مردم به پس انداز، نسبت به این قبیل تبلیغات رفتند.

در مورد کالاها، تبلیغ صرفاً رفاقتی است که این بود و یا چند جنس فرارقتی بود رختشوئی وجود دارد، چون همه یک نوع و یک جنس هستند، تا گریز برای یافتن بازار نیست به چنین تبلیغاتی میزنند.

این تبلیغات بر اساس چه شرایط و انگیزه هایی عنوان میشود؟ باید عرض کنم که مطلق کالاها بنحوی مردم را روانکاری میکنند و بر اساس این شکل جنس پول برستی مردم، یک سری تبلیغ صورت میگیرد و لسی آنها هیچکدام نمیتوانند که بهترین بازار ارزانیتر در مقایسه با اجناس مشابه دیگر و براساس و بدون تبلیغ بنمت آورند.

جلب شدن مردم به این نوع تبلیغ از روز اول بی دخالت خود آنها

نظر خواهی درباره يك مسأله اساسی:

«تبلیغ باجایزه یابی جایزه ۲۰؟»

سازمانهای تبلیغاتی مشوق

جایزه های پولی نبوده اند!

بک خانم خاندان: جوایز تبلیغاتی برای من،

مثل جدول کلمات متقاطع برای

شوهرم است!

بوده است بدین معنی که مسئولان تبلیغ با همین روانکاری که خودشان از آن نام برده مردم را به این نوع تبلیغ متقاعد کرده اند.

سلسله، از روز اول که ابتدای تبلیغ در این کشور بود، مردم هیچ عنوان با چنین چیزی که الان با آن در تماسی آشنا نبودند. برگزیدن انگیزه های تبلیغاتی مثل پول پرستی و پولداری شدن تنها خصیصه ایرانی نیست بلکه در تمام ممالک دنیا از این جنس اسامیها استفاده شده و میشود، اما در مورد مشخصات جنس مثل کیفیت و قیمت آن دولت و مردم هر دو با هم شرکت دارند، خصوصاً تعیین کننده قیمت کالا مردم هستند. اما باز هم میگویم که در ایران هیچکدام از مساجیان کلا نمی برنوب و کزند و یا ارزان کر کردن کالا که بهترین بازارهای تبلیغ هر جنس است نمی کنند. در ضمن، علت اصلی این شکل تبلیغ و رفاقت، وجود اجناس هستند در بازار است که باعث میشود چنین اقداماتی جهت تبلیغ انجام بماند آید.

آقای هزری مدیر شرکت پویان (موسسه تبلیغاتی فزی) طی یادداشتی چنین اظهار نظر میکند: موضوع بررسی بنام دولت مسال شاسی در تبلیغات به خودی خود نازکی ندارد، ما می بینیم که در ممالک پیشرفت کرده در آنها تبلیغات رایج است و از روی روح نادر برنامه های شاسی با جایزه های (چه بازرگانی و چه فعالیت های دیگر) بسیار محدود و فقط تحت شرایط خاصی اجرا میشود. اما تصمیم اصلاح شده رادیو تلویزیون در اجتناب از محتاتیر عواملی که از آن قبیل تصمیم آید، و یکسره با میشود نام برد از خودی زیاد اصول اخلاقی، اجتماعی و اقتصادی مرسوم را ننگان میدهد. ضمناً حمله به این نوع تبلیغات به خیلی مسائل زندگی روزمره و همچنین به خصوص کارگزاران تلویزیون نیز متوجه میشود. در توضیحاتی که از طرف سازمان رادیو تلویزیون ملی ایران درباره تصمیم فوق داده شده این نکته پیش می آید که برای های تبلیغاتی مشوق و مبلغ این نوع فعالیت تبلیغاتی نبوده اند، در سوزنی که با دلایل زین روش میشود که از آژانس تبلیغاتی هیچوقت نمی خواندند و این چنین فعالیتی باشد و بایشی مسئولیت تحمیلی برقرار می نماید و بایشی شاسی از دوش مسواست

باید توجه داشته باشیم که طرز اجرای این برنامه های قرعه کشی و مالیاتی که خرج آن میشود نسبت به خود جوایز قرعه شده باید کنترل شود.

۲- در بیشتر موارد موسساتی که جایزه میدهد از بوجه های تبلیغاتی خود میگذارد. در واقع برای آحادمان جابزه به منظور تشویق گیری بازرگانی یا خرج تبلیغاتی کمتر میمانند.

زمانی که مسئله قرعه کشی و جوایز شاسی زیرکانه می باشد و تبلیغاتی های تبلیغاتی بطور قابل توجهی گانه میشود و در نتیجه فعالیت آژانس های تبلیغاتی نیز کم میشود مثلاً اگر بانکی سی میلیون ریال جابزه پخش می کند، فقط به میلیون ریال صرف هزینه های تبلیغاتی میشود، در سوزنی که میبایستی ۱۵ میلیون ریال خرج تبلیغات می شد که خدمات آن بانک (اگر داشته باشد) به حساب میآوردند! ... و از تاثیر روانی این نوع طرز فکرها و گفتنی ها سخت نگران میشد ...

این ها بهترین دلایلی است که بیشتر آژانسهای تبلیغاتی مخالف این روش هستند. برای مثال از خود شروع میکنند که در طی بیست و سه سال گذشته به عنوان موسسه آژانس فزی و سپس شرکت سهامی پویان را همکاران خودم برای هیچکدام از مشتریان خود از هیچ نوع قرعه کشی استفاده نکرده ام و تا

اجناسی که امکان داشته همکاران من سعی کرده اند که از قوی اصولی تبلیغاتی برای مقاصد خود استفاده کنند و این را هتند. موسسات دیگری که طرز کارشان چنین بوده است ...

نظرات مردم

خانم رختخانه ملکی (سی و دوساله) میگوید: من عادت کرده ام که در هر قوطی را که باز میکنم دنبال چیزی بگردم، یک کارت جهت قرعه کشی، بریده یک شکل و چیز هائسی از این قبیل، از این چیزها همان نشانی را در زندگی من بازی میکند. کامل جدول کلمات متقاطع روزنامه ها در زندگی من، با این تفاوت که امکان بردن جایزه هم برای من وجود دارد!

آقای محسن حریرچیان - آموزگار - میگوید: ... من با ارسال محصولات به تلویزیون نامه ای نوشتم و راههای آگاهی های را به پیش از حد درباره پول تبلیغ می کند یادآور شدم و خواش کسب راهی برای جلوگیری از بخش این نوع آگاهی های منتر پیدا کند اما فکر می کردم این آگاهی ها منبع درآمدی برای تلویزیون است و کسی گوش ببرد من نخواهد داد. حالا که رادیو تلویزیون ملی را من تصمیم را گرفت نمایانم چندتر عوتحال ندم و وقتی خودم به عنوان یک مربی و آموزگار از شما شنیدم که آخر میباید، ارسال توی کالاهای من جز حرف پولهای که جایزه داده میشود صحبت دیگری میان بچه ها نبود و بچه ها حتی از کالند و وسایل تحصیلاتی میزدند برای اینکه بروند و لایان چیز را بخرند باید استکه برنده جایزه بشوند و ... شاسی خود را آرزایشی کنند! ... و بارها با چغهای راکه برنشانند بودند. میباید که گره میگردند و خود را به شمشاسی که بدیعت، بصب میآوردند! ... و از تاثیر روانی این نوع طرز فکرها و گفتنی ها سخت نگران میشد ...

بخت ما درباره، تبلیغ با جایزه یابی جایزه ۲۰، ادامه دارد و در انتظار نظرات شما خوانندگان گرامی هستیم. نامه های خود را به شاسی مجله شمشاسی فرستید، روی پاکت بنویسید: مربوط به بخت تبلیغ با جایزه یا بی جایزه، و متذکریم ...



از خلیج عدن تا خلیج فارس



نوشته: محمود جعفریان

طیول سواحل جزیره‌القریب از سویست تا سواحل الهندیش از ۲۵۰۰ میل است. برای طی این فاصله باید از سواحل جزیره‌القریب در خلیج فارس، دریای عمان، دریای عرب و خلیج عدن گذشت.

عربستان سعودی کمتر از یک‌هفتم ۲۵۰۰ میل سواحل جزیره‌القریب را در اختیار دارد. فاصله بین خلیج سلوی، مرز های قطر تا کویت، از یکصد سال پیش که کانال سوئز باز شد انگلستان ۲۵۰۰ میل سواحل جزیره‌القریب را از مورد توجه فراموش کرد و چنانکه مدیانه بر ۲۲۰۰ میل تست یافت.

تحسین گام برای تصرف این سواحل ماندگار، کشای هند شرقی بود. با حکومت بین منظور خرید یک جزیره در دهانه خلیج عدن سوی اقیانوس هند، ۱۳۷ سال پیش، انگلستان این سواحل طو لاسی را چگونه اداره میکرد؟

از نیم قرن پیش که دولت عثمانی و سپس ترکیه از تلاوی خود دست به امارات جنوب خلیج فارس چمن پوشیده و عربستان سعودی نیز به سواحل انگلستان بر این امارات نقطه ثانی گسستند.

انگلستان، با مزایای اداره امور ۲۵۰۰ میل ساحل جزیره‌القریب را تمام شیوخ و سلاطین در دست گرفت.

بحرین و کویت، در پیش از خلیج فارس که بحیره نیز بطرف جزیره خلیج فارس منظور میشود.

مسقط و عمان در کنار دریای عرب عدن و سیزده شیخ نشین در ساحل خلیج عدن، بحرین و عمان را باین علت نام و جدا از دیگران آوردم که این بندر و آن جزایر سراسر بندر، بیسورت و مرکز اصلی زیر نظر مستقیم انگلستان اداره میشد.

بحرین، مرکز، مامام، جزیره، ۵۸۸ کیلو متر مربع، و ۲۰۰،۰۰۰ جمعیت، عدن، مرکز، بندر عدن، ۲۰۰ کیلومتر مربع، و ۲۷۰،۰۰۰ جمعیت، بحرین، یک فرودگاه مجهز در مسقط، یک پالایشگاه بزرگ نفت و یک پالایشگاه دریایی.

عدن، یک فرودگاه مجهز، سیسک پالایشگاه بزرگ نفت و یک پالایشگاه دریایی.

بحرین با سوله نفت و تنگه هرمز ۳۵۰ میل و تا بندر سبزه، ۳۵۰ میل، مناسب برای نقطه که نامیده عالی انگلستان در آن مستقر بوده و در طول سالها از کویت تا رابین العیبه را بیک پالایشگاه نظامی اش زیر نظر داشته است. فاصله بندر عدن تا مدخل ابوالمناسب ۱۰۰ میل و تا ساحل آفریقا ۱۲۰ میل.

مناسب ترین نقطه برای نظارت در شاهراه دریایی اقیانوس هند و اروپا از راه دریای سرخ و کانال سوئز، کویت مردانه، ۱۳۵ کیلومتر مربع، بحرین مردانه، ۱۳۰

لرد، کلید پیروزی جمهوری خلق بین جنوبی را بزرگ سلطان التمی میداد. تقسیم گرفت که جزائر ساحلی مسقط و عمان را بام خوریمان، موربان که خود به آن کوریا، موربا میگویند به سلطان مسقط و عمان واگذار کند. قباله جزائر را به مسقط و عمان داد اما اعتراض سلطان التمی را نیز به مشایمت قباله جزائر فرستاد و این نقطه آغاز تقابل بین جمهوری خلق بین جنوبی و سلطان نشین عمان بود.

در جمهوری خلق بین جنوبی از ۷۰ درصد مردم بیسواند و بیش از ۷۰ درصد در زیر چادر ها بسر میبردند با اینکه در طرف یکپه، به فاصله ۴۱ تا ۲۹ نوامبر ۱۹۶۷، آنگلستان در کویتس بحر یافت که اخیرا بر سواحل ایندولوگ حزبت کویتس روسیه خرده گرفته اند.

این بود غایت داستان فدراسیون جنوب عربی که شیوخ آن در سال ۱۹۵۲ و اتفاق و اتحاد را می نداشتند انگلیسها امام بین را به تعهد برانگیزدند شیوخ برضای انگلیس رضا دهند، امام بین رفت و کس از شیوخ امیران فدراسیون جنوب عربستان که امروز بین جنوبی است آگاهی ندارد.

تا زمانی خبر که در مرزا کاهه است و یکنار دیگر می توانند آن سینه بندی است که انگلستان و تنگه از متکامل فدراسیون جنوب عربستان و زمختی به وقوع پیوسته در اعلام کرد که از خلیج فارس بیرون میروند.

تا این اتفاق قطر و بحرین به استقلال رسیدند و عقبه در کبر و دوار فدراسیون باقی ماندند، اما در این مدت کافالای دیگری نیز روی داده است. بحرین را بنوعی از حمان افراطیون و از حمان افراطیون حاد و تند مزاج که اهل جمهوری خلق بین جنوبی است در نظر سلطان عمان را فدراسیون عربستان جنوبی که نامیده قدرت انگلستان بود و از طرف انگلیس انجام وظیفه میکرد باگاد در کنار جنبه ملی آزادی بخش اساس براندی کردند و دست براندی بکنیدگ دادند، انگلیس نیز از این تقاضا تریبید و ۲۱ نوامبر ۱۹۶۷ ارد شکتیون ریاست هیات سایدیگی انگلستان با ژورالی که سالها در خدمت پادگان انگلستان بود، بنام ژورال قحطان محمد التمی، و این شخص صادقاً رئیس مدعی سازمان اعلام مدعی جنبه ملی آزادی بخش از آنجاست بود. در ژوئیک جانشینو اردانگیسی کلید فتح کشور اشلی را بدست ژورال داد و ژورال بین جنوبی را جمهوری خلق بین جنوبی نامید!!!

بین جنوبی، اگر ملاحظه کنیم یک میلیون جمعیت دارد، سعودی در شمال آن، مسقط و عمان در شرق آن، اقیانوس هند و خلیج عدن در جنوب آن قرار دارد، با ۲۹،۲۷۵ کیلومتر مربع وسعت.

از حیوانات حلب آنکه روزگاری

اعلیه پیوستند. هنوز حمان از مزایای ۷ کیلومتر نبره بودند که بازار ترور و تخریب و کشتار گرم شد و دهها گروه از گنجهگام بدر آمدند و راه را نشان و قبل از خروج بیرو حمان بر سر آمدن از بین با سعودی وارد مذاکره شده بود تا با کمک به امام بین حکومت یمن شمالی را دچار زلزل کند.

در حقیقت بین شمالی با دو پایتخت: صنعاء و تبریک پایتخت یمن نیز نداشت و آن صنعاء بود و چنین نیز شد.

در آن روزگار بحر و انگلستان شایع در شایع یکدیگر داشتند و ۴ سال از ماجرای کافال سوئز میگذشت، مصر بیش از ۵۰ هزار سرباز از بندر حنیده وارد یمن شمالی کرده بود و امام بین که روزی مدعی بین جنوبی نیز شده بود گویند که مصر هر هاهان، مصر، امام

نیز در یمن بود، بنام ساحل قبل، جنبه آزادی بخش بین جنوبی در یمن شمالی تشکیل شد و از حمایت مصرمان سخت برخوردار بود.

جنبه آزادی بخش بین جنوبی کاری از پیش نبرد نه به این دلیل که مارک آمریکائی بر آن زده، بلکه باین علت که سربازان مصری در یمن شمالی سخت فرسوده شده بودند و عبدالناصر هزینه های سنگینی را در جنگهای خونین بین تحمل کرده بود لذا میخواست ارتش مصر را از یمن به دور سازد و چنین نیز کرد و روزی که سربازان مصری به ورت معدی باز گشتند مردم مصر که به استقبال آمده بودند، چونگی استقبال را نمی دانستند:

آیا بین را فتح کرده بودند؟ نه! آیا بین جزئی از جمهوری متحد عرب شده بود؟ نه، گسسته بود! آیا جنگی بیگانهگان رفته بودند؟

برندگان مسابقه کوروش انتخاب شدند



روز جمعه گذشته - ساعت ۱۹:۳۰ در برنامه شما و تلویزیون، قرعه کشی مسابقه آبا نام شما کوروش است؟، بعمل آمد و ۲۴ برنده این مسابقه به قرعه انتخاب شدند. این برندگان عزیز همراه آقای کوروش خاورداد، سالند ترین کوروش ایران، برای شرکت در جشن دوهارو پاسمدین با این بندگان در شاهنشاهی ایران، از طرف مجله شما به شیراز اعزام خواهند شد.

اسامی برندگان

- ۱ - کوروش مظفری - ۱۰۵۱
- ۲ - کوروش احمدزاده ارشدی - ۱۰۵۶
- ۳ - کوروش جاجانی - ۱۰۹۹
- ۴ - کوروش فاتح بیروخوری - ۱۰۹۴
- ۵ - کوروش رجانه - ۱۰۹۶
- ۶ - کوروش آهن کوب - ۱۱۳۴
- ۷ - کوروش دونلو - ۱۱۶۷
- ۸ - کوروش رانجانی جالی - ۱۱۶۹
- ۹ - کوروش اشکات - ۱۱۷۶
- ۱۰ - کوروش مازندرانی - ۱۲۴۵
- ۱۱ - کوروش کریم زاده - ۱۲۵۰
- ۱۲ - کوروش رفیعی زاده - ۱۲۸۲
- ۱۳ - کوروش خدنگ - ۱۲۸۷
- ۱۴ - کوروش شیراز اصطفائی - ۱۲۹۳
- ۱۵ - کوروش اسبق طهرانی - ۱۳۱۶
- ۱۶ - کوروش لطفی - ۱۳۲۱
- ۱۷ - کوروش قاری رازی - ۱۳۳۵
- ۱۸ - کوروش گنورکیز - ۱۳۴۱
- ۱۹ - کوروش کوروش نادر - ۱۳۴۹
- ۲۰ - کوروش ظیفی - ۱۳۶۳
- ۲۱ - کوروش کنورز - ۱۴۴۴
- ۲۲ - کوروش سینهانی - ۱۴۴۴
- ۲۳ - کوروش عزیزانه - ۱۴۵۷
- ۲۴ - کوروش حضری فشارکی - ۱۴۶۴

تحول در تماشای گزارش از چین

هند توسعه می‌کند، علاوه از اشاره گانته محله به بخش های مختلف تقسیم شده - که ملاحظه می‌کند - و بخش های دیگری نیز در آمده به آنچه اینک هست افزوده خواهد شد.

از این اشاره، یک باورهای غالب خود و با مطالب تاریخی که تقدیم خواهند کرد، مورد توجه شما دوستان گرامی قرار گیرد و رضایت خاطر شما را نیز از پیش فراهم کند.

تحول در تماشای گزارش از چین است. تحول در جهت تشکیل کتبههای استعمار شرق و غرب!!!



زنان سریالها مری آپیک ماریا مغفورین شهلا تهرانی آپیک

روزگار خوش می‌شود و کله‌های کله‌های عیب بوده است. زمانی دیگر هنر و اختراع به‌عنوان می‌رود. به‌عبارت دیگر، زمان می‌بارها را عوض می‌کند، با عوض شدن میبارها، هر روز «تاب» های بیشتری از بین می‌رود و الحاح که خوش می‌رود، روزگاری بود که زنان به سخته راه راه داشتند و آبی هم فرار بود نقش زنی باری شود، یک مرد سده‌وار اجرائی می‌شد، از ترس این که سبدا چشم نامرغ نامرغی نازکتر از گل خانها می‌بفتند. اما زمانه گشت و زمان هم وارد کله‌های ناز و نمایش شدند و بود طوری هم شد که لیزبزیون آمد و نمایشها را بی خیلی شهرها و خیلی خانه‌ها برد و مردم با این نقش‌آفرینان خرد گرفته آنان را بدرفتند. پس جاده‌های نظری‌نگی نیندازیم و بحال و روزگار خانهای که در مجموعه‌های بی در بی لیزبزیون شرکت می‌کنند.

● ● ●

روزگار خوش می‌شود و کله‌های کله‌های عیب بوده است. چرا که هر چه که برود و هرگز آهنا هم رنگ عاطفی دارد، یعنی با یک تشویق یا تعریف می‌شود به‌راغبان آورد. و دیگری که گاهن را باید به‌کردن خوشی نوشتن می‌گفت: اشکال خانها این است که به بقول معروف، چشم دهن هم‌بکر با ندارند، یا اگر تعلقیف بخیم، کتر چشم دهن هم را دارند. البته خانهای داخل یک گروه زیاد هم با هم بد نیستند، پس با هم گرم و حیسانه حرف می‌زنند و درد دل می‌کنند، اما وی اگر نقش بیشتری به‌یک کدام آن‌ها سپرده شود، ولی ...

آسانتر می‌تواند با آنها با کند، و رگ خواب آهنا هم رنگ عاطفی دارد، یعنی با یک تشویق یا تعریف می‌شود به‌راغبان آورد. و دیگری که گاهن را باید به‌کردن خوشی نوشتن می‌گفت: اشکال خانها این است که به بقول معروف، چشم دهن هم‌بکر با ندارند، یا اگر تعلقیف بخیم، کتر چشم دهن هم را دارند. البته خانهای داخل یک گروه زیاد هم با هم بد نیستند، پس با هم گرم و حیسانه حرف می‌زنند و درد دل می‌کنند، اما وی اگر نقش بیشتری به‌یک کدام آن‌ها سپرده شود، ولی ...

برنامه‌های بی در بی لیزبزیون با پنج موسسه تهیه می‌کنند، خانها هم در این پنج موسسه تمرکزند. خانهای پلنگرود، وونی که دور هم جمع می‌شوند، گوش‌شطان کر، مختصری هم از خانهای دیگر بگذرد می‌کنند. گاهی هم که موزگروه در یک زمان باید برنامه ضبط کنند و همگی مجبورند یک

می‌گویند: اگر نقش دختر را به‌من داده بودید می‌دیدید که چقدر گل می‌کردم ... برای شرکت دو این سریالها، خانهای زیادی به‌این موسسات مراجعه می‌کنند. منی از خانها، بعد از یکی دو بار شرکت در نمایشها، کار ناکر می‌باشند و کنار می‌گذارند؛ شاید به‌رینند ناکر چیزی که منی خواسته‌اند نیست، یا راه شورت یافتن در آن بسیار طاقت‌فرساست. به‌رحال، الان در حدود ۲۰ خان در سریالهای تلویزیون شرکت دارند. کم سن و سال ترین خانم سریالها ۱۴ ساله است و بزرگترین آنها ۱۶ ساله. این خانها به‌مراغور تعداد نقشهایی که باید بازی کنند، هر روز بین یک تا چهار ساعت تمرین می‌کنند. یعنی از نمایشها، علاوه بر کار در سریالها، در اداره‌ها نیز کار می‌کنند.

● ● ●

نحس مرداد این اصطلاحات را به‌کار می‌برد.

می‌شود و باید به‌او بگیریم که «اوهو» سگبارت را اینجا نشاند، خانه‌ام را کیف کردی؟ و هر قدر که عسکرات من می‌کنند به‌من بگویند که این‌جا واقعا خانه‌ام نیست، به‌خبرم می‌رود.

او عقیده دارد: من آنم هستم آرام که هیچ شباهتی با فرخ‌احمد ندارم ... یعنی باید بگیریم که لورمن سه شاهی با فرخ‌احمد فرق دارم، ولی در ضمن اعتراف هم می‌کنند که از وقتی قدر شهادت، دست‌نکش زدن و نحس دادن خوب شده است ...

● ● ●

اگر از فرخ‌احمد پرسیدیم این اصطلاحات عجیب و غریب را از کجا می‌آورد، می‌گوید بیشتر این اصطلاحات را از مادربزرگم یاد گرفته‌ام، یعنی آن مرحوم هر وقت به‌من نحس مرداد این اصطلاحات را به‌کار می‌برد.



شیده رحمانی

تصیلات خانها متفاوت است. با سوادترین زن سریالهای تلویزیون هم‌سوزی می‌کنند.

پروین سلیمانی رفته رفته با تعداد کله‌های آن است. او فعالیت‌های خود را از رادیو کرمانشاه شروع کرد و بعد از ازدواج سا عسکرتی لور آزادی، با هم به تهران آمدند.

نمایش «امشب از خود می‌سازیم» با میعاد آشنا می‌شود و پیش به تلویزیون کشیده می‌شود.

● ● ●

فرمان اول

در تلویزیون تنها مجموعه‌هایی که فرمان اول زن است مجموعه «فرخ‌احمد» است، با پروین سلیمانی که ایضا نقش فرخ‌احمد است. این مجموعه از نظر تعداد لیسایی پشش می‌شود و رگوراد است. در این مجموعه ۷ زن نقش‌آفرینی را به‌عهده دارند. پروین سلیمانی، که دیگر هم‌چرا به‌نام فر وانی را می‌شناسند، معتقد است که صفات فرخ‌احمد واقعی در او نیست، ولی همکاری‌اش می‌گویند بیشتر اما باور تکیه و هر چه که در ضمن اعتراف می‌کنند: نومی که جانور فرخ‌احمد می‌ریند دور گرم و داخل دور خانه فرخ‌احمد قرار می‌گیرد، فرست حس می‌کنم که فرخ‌احمد هست و اگر یکی از همکاری‌ها در موفقی‌تر است نه سگبارت را روی زمین بیندازد، و واقعا احساس می‌کنم که تمام اعضای دارد خورد

اینه نویسنده برنامه است که متن نمایشنامه را بنام می‌دهد، منتها مجبورم خودم بعضی از اصطلاحات را می‌نویسم و به‌این‌اصطلاحات بگذارم که به لیب من - یعنی فر خاتیم بخورد ...

اگر از فرخ‌احمد راجع به نام‌هایی که برایش می‌سند سؤال کنیم، می‌گوید: نامه های زیادی به‌من می‌رسد. آه بیشتر از شهنشاه‌هاست. اکثر تصحیح می‌کنند که خوب نیست این همه به‌رودم ظلم کنم، یا می‌نویسند به‌جای این همه داد و فریاد، کسی هم به‌خانها برس و امیرش کن ناستانها را حاحتر باشند. یک نامه دیگر هم داشتند: «فرخ‌احمد! صاحبخانه ما، از وقتی برنامه های تو را دیده، فکر کرده که باید ادعای آن است. این مجموعه از نظر تعداد لیسایی پشش می‌شود و رگوراد است. در این مجموعه ۷ زن نقش‌آفرینی را به‌عهده دارند. پروین سلیمانی، که دیگر هم‌چرا به‌نام فر وانی را می‌شناسند، معتقد است که صفات فرخ‌احمد واقعی در او نیست، ولی همکاری‌اش می‌گویند بیشتر اما باور تکیه و هر چه که در ضمن اعتراف می‌کنند: نومی که جانور فرخ‌احمد می‌ریند دور گرم و داخل دور خانه فرخ‌احمد قرار می‌گیرد، فرست حس می‌کنم که فرخ‌احمد هست و اگر یکی از همکاری‌ها در موفقی‌تر است نه سگبارت را روی زمین بیندازد، و واقعا احساس می‌کنم که تمام اعضای دارد خورد

رادیو نیز فعالیت داشته است. پروین ۲۵ سال پیش فعالیت‌هایش را با بازیگری آغاز کرد و لغات بازیگریش را با چندین پیش‌نمایش ماجرای مجیب اثر نسی ویلیامس دیدیم.

شیده رحمانی هم یکی دیگر از زنان این سریال آرا است. شیده با سوزیل آلاخون و آلاخون از اصحاب و گزینده‌های رادیو اصحاب به‌عنوان کشیده شد و همین‌جا نیز ماندگار شد. شیده یکی از زنان مصدوم است که علاوه بر بازیگری دارای شکل دیگری است که در وسط به‌کارهای هنریش ندارد. یعنی در سازمان او، برقی نیز کار می‌کند.

● ● ●

اگر بخوانیم از بین زنان سریالها دو نفر را بخاطر مشهور شدنشان انتخاب کنیم به‌حق باید این دو شهلا تهرانی و الهه الهی را نامزد کنیم. یعنی با دو شهلا تهرانی و الهه الهی را نامزد کنیم.

گفت که دختر خانم هست که در رادیو کار می‌کند و با استعداد است و اگر بخوانید با او صحبت می‌کنم.

و به‌این ترتیب، زن و شوهر آینده در به‌من ۸۸ به‌هم معرفی می‌شوند، دوست در به‌من ۸۸ سال ۱۶ طوق بزرگ به‌کردن خبر دوازده‌شان می‌آیند!

وکیل بود دل می‌کند که: «این ازدواج لفظ اشکال برای من پیش آورده و آن این است که مثلا دیر تر سرزین حاضر می‌شود و من، هر چند که می‌دانم طرش موجه است چون آگاهم به‌چه‌کاری مشغول است و چه گرفتاری‌هایی دارد - باز هم مجبورم برای رعایت نظر و تربیت کار و حفظ ظاهر هم که شده، جریبه‌اش کنم و یعنی با دست خودم مقداری از پول زندگی‌ام را به‌عنوان جریسه تقدیم صندوق جریبه‌ها کنم، و این واقعا دودفک است.



پروین سلیمانی

سخت از فامیل بودن و فامیل شدن شد. علاوه بر زن و شوهر، دو مادر و دختر هم در مجموعه‌های تلویزیونی بازی می‌کنند و مجیب نیست که فعالیت‌های هنری مادر، دختر را نیز به‌باری و بازیگری بگذارد. در سریال های تلویزیونی ما نظر باری دو مادر و دختر نیز هستیم. آپیک و دخترش مری آپیک و فرخ‌احمد و دخترش فرشته میعاد. آپیک راجع به فعالیت‌های هنری‌خودش می‌گوید: «من با شرکت مری در نمایش‌های هنری موافق هستم، اما با مدلی نمی‌گذشت او وارد این کارها شود. مری می‌گفت کند خودت می‌شود که من هنریشه خود، اما نقد من این بود که او با شرایط خوبی وارد کارهای راز شود. من وقتی خودم هنریشه هستم، چطور می‌توانم حالم هنریشه‌گر دفتر باشم؟

مادر و دختر دیگر، فرشته میعاد و فرخ‌احمد خوشند هستند. فرشته می‌گفت: مادرم چندان موافق نبود که من وارد کار های هنریشه‌گر شوم، می‌گفت «مادرجان، من از این همه هنریشه‌گر خیری دیده‌ام که بیستی». فرخ‌احمد هنریشه‌گر است و دارد که بد نیست از زبان خودش بشنویم: «۲۵ ساله است که در کار بازی می‌کنم. مادرم گیلان زندگی می‌کرد، با نام خود مشروطه‌خواهان بود و در نارعی گیلان خد



مهري مهرزاديا



پارفين دولشاهي



ايله الهی

بازی می‌کرد. گاهی هم مرا برای نمایش با خودش می‌برد. در آن زمان زن تو لایس بازی نمی‌کرد و بنابراین پدوم گاهی نقش رفا را هم بازی می‌کرد. توکم با شوق به تار بزرگ شدم و آرزو داشتم شوهری کنم که دست مرا بگیرد و به‌عقل ببرد. سایرین خیلی زود شوهر کردند. شوهرم خوب نیست ولی دلیق ازدواج من با او هنریشه بودنش بود. پدر و مادرم از این ازدواج ناراضی نبودند.

۱۰ دو سال اول ازدواج بازرگی را کنار گذاشتم و بعد از دو سال با شوهرم به‌بازگویی درآرزوهایم. دولا همچنان تا یونیه متعلق به آقای اسلام نظر که هم‌عقدهای من شب مردکم اینجا و بازی می‌کردیم و در مقابل روزها بنام نااهل می‌دادند.

۱۱ بعد آمدیم تهران تو تازگی لاله‌زار، مثل جامعه بارند، بازی می‌کردیم. از وقتي هم که توپوزیون ایران باز شد، برای توپوزیون بازی بازی می‌کردیم. البته چون دیگر چهل سالم است، همیشه نقش مادرا را بازی می‌کنم و هر چند که یادش بخیر، اولین نقش نقش یک دختر مفده، عیبهه، ساله لوس بود. در نمایش « دختر مبدل » دادند.

۱۲ سال‌های جوانی برایم بزرگ بود، ولی هیچ‌گاه از آن بازی کردن راضیم نکردم. نه از لحاظ مادی نه از لحاظ منوی. قدم می‌خواست می‌رفتم، رویش را برمی‌زداندم و اما حالا دیگر وضع فرق کرده و دیگر خیلی هم بعنا احترام می‌گذارند.

۱۳ سال بوی سخته صحبت از قدمت کار شد و بدین سراسی هم یکی از پرسشگران برای بازیگر سرایها بگریزم.

۱۴ سال سخته و ۱۵ سال بازی خود عمریست و زندگی مهري مهریها هم ۱۶ که ۱۷ سال صحنه‌های تلویزیونی تلویزیون است و گذشته است و همین‌طور زندگی است و گذشته‌هاست. از آن همه بر روی و خانه و امید و زندگی چه برای ما مانده است. هیچ، اما فکر یک ساله بریش و یک اتاق برابری. دو به‌بم از کم‌فرد است و سه‌فرد از تمام داشته‌ها. تازه‌ها سالم بود که بچه اولین مرد. شوهرم، برای این که مشغول باشم و بکنم بچه‌ها را، در ضمن خودش هم‌وقت خوش‌گفتمانی داشته باشد. مرا وارد کارهای بازی کرد.

۱۸ تا جایی که دیگر نتوانستم از زندگی رها شوم و از شوهرم جدا شدم. این بازی دیگر بدلیل احتیاج شدید مادی بود. حمیدر شدم کار کنم و از طرف دیگر، همه هم‌فرد بودم که من هم شوق به‌عقل دارم و هم احتیاج مادی. این تا اینجا هم می‌وانستند تقسیم نقش یک دختر مفده، عیبهه، ساله لوس بود. در نمایش « دختر مبدل » دادند.

۱۹ سال‌های جوانی برایم بزرگ بود، ولی هیچ‌گاه از آن بازی کردن راضیم نکردم. نه از لحاظ مادی نه از لحاظ منوی. قدم می‌خواست می‌رفتم، رویش را برمی‌زداندم و اما حالا دیگر وضع فرق کرده و دیگر خیلی هم بعنا احترام می‌گذارند.

۲۰ بازیگر و خیلی بی‌بازی کشیدم. با پارسل در کارهای تلویزیون می‌کردم و ولی توکم نتوانستم تحمل کنم. شش‌ماه تمام بازی کردم تا اینکه از تهیه‌کنندگان سرایهای تلویزیون برخورددم و باز مشغول شدم. حالا هم‌گفتمانی در طولانی بازی می‌کنم و هر چند که ایمن بازیها کم است و کتاب خرج مرا نمی‌دهد و ولی با سبیل رویم از سرخ تک می‌روم. گاهی هم در سینما شش‌ماه توکمیی به من می‌دهند. به‌عقل فقط می‌توانم توکمیک که زندگی من همه فدایانی بوده و هست. خانم شهریار.

۲۱ دوره و رنج و بگریزم. گاهی حسم برای سایر بازیگران سرایها تلویزیونی مثل آنست که گفتمانی از فرج نیست، مثل نااهل شهروان شدن یکی از خاله‌ها که شاید به‌ظنران از آن حرف‌ها باشد.

۲۲ اما ما برای اینکه پرسشگران بخوانند است. خودش تعریف می‌کند که در خانه نشسته بودم که کشفای ده‌هنگ و فرخ‌احمدمان شد و گفت لیست را ببینید که انتیفات است و تصمیم گرفته‌اند که تو شهروان و نقش‌های فارسی را به‌امانتی بالای منهای فارسی تقصیر را جدی نگرفتم. اما چون در وقت زندگی می‌کردم، برای این که دل همشهریها را نشکند، لیست را پوشیدم و باه‌افتم. خلاصه، تا جیتت باز کردم و ریس اصمن هم‌ران و آیدای ده‌هنگ شده بودم. و اگر از آیدای بپرسید که در بین سال‌های ۱۳ تا

اول مهر و چهره شهر عوض می‌شود. در خیابانها کوچکها و هم‌جا قیامه‌های شاداب بچه‌ها و نوجوانانیا چشمه‌ای درختان از باره امید، جوانی و شور پندارها می‌بخشد. شهر جوان می‌شود. حرکتها تلوی می‌گیرد و نفس شهر سرختر می‌زند.

این آغاز فصل نویی است. فصل کوشش و تلاش یک نسل برای تازگی آینده‌های بهتر.

دین چهره‌های خندان بچه‌ها و جوانها که برای تهیه کتاب و دفتر از این کتابخوانی بان فرشته‌ها می‌روند، نمایش بچه‌ها و نوجوانها که برای رسیدن به‌عمره شانزده از همه طرف می‌روند و خنده‌های شاد و شیطنت آمیزشان غضا را پر می‌کند، و بچه‌هایی که صفهای آلبوسی را طولانیتر کرده‌اند، ترافیک را با چهره زنده‌اند و شهر را شوق کرده‌اند، لذت عبق نظاره آینده‌های شیرین را برچان و دل می‌دهند.

این حرکت و جیتش، بعد از سه ماه سکون و آرامش و خواننده‌ها مشکلات نیز برای شهر و برای خانواده‌ها بوجود می‌آورد که کاملا طبیعی است و همه‌جا هست.

و این گزارش گوناگوست از آغاز سال تحصیلی و مسائلی که باین مناسبت مطرح می‌شود.

در زندگی خیلها، تنوع و تحول، خیلن تو و نفرت بچشم می‌خورد، مگر در شرایط اجباری مثلا برای عید، یا اول مهر، شروع مدارس، برای نمایش مناسبات شغریه - کتاب - لباس و کفش بچه‌ها و در این زمینه‌ها که این تقه‌های نوع، به طریقی هرکدام با تقاط دیگری ارتباط پیدا می‌کنند. مثل پارچه‌های رنگ و خیاط و کتابخوانی و چاپچی، و غیره. و حالا در موقعیت تحول آغاز مهر و باز شدن مدارس، گردنمان را از ۱۰ شهریور شروع می‌کنیم.

دو آخرین روزها

از نیمه‌های شهریور، اداره‌های فرهنگ انجمنها، و فرهنگ استان شروع می‌شود و از هر طرف شایعات است که به‌این اداره‌ها می‌رسند. اولی دولتی این است که هیچ مدرسه‌ای حاضر نیست اسم بچه‌ها را بنویسد، دیگری می‌راند از این که استطاعت دادن این همه شهریه را ندارد و می‌خواهد اگر میشود، بعضی بگیرد، و آن آخر.

و همین ترتیب و در اواسط شهریور ماه منظره‌ای ازادی فرهنگ استان شایعات زیدی به راه‌روهای وزارت دانشگاهتری پیدا کرده بود. دو طرف راه‌رو زبان و مردانی که هرکدام چند بچه همراه داشتند. اطراق کرده بودند. بقول دولیان اداره گویا همه، تمام کتابخانه‌ها و کتابخانه بودند تا پانزدهوی آخر اتمام خدمت، بعد و دیوار نوشته‌های چندپایه‌های که نشان می‌دهد بسیاری از کتابخانه‌ها که سابقا در این محل ایجاد شده است در اداره‌های فرهنگ هر ناحیه سرچاپ می‌نشاند.

ولی گویا بعد از هفت‌هفته‌ها هم‌نوا شده‌اند. از شوقی این محل نگاهند. در راه‌رو به زحمت می‌روند راه رفت. طوقی آتلی که شلوغ است و می‌نشیند تا بپینت چهره است، که تا هنگام هفتاد زن چندی احاطه‌ام می‌دهند، و هرکدام دورهای به می‌دهند که در خانه نورا که بخوابد بیپینت‌نشانند چقدر باید شهریه بدهیم. و دره را می‌خوانم و برایشان توضیح می‌دهم که این کالافها تنها فرزندانی آنها را به‌مدارس گوناگون معرفی کرده است و در آن اسمی از مبلغ شهریه



اختیار شاکردان می‌گذارند و ظاهر احمی لباسها باید یک شکل و یک رنگ باشد، ولی باز شاکردان خوش سلیقه چنان رویوسها را تغییر فرم می‌دهند که اگر خوشان توضیح ندهند که دوروش مفروض نشان است، کمتر کسی متوجه این امر شود. البته باید اضافه کرد که تنها در شمال شهر به این مسئله بر می‌خوریم، زیرا که در جنوب شهر اکثر اشکالی است تراشیدن نداشتن رست و لباس است ولی تغییر فرم آن، اما در شمال‌شهر که خوشان و پس کوچهای یک مفروضه ملی با شهریه‌ی گراف، مثل فرج از ریس ریس بیرون کرده است و به‌این جزئیات بسیار پرداخته می‌شود. حرف از دوروش مدارس ملی شد. باید اضافه کرد که این مدارس تلویزیونها ابتکار دیگری هم زده‌اند. یعنی با اطلاعاتی بخصوصی قرار گذاشته‌اند که تمام لباسها را آن خیاط تهیه کند و معارف شاکردان را بعد از این نام، مستقیما بکلوی خیاط می‌فرستند. نکته‌مانند که فرشته‌ها های بزرگ هم از مانی پیش دوروش‌های دوخته تهیه کرده و می‌فرستند.

صحنه‌های دبستان‌های ملی شد یکی دیگر از خصوصیات این دبستانها این است که یک زبان خارجی هم، که انترنا انگلیسی است، به‌شاکردان دروس می‌دهند. برای تدریس انگلیسی بیشتر از دانشجوین استفاده می‌شود و در آرای این درس داند در حدود ساعتی ۱۰ تومان به‌آن‌ها مرد می‌دهند. یعنی برای یک دانشجو تمام مدارش هر ما را یک کتک ۲۰۰ تومان در ماه به‌عقل می‌گیرد. معمولا این مهر نیست که به‌اندازه شاکردان باید می‌گیرد، هم است که بگریزد در ملان مدرسه زبان خارسی هم درس می‌دهند.

مدارس ملی

صحنه‌های دبستان‌های ملی شد یکی دیگر از خصوصیات این دبستانها این است که یک زبان خارجی هم، که انترنا انگلیسی است، به‌شاکردان دروس می‌دهند. برای تدریس انگلیسی بیشتر از دانشجوین استفاده می‌شود و در آرای این درس داند در حدود ساعتی ۱۰ تومان به‌آن‌ها مرد می‌دهند. یعنی برای یک دانشجو تمام مدارش هر ما را یک کتک ۲۰۰ تومان در ماه به‌عقل می‌گیرد. معمولا این مهر نیست که به‌اندازه شاکردان باید می‌گیرد، هم است که بگریزد در ملان مدرسه زبان خارسی هم درس می‌دهند.

مدارس مختلط

دبستانهای مختلط هم از پدیده‌های سالهای اخیر است. طبق آمار وزارت معارف ۶۸۸ مدرسه مختلط در تهران وجود دارد و که تنها ۲۲ نای آنها دولتی و بقیه ملی است.

اول مهر

و بجزیره روز اول مهر، رنگها برای ۱۰ میلیون نفر دانش‌آموز در سراسر ایران به صدا درآمد. کتک صبور و مروی با نمونه رفتا بچه‌ها مشگلار شد. بیشتر مدرسه‌ها ملی‌نشین‌های اختصاصی برای وسایط بچه‌ها به‌عمره تهیه کرده بودند، که تعداد زیادی از این مدارس تهیه شده، بعت آشنا بودند با رنگهای بپشانی بچه‌ها بدون استفاده مانده. و موجب شد که خیابانها از پسر و مادریها مشگلار کرد، که بچه‌های خورا مدرسه‌ای می‌رسند، پر شود. صف‌های آبراهه شرکت واحد هم طولانی از آنچه قبلا بوده و شده و اتوبوسها پرتر از همیشه بودند. بچه‌ها هم که شوق دیدار یکدیگر را داشته، در صف‌های طولانی ایستادند و با کتک شاد و خندان و صحبت‌کنان به‌این خیابانها می‌رویدند. به‌مشگلار اولیک شهر می‌آوردند.

هرچه بود اول مهر رسیده بود، و سال جدید تحصیلی آغاز شده بود. همان دوری که شاکردان به‌عمره خوشان طول می‌دهند، دوسال دیگر برکتی سالها می‌تواند خیلی منموخت و اما در امتحانهای گریبت، قدرت است که باسالم بخورن قبول شدم، اما چرا امتحان شاکردان اول مهر ۱۰ و خیلی حرف‌های دیگر.

۱۰ میلیون نفر دانش‌آموز در سراسر ایران به صدا درآمد. کتک صبور و مروی با نمونه رفتا بچه‌ها مشگلار شد. بیشتر مدرسه‌ها ملی‌نشین‌های اختصاصی برای وسایط بچه‌ها به‌عمره تهیه کرده بودند، که تعداد زیادی از این مدارس تهیه شده، بعت آشنا بودند با رنگهای بپشانی بچه‌ها بدون استفاده مانده. و موجب شد که خیابانها از پسر و مادریها مشگلار کرد، که بچه‌های خورا مدرسه‌ای می‌رسند، پر شود. صف‌های آبراهه شرکت واحد هم طولانی از آنچه قبلا بوده و شده و اتوبوسها پرتر از همیشه بودند. بچه‌ها هم که شوق دیدار یکدیگر را داشته، در صف‌های طولانی ایستادند و با کتک شاد و خندان و صحبت‌کنان به‌این خیابانها می‌رویدند. به‌مشگلار اولیک شهر می‌آوردند.

هرچه بود اول مهر رسیده بود، و سال جدید تحصیلی آغاز شده بود. همان دوری که شاکردان به‌عمره خوشان طول می‌دهند، دوسال دیگر برکتی سالها می‌تواند خیلی منموخت و اما در امتحانهای گریبت، قدرت است که باسالم بخورن قبول شدم، اما چرا امتحان شاکردان اول مهر ۱۰ و خیلی حرف‌های دیگر.

۱۱ میلیون نفر دانش‌آموز در سراسر ایران به صدا درآمد. کتک صبور و مروی با نمونه رفتا بچه‌ها مشگلار شد. بیشتر مدرسه‌ها ملی‌نشین‌های اختصاصی برای وسایط بچه‌ها به‌عمره تهیه کرده بودند، که تعداد زیادی از این مدارس تهیه شده، بعت آشنا بودند با رنگهای بپشانی بچه‌ها بدون استفاده مانده. و موجب شد که خیابانها از پسر و مادریها مشگلار کرد، که بچه‌های خورا مدرسه‌ای می‌رسند، پر شود. صف‌های آبراهه شرکت واحد هم طولانی از آنچه قبلا بوده و شده و اتوبوسها پرتر از همیشه بودند. بچه‌ها هم که شوق دیدار یکدیگر را داشته، در صف‌های طولانی ایستادند و با کتک شاد و خندان و صحبت‌کنان به‌این خیابانها می‌رویدند. به‌مشگلار اولیک شهر می‌آوردند.

ابتکار در دبستانها

امسال مدارس، خود فرم لباس را در

طنین زنگها برای پنج میلیون دانش آموز

اول مهر، سرآغاز تحرکی امیدبخش در جامعه است

آغاز سال تحصیلی چالش‌ها و مسائلی را برای خانواده‌ها مطرح میکند؟

برده شده است. فرهنگ انجمنها، و فرهنگ استان شروع می‌شود و از هر طرف شایعات است که به‌این اداره‌ها می‌رسند. اولی دولتی این است که هیچ مدرسه‌ای حاضر نیست اسم بچه‌ها را بنویسد، دیگری می‌راند از این که استطاعت دادن این همه شهریه را ندارد و می‌خواهد اگر میشود، بعضی بگیرد، و آن آخر.

آغاز سال تحصیلی چالش‌ها و مسائلی را برای خانواده‌ها مطرح میکند؟

برده شده است. فرهنگ انجمنها، و فرهنگ استان شروع می‌شود و از هر طرف شایعات است که به‌این اداره‌ها می‌رسند. اولی دولتی این است که هیچ مدرسه‌ای حاضر نیست اسم بچه‌ها را بنویسد، دیگری می‌راند از این که استطاعت دادن این همه شهریه را ندارد و می‌خواهد اگر میشود، بعضی بگیرد، و آن آخر.

« هنگامیکه ما یک گرم آهن را محصوره از آمایش فرار مقدمه آسیدی را تجربه میکنیم یا دوی خمیصیفات سه جوان کیلو سیکل موج رادیویی به تجربه میگردانیم ، این فکر که ممکن است تجربه و آزمایش ماکرون باعث دود ورنج آهن ، آسید یا موج رادیویی بشود ما را از راندها جدا ، از طرف دیگر نلاحظ میکنیم که کارمناختصیت این موجودات بیجان را بخشه ران سازه ، مانند یلو باکتریها ؛ به آنها بیاموزد ویا باعث خجالت و ناراحتی آنها در مقابل پاران و دوستانشان بشود. در مرحله آزمایش با موجودات بیجان ، این مسائل اصولاً از دایره احساس و تصور ما بدور است . اما هنگامیکه کودکانی نوجوانان موضوع آزمایش ما قرار میگیرند ، خواه و ناخواه مسائلی از این قبیل مورد توجه قرار خواهند گرفت.

از طرف دیگر بالترای که آشنایی بنا آنها پیش از اندازه، مورد علاقه و توجه ما است ، بصورتی که در فوق شرح دادیم مدلال اخلاقی واجتماعی نیتروایم بطور وضوح با آنها آشنا بشویم بالترای کلامی و از عجزت پیچیده هستند. هر یک از کودکان و نوجوانان نسبت بهریک از برنامه های تلویزیونی بنام خصوصیات وحشی با تمام زندگی خود مشغول عمل نشان می دهند . تلویزیون و برنامه های آن اگر بصورت یک حرکت خرابی و در نظر بگیریم در سیستم سبسی خاص از خود تاثیر بر جای میگذارد که تجربه و زندگی سابقان دواز به آن آمیخته است بطور محرکات جدید را فرد کرده وچه شکل اصلی نسبت به آنها از خود نشان میدهد . از طرف دیگر این حرکت جدید از اختلافات فرهنگی انواع مختلف سیستمها و مقدار تلویزیونهای موجود در دنیا ، یا

امکانات کافی میزان مسائلی و نکات پندی را در زمینه تاثیر تلویزیون بر اطفال و نوجوانان پیش بینی کرد . پارهای از این نکات عبارت هستند از : طرز برخورد کودکان با تلویزیون و نوع امناضاتی بر آنها بوسیله ایشان ، تعبیری که نشانهای برنامه ها در ساعات ازادی و تفریح آنها بوجود میآورد. و از همه مهمتر شکل عمل آنها در مقابل تلویزیون و برنامه های مختلف آن .

متأسفانه باوجود تمام زحماتی که محققین در راه آشنایی با مساله تاثیر تلویزیون بر اطفال و نوجوانان کشیده اند ، باید این حقیقت بسیار مهم را آذنان کرد که هنوز هیچ یک از تحقیقات انجام شده نتوانسته مسائل مهم و پیچیده ای چون : ارتباط تلویزیون با رفتنهای غیر اجتماعی نوجوانان تاثیر تلویزیون بر ارتدسیا و معلومات متکسبیه نوجوانان و ارتباط آن (بصورت یک عامل) با عوامل دیگری چون نشانگرهای ناواقعی های روحی را روشن سازد .

چرا مطالعه و بررسی پارهای از تاثیرات تلویزیون سخت و دشوار است ؟ برای جواب به این سوال لازم است نکات چندی را در نظر داشته باشیم . اولاً مقدمه ای که مطالعه تاثیرات هر یک از عوامل و پدیده های اجتماعی بر روی انسان متشکلتر از مطالعه همان تاثیرات بر روی اشیا و موجودات بی جان است . در وهله اول نه ما خود میخوانیم و نه اصولاً شاید تفاوت داریم که با تجربه و آزمایش و تعبیری در موجودات زنده بدمیم و سپس به مطالعه این اثرات بپردازیم . یکی از دانشمندان این مساله را بزبان بسیار ساده بصورت زیر بیان میکند او می نویسد :

تلویزیون و اطفال

ترجمه و تألیف : ابراهیم رشید پور

تلویزیون و اطفال از طرفی از یک سو و نوجوانان از طرف دیگر بالترای که آشنایی بنا آنها پیش از اندازه، مورد علاقه و توجه ما است ، بصورتی که در فوق شرح دادیم مدلال اخلاقی واجتماعی نیتروایم بطور وضوح با آنها آشنا بشویم بالترای کلامی و از عجزت پیچیده هستند. هر یک از کودکان و نوجوانان نسبت بهریک از برنامه های تلویزیونی بنام خصوصیات وحشی با تمام زندگی خود مشغول عمل نشان می دهند . تلویزیون و برنامه های آن اگر بصورت یک حرکت خرابی و در نظر بگیریم در سیستم سبسی خاص از خود تاثیر بر جای میگذارد که تجربه و زندگی سابقان دواز به آن آمیخته است بطور محرکات جدید را فرد کرده وچه شکل اصلی نسبت به آنها از خود نشان میدهد . از طرف دیگر این حرکت جدید از اختلافات فرهنگی انواع مختلف سیستمها و مقدار تلویزیونهای موجود در دنیا ، یا امکانات کافی میزان مسائلی و نکات پندی را در زمینه تاثیر تلویزیون بر اطفال و نوجوانان پیش بینی کرد . پارهای از این نکات عبارت هستند از : طرز برخورد کودکان با تلویزیون و نوع امناضاتی بر آنها بوسیله ایشان ، تعبیری که نشانهای برنامه ها در ساعات ازادی و تفریح آنها بوجود میآورد. و از همه مهمتر شکل عمل آنها در مقابل تلویزیون و برنامه های مختلف آن .

نکاتی در مورد تحقیقات مربوط به تلویزیون و اطفال

یک باور قوی جدید برای مادران، پدران، و دوستان آنان مطالب تحقیقی بزبان ساده.



مسائل اجتماعی و روانی روشن و آشکارگشته این است که معمولاً کودکان و نوجوانان با خصوصیات مختلف متفاوتی که دارند نسبت به یک برنامه واحد تلویزیونی بیک شکل صورت از خود مکرر عمل نشان نمیدهند . هر یک بگفته ای تحت تاثیر قرار میگیرند . همانطور که در فوق نیز اشاره شد ، هر طفل و نوجوان با توجه به کلیه تجربیات خود زندگی آموخته و با تمام شخصیت ممتاز و گالنه خویش، نشانهای برنامه ها است نسبتاً به آنها شکل عمل نشان میدهد . قبلاً به اختلاف بسیار مهم آزمایشی تجربه های مورد وجودات پاران و بیجان اشاره کردیم گمانیکه با این نوع آزمایشها آشنا هستند خوب میدانند که وقتی یک ماده شیمیایی را لوله ریخته میشود و فلزی را ، بسفون کوچک تریون احساس و مکرر عملی منظر میمانند تا ماده مطلوب که با تاثیر آن مورد آزمایش است ، ایران افزوده شود . اما طفل و نوجوان در مقابل تلویزیون قرار میگیرد و در تمام طرفی تحت تاثیر آن واقع شده جستجو میکند ، انتخاب میکند ، رد میکند یا بجزه از خود مکرر عمل نشان میدهد . بنا بر این و با توجه به این مطلب مهم ، میتوان این طور نتیجه گیری کرد که آنچه طفل یا خود نژد تلویزیون به ارمان میرسد با اندازه آنچه تریون تصیب طفل میسراد مهم و در مورد توجه و ارزش علمی است . تلویزیون و طفل هر دو در یکدیگر تاثیر میکنند و این تعاملی است بسیار پیچیده .

چرا کودکان نشانهای تلویزیونی هستند ؟

شاید متربین مسائلی که تاکنون اذعان را در مورد تلویزیون و اطفال بخود متشکل داشته این باشد که چرا نیمه ها در سراسر دنیا با شور و حقوق فراوان و گاهی اوقات بیش از اندازه و با سرعت چون بهضائاتی برنامه های مختلف تلویزیونی علاقه و توجه از خود نشان میدهند . به عبارات دیگر ، این همه چهارگوش چه جاذبه و سحر و اسفندی دارند که تا حد براداشتن کودکان را سایر لغات و تفریحات آنها را بخود متشکل میدارد ؟

لاکون در هر اجتماعی که بای تلویزیون باز شده شاید کودکان و نوجوانان نسبت به سایر افراد خانواده علاقه بیشتری داشته باشند . تلویزیون شده اند و توجه آنها متأسفانه تنها معطوف به برنامه های که خاص آنها نمیه و بدون میشده نبوده بلکه در اکثر موارد ، بطوریکه تحقیقات متعدد آشکار ساخته ، کلیه برنامه های تلویزیون آنها را بخود جلب و جذب کرده است .

دانشمندان برای اینکه به این سوال پاسخ ساده ، جواب مناسبی بدهند هر یک با توجه به تحقیقات انجام شده حسنی زده و فرضی کرده اند . به نظر فدهای ، علت توجه واستقبال کودکان و نوجوانان را از تلویزیون بیشتر در این میتوان دانست که دسترسی به این تفریح و سرگرمی از سایر مشغولیها برای ایشان و حتی برای کلیه افراد خانواده سهلتر و آسانتر است و سهولت را میتوان مهمترین علت بوی آوردن آنها به تلویزیون دانست. در اکثر خانواده های طبقه متوسط برای بازی و مشغولیت کودکان محدودیتهای خاصی موجود است . چه با هر طفل که بخواهد نیتواند بازی کند . گاهی اوقات رفتن بکوه و خیابان و بازی با اطفال دیگر سخت از طرف پدر و مادر قفسی شده است . به سببها و گردشگاه رفتن نیز تابع مقررات

خاص است و گفته ای یکی دیوان مستحظرانظر امکان دارد . مطالعه و کتاب خواندن نیز علاوه بر اینکه احتیاج به برخورداری از وقت خواندن دارد منوط به این است که اولاً طفل برای انجام آن ملاله و حوصله کافی داشته باشد و ثانیاً با پیروی مادر کتابی مجلسفوس کودکان را بمقدار کافی برای او فراهم کرده باشند و ثالثاً محل مخصوص برای این کار در اختیار او باشد . نشانهای برنامه های تلویزیون ، تقریباً هیچ یک از این مشکلات را برای کودکان و حتی خانواده های ایشان پیش نمی آید . تلویزیون معمولاً در اتاق نشیمن و در دسترس کودکان خانواده است و اکثر بفران و معانین روشن کردن آنرا در ساعات مختلف شبانه روز مانع نمیشود و چون خود آنها نیز دوست دارند ، گاهی حتی مکرر عملی منظر میمانند تا ماده مطلوب که با تاثیر آن مورد آزمایش است ، ایران افزوده شود . اما طفل و نوجوان در مقابل تلویزیون قرار میگیرد و در تمام طرفی تحت تاثیر آن واقع شده جستجو میکند ، انتخاب میکند ، رد میکند یا بجزه از خود مکرر عمل نشان میدهد . بنا بر این و با توجه به این مطلب مهم ، میتوان این طور نتیجه گیری کرد که آنچه طفل یا خود نژد تلویزیون به ارمان میرسد با اندازه آنچه تریون تصیب طفل میسراد مهم و در مورد توجه و ارزش علمی است . تلویزیون و طفل هر دو در یکدیگر تاثیر میکنند و این تعاملی است بسیار پیچیده .

مطلب مهم ، میتوان این طور نتیجه گیری کرد که آنچه طفل یا خود نژد تلویزیون به ارمان میرسد با اندازه آنچه تریون تصیب طفل میسراد مهم و در مورد توجه و ارزش علمی است . تلویزیون و طفل هر دو در یکدیگر تاثیر میکنند و این تعاملی است بسیار پیچیده .



مفصل به این نتیجه رسیده بود که اطفال و نوجوانان بخواه دلی بسیار مهم به سببها میروند و از قشیمای دوی برده استقبال میکنند . دلیل اول این است که میخوانند از واقعات زندگی روزمره بگریزند و دلیل دوم این است که اشتیاق و علاقه فراوان دارند تا به این وسیله با آنچه خارج از دنیای محدود ایشان قرار گرفته اند زندگی حقیقی روزمره ، بیشتر و بهتر آشنا بشوند . « میل ویت » و « همکاران » که بعداً به تحقیق ایشان در مورد تلویزیون و اطفال بطور مفصل اشاره خواهیم کرد . همین نتیجه را در مورد کودکان و نوجوانان از تلویزیون بدست آوردند . آنها اینطور نتیجه گرفتند که جذابیت برنامه های تلویزیونی برای اطفال ، بیش از هر چیز در این است که بهایشان امکان و فرصت میدهد تا به باورهای محدودیتهای زندگی خود نژد کنند و در اطفال دنیای بزرگ درمیکه در این دنیا بطریق مختلف زندگی میکنند اطلاعات جدیدی بدست میآورند .



حماسه‌ی سورداز...

درفتح يك قله ...

گزارشگر: علی قشقایی نویسنده: بابک بیبا

«حالا همه از بالای کوهها گذرند و بویاننده، فرو می‌آید؛ و از پس به ساهی ابرهای تازه پیش می‌آید؛ و روز، که با خورشیدش پنهان در پس ابرها و پیدا از لایه‌ی ابرها و سرانجام مطلقا ناپدید نگریخته است، تیره می‌گردد. جاذبی اسفالت، از چپ به راست و از راست به چپ، با پرواز چنگرها، گلر بارکشها و سوارها و حتی پنا گاری تنها، این اینجا که استلخام و منظرش دور به آلود مرز میگذرد؛ به سایه‌گستر و آسمان ناسیاهی برسانند و دامنه‌ی کوهها تا سبزه‌ی تگر...»

شمس - بهار

«دلم میخواست امروز که نبردهای فرستاده‌ی سورداز صحبت می‌کنم و همسایه‌ی آنها که در این امر و سهمی باشند و در اینجا بوند، و در نبردهای و شرح ماجرا سهم می‌باشند، ای کاش چشمتی دورسانده سورداز گروه ساختمانی سورداز اینجا بود تا مشکلات خود را بزرگو میکرد، که تا چند برای آماده کردن ۲۰ کیلوتر راه کوهستانی و زحمت کشیده است...»

وقتی در کنار سواحل خور، به دامنه‌ی سرسبز، مردم راه بازرگی را که به جنگل های البرو مارغران سلفی می‌شود، به ساد نشان می‌دهند، و ضمن اشاره به حرفه‌ی این نطقه کوه در قلب جنگل می‌گویند ۲۰ کیلوتر راه نامورداز می‌رسد، ۲۰ کیلوتر راه به سورداز ۲۰ کیلوتر راه کوهستانی در پیش داریم.

«... و برایشان شرح می‌داد که تحت چه شرایطی یک جسدی بزرگ متلاطم را بالا و پایین رفته، چطور چوب فراهم آورده تا پرها ساخته شود، و چگونه دست کتک و همگاری در منطقه‌ی نواز کرده که نه آبداری هست و نه آشنایی... و تا وقتی که ساختمانی بالا رفته و به‌انحاف رسیده است. سخنرها را آنها کشیدند، و ما صحبت را می‌کنیم.»



در میان جنگل را خودرا ادامه می‌دهیم... و هرچه جلوتر می‌رویم، سنگی جنگل و فشرده‌ی مرغان بیشتر می‌شود. درختان تو در تو، جلوی دید و منظره‌ی اطراف را گرفته است. پس از ده کیلوتر، راه بزرگتر می‌شود و سرانجام نثار و پیچ‌ها در نظر می‌آید. در داخل اوبسیل، آتشکده‌ی ناراحتان می‌کند. کسی به پناهی و تنگنا مواجه می‌شود، پیشه سرزم به‌استقبال ما می‌آید و کار رانندگی مشکل می‌شود. وقتی به رود می‌رسد کارنامدره معنی را می‌بینیم که سطح

سور از نبره‌ی آرزو، به قلبش پیرانده‌استه و آرزو بصورت دریاپی البری نشان می‌دهد. «آنچه بیشتر اهمیت دارد، در هر من کتک و همسایه‌ها و همسایه‌های آنهاست و نه همکاران، زیرا این کار بزرگ و نازک قدم اول است... اما در این میان و آشنایی همترند. وقتیکه یک بومی در یک نطقه‌ی بیرون و دورافتاده، بدون چشوداشت و بدون نوع، با یک آرزوی دیگر، که از نطقه‌ی دیگری آمده و به‌انحاف دست به‌انحاف کاری می‌زنند، این نطقه، لحظه‌ی بزرگترین کاری که شاید دقیقا برده نمی‌گردد چه هست و در راه چه هدفی است... اما می‌بینیم که «باید انجام شود». اینطور بود که زمین کتک شده، آجر و سنگ فراهم آمد، و نان و آب رسانده شد.»

حالا در کیلوتر ۱۸ حسین، از اینجا امدادی راه و اما مشکل می‌شود. سرانجام، خیلی تند است و هنوز از خم به بیخ در نیامده، به‌هم بیخ دیگری گرفتار می‌شویم. هرمن جاده نطقه به‌نطقه کتک می‌شود. بطوریکه بعضی مواقع احساس می‌کنیم نپس از اوبسیل در هوا معلق است... حالا کیلوترها، کتک می‌گردد.

«همه و همسایگی است. علاوه بر آب و خاگ است. وقتی من در مارغران به یک سالزمان می‌روم و می‌گویم مشکل من اینست که برق باید از این منطقه بیرون، طرف اشکال‌تراشی نمی‌کند» نمی‌گویند و پرو می‌آید سالزمان مرکزی من در تهران صحبت کن. این کار را انجام می‌دهد. و این چیزها را نمی‌شود ساخت، و مراکز که وجود داشته باشد، که وجود دارد...»

سکوت داخل اوبسیل با فرونگ از وضع جاده شکسته می‌شود، اما رانندگی صعب که از آغاز در این مسیر فعالیت داشته شرح می‌دهد که چگونه این جاده نسبت به‌کوره راه

«سورداز» در قلب جنگل های مارغران، برنله‌ی کوهی به‌ارتفاع ۱۹۲۰ متر از سطح دریا قرار گرفته است. اطراف این منطقه، عملا معلق زیست نیست، مگر در تابستان، که گروه معمولی جانوران، برای انتقال اجسام خود، به‌اینجا کوچ می‌کنند، و با آغاز بادهای پاییزی از اینجا می‌روند - چون روستای جولانی و سخت این منطقه، زندگی را دشوار می‌سازد، فقط آبادی کوچکی هست که با مردمانی اندک، در طول سال، زندگی فصلی را در سورداز می‌بیند... و تلویریون ملس ایران در این منطقه بود که موفق شد فرستاده نصب کند. این فرستاده روز ۲۵ شهریور سال جاری، با سورداز سی و یکمین سال سلطنت شاهنشاه ارتباط، با پیامی از جانب آملی شبانه‌ی استانتادار مارغران و گیلان و گزارش کار سرپرست رادیو و تلویریون استان گیلان و مارغران آغاز نگار کرد.

با شروع فعالیت فرستاده، ده کیلووا می‌سورداز - که جمیع نیک فرستاده کتک دو کیلووا نیز هست - مردم براضی ازبرنامه فعالیت تلویریون استفاده خواهند کرد. هر شرایط جوی مساعد، شمع عمل فرستاده‌ها پشت گران نیز گذرانی می‌یابند. در نظر است که در آینده با نصب راه‌های کوچکی بین ماسر و جانوس و گران، سراسر سواحل خور و آستان را از گران تا گران از برنامه تلویریون پررسانده شود. برنامه‌های فرستاده‌سورداز روی کاتال پنج پخش می‌شود. و آنچه از یک پرواز بزرگ سالزمان رادیو و تلویریون ملس ایران، آغاز می‌شود. از حمله‌ای در «سورداز»

رفته و ارتباط تلویریون را از یک مرکز به مرکز دیگر برقرار می‌کنند. اما بغیر از این ساختمان، آنچه باقی می‌ماند، خاطرهای بی‌نویس و همسایه‌هاست. من چهره‌ی هیچ کدام از آنها را که در اینجا کار می‌کنند، نمی‌توانم فراموش کنم. کشیکه زمین را می‌کنند، گسالی که درختها را می‌بریند، و حتی آن آملی که کارش فقط سلامت گذاشتن روی درختها بود، و حتی کسی که برنده‌ی مزایده شده بود، و می‌آمد و چوبها را می‌برد. تمام این چهره‌ها، با یک کار صمیمانه‌شان، تلویریون ملس ایران در این ماجرا و به نگر رسلان آن یک سهم دارد، و یک سهم هم مال مردم است و حال این انسانها...»

با ششصد صدای اوبسیل، آنچه‌های فرستاده به‌استقبال ما می‌آید. خوشحال از پیروزی بزرگی که نصیبمان شده، سر سوزشان نمایان است. اینها کسانی هستند که در فتح یک «قله» سهم برده‌اند. و در سورداز تو باب این فتح است که با آشنای اسفالت پیمان سرپرست رادیو و تلویریون استان گیلان و مارغران صحبت می‌کنیم.

«همه و انجام کارها بود. «میکنم» و انجام دادن، و اینکه در طرف مدنی کوتاه در منطقه‌ی سورداز، برق منطقه‌ای وصل شد، و اینکه بولودوز استناداری در تمام مدت در اختیار ما بود - و دو اینکه همه سهمیند، از رانندگی بولودوز گرفته، تا واحد ساختمانی - تا پورسانده - تا گروه‌گسترش شبکه‌ی تلویریون و تا دیگران. همه سهمیند. و این قصه و می‌بینید که چقدر زیباتر» و این تصویر و اما زیباتر.





تلویزیون زاهدان آغاز بکار کرد

سومین روز افتتاح تلویزیون
ایران سینما و بلوچستان -
برای مردم زاهدان روز
فوق العاده‌ای بود



باز زاهدان برجگرم - امروز تلویزیون استان سیستان و بلوچستان - سرکنگ زاهدان - کار خود را آغاز میکند. سرفی که چندین پیش به ایرانستان مردم برای جمع آوری اطلاعاتی از وضع ساختمان در حال انعام تلویزیون و نظرمای مردم استان سیستان و بلوچستان درباره تلویزیون بود. در آن سفر مردم کلمه‌های را با شک و تردید گوش میدادند، ولی امروز دیگر تردیدی برای آنها باقی نمانده است. چون سرانجام یکی از آرزوهای مردم استان سیستان و بلوچستان محقق پذیرفته است و به محبت جنس های شهنشاه تلویزیون زاهدان استان مرکز سیستان و بلوچستان شروع بکار کرده است. همه خوشحال و مسرور.

در سفر قبل خود دیدم ویرین مزارها با تلویزیونهای مختلف، به مگرهای ناگوارن لاین شده بود. تلویزیونهای مالتونواختر، ولی امروز وضع کاملا فرق کرده است. همه های خانوش بروز امروز حالت زندگی بنوعی گرفته و مسرور و صفا تلویزیونها گلرنگان را بنوعی جلب میکند. مردم برای نمایش تلویزیون از سر و کول هم بالا میروند. بازار بخت و شنگو مقابل مغازه های فروش تلویزیون سخنگو است.

بمجلس یکبار خریداران تلویزیون زاهدان که یک اسنور بلارنشته اترنن است میروند. دارند تلویزیون را با-االی بهاتاق دیگر که بزرگتر و مدارات آن نقل مکان میدهند.

واید افاق که میشود دچار حیرت میشود چطور این اتاق تراسته این همه آدم را که از اسامهنا قبل در آن اجتماع کردهاند در خود جای نهد! آن کوچک و بزرگ چهار زانو مقابل تلویزیون بهانتظار نشستهاند. تلویزیون در حال خود قرار میگیرد و پس از آنکه سیم های آن وصل میشود، صاحبخانه آسرا روشن میکند. نطقه‌ای بند آرم مخصوص تلویزیون ملی ایران بوی صحنه تلویزیون نش میزند و سپس گوینده تلویزیون زاهدان با صدای شمرده و متین آغاز بهبرابری از تلویزیون ربا مردم استان سیستان و بلوچستان تریک میگردد. و فریاد شادی از حاضران در اتاق برمیخیزد.

صاحبخانه از کنار می کشد محبتو با او باز میکند.

نظران درباره تلویزیون و شروع فعالیت آن چیست؟

با خوشحالی میخندند و میگویند:

- من اولین نفری بودم که پنج ماه قبل در زاهدان تلویزیون خریدم. شما اگر بتوانید از جای ما بگذارید خواهید دید که چرا ما خوشحالی. مردم این شهر از نظر وسیله تفریح مردم ترین مردم کشور هستند. هر روز از اول فریب میزنند داخل چهار دیواری منزل و نامشان با دنیای خارج قطع میشود. در اینجا ما تنها یک سینما داریم که هم پس مانده‌های تهران را بتیروزه دریاها میدهد و جز آن هیچ وسیله تفریح دیگری

تلویزیون در خانواده و جامعه نو

اثر: انریک ملون ماترینز
ترجمه: جمشید ازجمنده



کسانی که از عیش و فرازهای تلویزیون بوده‌اند، برنامها را نگاه می‌کنند. نشانگران شهرهای کوچک دو تا ده هزار نفری بیشتر از شهرهای بزرگ تلویزیون می‌بینند، علمبر غم اینکه ساکنان شهرهای بزرگ بیشتر امکان تلویزیون داشتن دارند و زارع، خود کمتر از همه طبقات دیگر تلویزیون می‌بیند.

کار مزه خلی سخت است. برای زارعی که باید رود، حتی خیلی زود از خواب برخیزد، که دامپشیر را مراقبت کند، یا غله بکارد، تقریباً غیر ممکن است که ساعت ده یا یازده پای تلویزیون بیاند، مخصوص در فصل کار سال. اما در زمستان وقتی که زمینا پوشیده از برف است، دهقان کنار خیلی کمی دارد، و در این حال تلویزیون که خوب از امر مطلوب سرگرمی و آموختن زندگی که خوب می‌شناسد می‌شود. اما اگر زارع گاو ماده داشته باشد، مساله در تمام طول سال به قوت خود باقی می‌ماند چون شیر نوشیدن، همیشه در ساعت معینی از صبح و شب، در فصل زمستان و چه در تابستان انجام می‌گیرد.

سپس اگر زارع، در طبقه اجتماعی - حرفه‌ای که کمتر از همه تلویزیون نگاه می‌کند قرار دارد، همچنین کسی است که کمتر از همه وقت نشانهای آن را دارد، با کسی که وقت فراش با ساعات برنامه‌ها تطبیق بدنی پیدا کرده است.

وقتی که تلویزیون کارش را قطع کند چه خواهد شد؟ در فرانسه قیمت شاخه‌ن عکس‌العمل نشانگران در برابر قیمت تلویزیون، به هنگام اختصاب می‌روند. در آن دوره، روابط مع - ژولین ۱۹۶۸ پیش آمد.

نظریه‌ی روزنامه یومیه و جنوب غرب و شمال داد که تأثیر قیمت تلویزیون برای ۵۱ درصد نشانگران و اندک، برای ۳۰ درصد مخیلی و برای ۱۹ درصد هیچ، بوده است. ژرمنی‌ها از قیمت تلویزیون خیلی راجحی ایجاد کرده، برای ۲۱ درصد نشانگران، ریزاتر، برای ۳۸ درصد، اخبار، برای ۱۷٫۸۱ درصد، ورزش، برای ۱۷٫۳۲ درصد، تأخر و برای ۱۵٫۶۱ درصد وارینه بوده است. بخصوص که معلق، به اخبار، در آن دوره، اطلاعی بیشتر از زمان عادی بوده است.

در این حال، نشانگران که برنامه تلویزیون کب کرده اند، از زمانه تقیاتی، خود در دستیاران که یک سازمان تبلیغاتی، خود در دستیاران که قدرت اولیه خود را در قیمت تلویزیون کب کرده بود کوش کردند. و ۳۱ درصد زودتر به خواب رفتند. هنگامی که برنامه مردم با خواب خود مبارزه می‌کنند، وقتی برایشان دید که جای اسامه کاری دیگر، می‌خوانند، برای ۲۷ درصد افرادی که مورد سؤال واقع شدند و از بین ۱۵ تا ۳۵ ساله‌ها انتخاب شده بودند، مطالعه کتاب جایگزین تلویزیون شده بود. ۲۳ درصد به گفتگوهای خانوادگی بدوستانه پرداخته بودند، ۱۹ درصد به مجامع مختلف پرداخته، ۱۳ درصد قمار بازی کرده‌اند، ۱۲ درصد خانداری با کارهای فنی دوستی کرده‌اند، و هفت درصد همه به فرزندانشان وقت می‌دهند! (این و هفت آن است که اولیاه وظایف خانوادگی خود را فراوان می‌کند) و ۲ درصد کارهای دیگری انجام داده‌اند.

- جوانان بین ۱۶ تا ۲۰ سال کمتر از دیگران تلویزیون تماشا می‌کنند، چون ترجیح می‌دهند بیشتر وقت آزاد خود را خارج از محیط خانه بگذرانند.
- کودکانی که مادرانی با تحصیلات دانشگاهی دارند، کمتر از کودکان متعلق به سطح پایین‌تر اجتماعی تلویزیون می‌بینند.

من نشانگران درجه ساعات نشانهای تلویزیون تأثیر چندانی ندارند، جز در مورد افراد خیلی کوچک و خیلی من که همه چیز را نمی‌فهمند یا چون احتیاج بیشتری به استراحت دارند، و تلویزیون را پیش از دیگران ترک می‌کنند. فقط ۹ درصد افراد کمتر از ۶۵ سال بعد از ساعت ده پای تلویزیون می‌مانند.

در مورد اطفال، تفاوت‌های مختصری بروز می‌کند. بچه‌ها اندکی کمتر از بزرگراه تلویزیون تماشا می‌کنند. زیرا در طول هفته، یک طفل کمتر از ده ساله، بین ساعت ۷٫۳۰ تا هفت شب، و چه ۱۰٫۰۰ تا ۱۲٫۰۰ حدود ساعت ۹ شب می‌خواند، یک سوم بچه‌های سیزده تا چهارده ساله برنامه‌ها را تا ساعت ده تعقیب می‌کنند. همچنین ۵۸ درصد آنها، برنامه‌ها را لاقابل همتای پلایر تا نیمه شب می‌بینند. اما بچه‌ها مخصوص در آمریکا، با اندازه افراد بالغ شیفه و محسوب تلویزیون هستند. در آمریکا، ۷۵ درصد شاگردان، از دختر و پسر، حتی در روزهای مدرسه تلویزیون تماشا می‌کنند. در آمریکا این نسبت کمتر است (۵۰ درصد)، شاید به خاطر این که تلویزیون کمتر از آمریکا وارد اخلاقیات شد، یا آن که تعلیم و تربیت اطفال کمی بیشتر مسترانه است.

نکته جالب این که در بحث‌ها و بحث‌ها شاگردان انگلیسی و آمریکایی نسبت به روزهای دیگر کمتر تلویزیون تماشا می‌کنند. به ترتیب ۶۹ و ۷۲ درصد، اما دانش‌آموزان آلمانی و فرانسوی به نسبت روزهای دیگر بیشتر تلویزیون می‌بینند (۶۰ درصد). شاید فعالیت‌های هوای آزاد و ورزش که در اروپا توسعه کمتری از آمریکا دارد دلیل این امر باشد.

بطور کلی جوانان بین ۱۶ تا ۲۰ سال تلویزیون را کمتر از جوانان دیگر و حتی بزرگسالان نگاه می‌کنند. ترجیح می‌دهند که از محیط خانوادگی خارج شوند، پسران و دختران دیگر از ملاقات کنند به رقص یا به سینما بروند. از سوی دیگر، استفاده از سینما توسط جوانان، فقط ۲ درصد تحت تأثیر تلویزیون کم شده است. یک چیه، به طور متوسط روزی دو ساعت تلویزیون نگاه می‌کنند. تحقیقاتی که در فرانسه، انگلستان و ژاپن به عمل آمده این موضوع را ثابت می‌کند. در آمریکا یک کودک سه ساله در روز ساعتی و یک بچه دهه‌ها تلویزیون نگاه می‌کند، و این به وسیله سرگرمی مردم شهرها است و به سبب منزل و ساعت، بین پیش و نوازندگی خود است. و مدخل تا سن هفت سالگی بالا می‌رود اما بیشتر از رویی نه ساعت می‌رسد. با یک حساب کوچک می‌توانیم ببینیم که کودک آمریکایی، اوقاتی بیشتر از

برخلاف جهان مداری زمان ناشناس باخ، هندل تماماً متعلق به عصر خود بود.

اوراتوری او بنام « مسیح » به « آفرینش آدم » اثر میکل آنژ شباهت دارد و فوراً بر هر کسی اثر می‌کند.

واتوزندگی را ناپایدار و گذرا می‌دانست و لذت را جلی می‌گرفت، او مهارت خویش را برای ثبت جذبه‌ها و لذت‌هایش، از دیدن دختران زیبا بکار گرفت و رؤیاهایی از زیبایی بوجود آورد.

واتو شیفته موسیقی بود و تقریباً همه صحنه‌های نقاشی او با آوای موسیقی همراهند، رنگ‌های واتو خاصیت درخشش لیزران رنگین‌کمان را دارند و به گام‌های موسیقی شبیه‌اند.

تاریخ و تمدن

کنت کلارک

« تمدن »

ترجمه: دکتر حسن مرتضی

عوسیقی اثر گذار هندل

من در مقایسه موسیقی باخ با آرایش بلوک تون ساخته‌ها احساس تردید می‌کنم. اما در بیاد آوردن نام چرخ فرزند هندل Handel و دیدن پلکان درخشان وورنبرگ چنین تردیدی در من راه نمی‌یابد. شما نام بسیاری از بزرگان می‌رماند که به‌شبه‌های شکفته به‌یکی از معاصران خود شباهت دارند و دیوای روح مکمل یکدیگر می‌باشند. این نکته آشکار در تاریخ رخ داده که گمان نمی‌کنم اختراع یک مورخ فریب‌ناپذیر باشد، بلکه منظور از این به حلقه‌های تراجیح بشری است. حسی به‌شبه‌ها شده است که دو موسیقیدان بزرگ اوایل قرن هجدهم، باخ و هندل در این الگوی دو شخصیت متضاد و مکمل یکدیگر می‌کنند. هر دو در سال ۱۶۸۵ متولد شدند، هر دو از فرساده‌پردازی از نواحی موسیقی نابینا شدند و هر دو را یک چرخ عمل کرد بر آنکه به‌موفقیتی برسد. اما از جمله‌های دیگر آن‌ها برخلاف هم بودند.

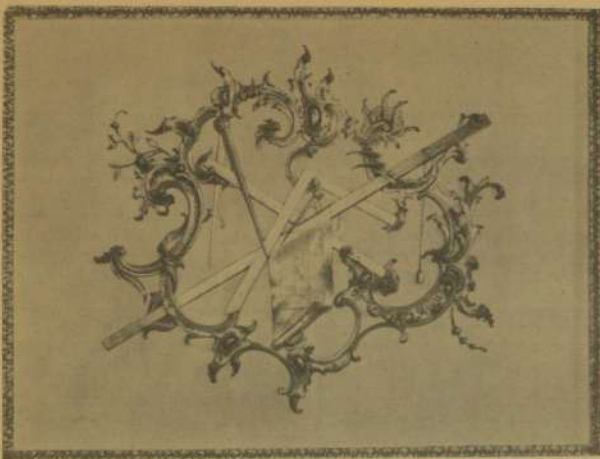
برخلاف جهان مداری زمان ناشناس تیوچ باخ، هندل تماماً مال عصر خود بود. برخلاف باخ که آفرینش زنی مقصد و کوشا بود و فرزندانی بسیار داشت، هندل بعنوان بیبه کنده و برهبر کسرترا بارها تروت به‌بهنگ آورد و از دست داد.

این مجسمه دوست‌داشتنی را که در بوردیل Rouhillac از او ساخته شد (۱۷۱۹) و اکنون در موزه ویکتوریا و آلبرت است، معیار بسیارگران پولک والسال که موسیقی

-۲۳-

به دنبال شادی

قسمت دوم



شکل ۱۵۱ - فرنیات ایتالی موسیقی، لوروف و کاترین

هندل، برنامه جالب کارشان بود، بعنوان سیاسی از او برپا کردند، این مجسمه هندل را در حالی نشان می‌دهد که بنا کنده‌های بار، یک پا در کفش و پای دیگر برهنه نشسته است. هندل همواره در این فکر بود که موسیقی او اثرگذار باشد و تا آنجا که چنین موفقیتی بدست می‌آورد نگران آن نبود که تا چه حد از موسیقی دیگران کنش گرفته است. او در جوانی بابتی حجاب برده باشد، از ریزش و فانی بعنوان نوازنده‌ای چیره‌دست و جوان ناشناخته به‌رمز وقت و فوراً مورد قبول جامع قرار گرفت و کلریدیناها متعالی می‌نوشته‌اند و وی دوق آنها آشنگ بکارگرد.

او در سراسر عمر به سبک نوارک ایتالیایی وفادار ماند. در نتیجه موسیقی او با فرنیات لیبولو میخواند و حتی آن زمان هم کتاب لاریسی ایزراهی هندل با ترنیتات لیبولو مطبق است.

نکته حارق‌العاده این است که این آشنگار حالات سیال و پریزید و رنگ و همسرانی‌های نشاط بخش، وقتی از آیزویسی به‌ساختن اوراتوری - که در واقع ایزای مقدس بود - روی آورد اکثر بزرگی در زمینه موسیقی‌های نوشت قطعات « کاترل »، « ساسون » و « اسرائیل در مصر » نه فقط شامل ابداعات برهنه و چندآوازی (پولیفونیک) است، بلکه شناخت زواری روان آهنگی را نشان می‌دهد. در مورد قطعه « مسیح » او باید گفت به « آفرینش آدم » متعلق آن شباهت دارد و یکی از آن آثار نادری است که فوراً بر هر کسی اثر می‌کند و بی‌گمان شاعکاری در سطح عالی است.

قریحه درخشان واتو

من هندل را آشنگار باروک نامیدم، و ساختارهای نویسان را سبک باروک شمالی خواندم. می‌توانستم این ساختارها را روتوگر نیز بنامم، در وورنبرگ این دو اصطلاح وجه مشترک دارند، اما تفاوت اساسی بین آن‌ها هست، که در تاریخ تمدن معنای خاصی دارد.

سبک باروک، هرچه هم در آلمان و اتریش در آن جرح و تعدیل کرده باشند، یک ابداع ایتالیایی بوده است. سبک باروک برای نخستین بار بعنوان مصفا می‌دهی وارد کار شده بود و امیال میجانی کلسای کاتولیک را بیان می‌کرد، روتوگر، آیین پرکن و اسناد، تا حدود زیادی اختراع پاریسی‌ها و آشنگار این جهانی و غیرمهمی است. این سبک واتنسی، اگرچه سطحی، در برابر آتسی سیم سنگین ورمای بوده است. این سبک بجای نظم ساکن وایستای عهد باستان، از آتشیه طبیعی الهام می‌گیرد، و خط « بویزه خط منحنی، آزادانه در آن پرسه می‌زند و صفقه کل، جلجلی‌های اترالی، و بویزه اختراعاتی مضاعف در آن شکل می‌گیرند. روتوگر، واتنسی در برابر سبک آکادمیک بود، اما بیخ روی منحنی نبود، و پیشرفت واقعی را بد حساسیت به طبیعت منحنی می‌کرد. این سبک آزادی‌جهدی به‌عدهای بخشیده و نامهای تازه و ظریف اساسی را در بر گرفت.

همه این‌ها در آثار یک هنرمند برجسته، واتو، بیان شده است. واتو در ۱۶۸۱، یکسال پیش از باخ و هندل در شهر والاسین از توابع لائونز زاده شد و تکلیف خود را از روئین گرفت، اما بجای آنکه چون لائوری‌ها زانگی را از سیم قلب بپذیرد، چیزی در دودن خود کشف کرد که پیش از آن کمتر در هنر دیده شده بود، این حس ناپایدار و گلرپودن، و در نتیجه جدی گرفتن لذت بود، او قریحه‌های درخشان داشت و می‌توانست تا سبک و رفت یک لغاتی زبانشان نقلاتی کند، او مهارت خویش را برای ثبت جذبه‌ها و لذات خویش از دیدن دختران زیبا بکار گرفت و چه دیوانه‌هایی از زیبایی بوجود آورد.

این مردم والا تا چه ماهه شادمان بوده‌اند، اما: « هر دل مقصد شادی » هنرزدگ پوشیده‌مو، به‌عدهای از آن خویش دارد. کسی آنرا نمی‌بیند، جو آنکه زبان نیرومندی می‌تواند شیه شادی را در کام طریفش بچکاند، و هیچکس ناتمامی طریف‌ها را از واتو ندارد، او من تواند هر طعم طریف را در این رقص در هوای آزاد، که



شکل ۱۴۹ - روتوگات: هندل



میان پرده

ویژه آغاز سال تحصیلی

فایده دوست

یک روز به از نظر وسط چهار بود. سر کلاس نصف شاگردها بیشتر حاضر نبودند. آن هم با حالت کسالت و بیحوصلگی و خجالتی. معلم هم که دست کسی از آنها نداشت، با همان بیحوصلگی خسته حاضر غایب می کرد. اسم هر کس را که میخواند پشت یک نفر می گذاشت. اما وقتی اسم حسنعلی را خواند هیچ جوابی نیامد. معلم گفت:

— صبا! معلومه این حسنعلی بیچاره تو این کلاس به دوست هم ندارد!

محببت خانوادگی

فرقی کوچکو، از آن بچه اسبابها بود و پدر و مادرش او را به مدرسه شایه روزی گذاشته، احتمالاً در یکی از ممالک راقیه. فرقی اولین نفر خود را به این شرح برای پدر و مادرش نوشت:

— پاپای عزیزم، مامان عزیزم، اینجا همه بیچاره مجبورند هفتادای یک نام برای پاپا و مامان هاشان بنویسند. خدا حافظ.

مساله ای حساس

وزیر فرهنگ انگلیس از یک مدرسه بازدید می کرد و جلوسا مدیر مدرسه هم همراه او بود. اما در حالی که وزیر کلاس را از سر برداشته بود، او در تمام مدت بازدید کلاسه را به سر داشت. بعد از آن یک بازدید تمام شد و به دفتر مدرسه آمدند، مدیر مدرسه به وزیر گفت:

— عالیجناب این حشرات مرا می بینند. اگر این شاگرد ها فهمند که بر دنیا، یک نفر هم پیدا می شود که از مدیرشان بالاتر باشد دیگر نمی توانم آنها را اداره کنم.

بچه های امروز

سرسک هفت ساله آن روز در کلاس حاضر نبود، و فرما خوشحال و خندان به مدرسه آمد و به معلمش گفت:

— من پیراندر کوچکو دارم.

— مبارکه. پس بابات بالاخره برات به برادر خرید.

— تفسیر. بابای من چیزی رو که بلد باشه خودش درست که حیووت نمی خوره!

بچه آمریکایی

روز تعطیل آخر هفته، یک بچه آمریکایی که با پدرش به ماهیگیری رفته بود، درحالی که یک بچه کورسه ماهی شکار کرده بود برگشت. مادرش با لحن تحسین آمیزی گفت:

— بارشالله! چه ماهی بزرگی گرفتی!

— به! کجاشو دیدی! آگه اون یکی که بابارو خورده میدیدی چی می گفتی!

تناسب شطرنجی

درس حساب به تناسب رسیده بود و معلم خیلی زور زد که بچه ها معاملمانا یک کارگر طرف ده روز دیواری را بسازد، نه کارگر همان دیوار را یک روزه می سازند.

یکی از بچه ها گفت:

— فهمیدم آقا معلم، مشابهه که آگه به هواپیما هفت ساعته بره به لندن، هفت تا هواپیما به ساعته می ران!

حرف حجابی

بچه تئیل منتهایش را نوشته بود و برای معلمش استدلال می کرد که:

— من که زحمت کشیده بودم خسته شده بودم آقا، خوابم برد.

معلم، ناصحانه گفت:

— آما نباید از زحمت کشیدن روی زمین زندگیت می کشیم. شاگرد تئیل زیرین گفت:

— پس چه شانس آوردن دریانورد!

بچه های خوش شانس

یک بچه تئیل دیگر به مادرش می گفت:

— واقعا که بچه های دوره ماقبل تاریخ چه خوشبخت بودن چون اصلا درس تاریخ نداشتن.

علامت

زیگ تقربح بود که ناظم، شیطان ترین بچه را اخصار کرد و گفت:

— واسنجی با منت زدی تو چشم این بچه، کوشش کردی!

آخه آقا، اینادوتا بوقلمو هستن عین هندیکه خواست یکیشون علامت داشته باشه که همه بتونن بشناسن اون!



— آقای کارگردان، برای صحنه طرفشون لطفاً از هزینه تئیل من استفاده کنید



— بیخشن، اینجا جای کیه؟

سیاست

بازرس کل فرهنگ از یک دبستان بازدید می کرد. زمین سر کس از کلاسه با یکی از بچه های کلاس اول گفت:

— ۲ و ۲ می شه چند!

— فرق می کنه آقا!

— چطور فرق می کنه؟

— آگه زیر هم بنویسیم می شه چهار، آگه بالای هم بنویسیم می شه بیست و دو!

نایاب کلامه

یک کانکتر معروف و قهار آمریکایی، پرسش را در بهترین مدرسه شیکاگو گذاشته بود. پلنروز معلم به پرسک گفت:

— جان اندر حل مسأله ت اشتباه کردی.

پرسک غرشی کرد:

— چقدر اشتباه کردم!

پرسک یک اسکاکی پنج دلاری از کیف چرمی خوشگلش برداورد و جلوسا معلم انداخت و گفت:

— بگیر، بقیه مال خودت.

کتاب مقدس

پرسک فرسوی از مدرسه به خانه برگشت و با اشتیاق تمام به پدرش گفت:

— بابا، معلمون امروز درس تاریخ مذهبی داد. خیلی قشنگ بود.

— چطور بود!

— اول حضرت موسی و امتش هستند. بعد فرعون مصر با لشکرش دنبال اونا می کنه، وقتی روبیکه گیر بیفتن موسی با بیسم به موشه با بان خیر می ده، و اون با اسکاگردان میراژ تا تکناه و فرودگاههای مصری رو بمبارون می کنه و جنگ می شه.

پدر با حیرت زیاد گوش کرد و پرسید:

— مطلبش که مطلبتون قضیه رو همینجوری تعریف کرد!

— البته همینطوری نه، ولی خیلی شبیه این بود.

استدلال

معلم تاریخ از شاگردش پرسید:

— تو کتوم جنگ بود که دواک دو ولنگون گفت: «آگهون من با انتصار و پیروزی می میرم»؟

— تو آخرین جنگ کس!

اختلاف سن

دوتا آقا تجدید خاطره می کردن:

— من مدرسه که می رفتی بزرگترین از روم این بود که با خانوم معامسون ازدواج کنم. ولی متأسفانه نشد.

— حتما به علت اختلاف سن.

— آره دیگه، اون بیست سالش بود من سی و دو سالم.

راه دراز

— من تو اسفهان به دنیا آمدم اما در تهران مدرسه می رفتی.

— بیچاره! چطور می روز راه به این درازی دو می رفتی و می آمدی!

جشن ونیزی (شکل رنگ ۲۱) نام دارد، و در آن کامیابا ناگهان بهم بر سر خورند بچشد. واتو خود را در این پرده، نه چون یکی از درامان، بلکه عنوان نوازنده نایبان نامبور کرده است که صحنه را با ابزار طبل و آفرنده خود به هیجان می آورد. کاپلوس Caylus دوست واتو میگوید:

« واتو احساس رفیق داشت و شاید چیزی شبیه چوپانان بود. » و در این جمع پرشکل که وی با این مایه موسکالی نظر آن بوده، خود تنها مانده است و جلیس Gilles ساده لوح که هیکل دواز سفیدش از فرط ندراری از کندی بازیهای دیگر جدا مانده، تونی تصور ایده آل است که واتو از خود کشیده است طریسکف، ساده و اما کتان به سوزوری و الهام و واتو چنین بود. ظهور واتو بر صحنه ترن مجسمه بطوری باور نکردنی رود بود که شاعرا او « زیارت سیرتا » در ۱۷۹۲ کشیده شده و هنگامی که لوتی چهاردهم هنوز زنده بود، و با این همه، سیکالی و هفت ابراهامی موصفات را دارد، حامل معلوم ابرام بشری است.

روابط ظریف بین این مردان و زنان، که که چند لفظه ای در « جزیره ونوس » گمراه اند و حالا باید به برگرداند شکل ۱۵۰. اما را به یاد صمیمه شادمانه ای می اندازد که قبل از مرگ مشتاق در کوی فان لوتی GouffanTutte می بینیم. با این همه ابرامی موصفات در حدود هفتاد سال بعد نوشته شد.

معجزه عشق

حساسیت جدید، که واتو پیامبر آن بود، بیش از همه خود را در تعامد طرفه های روابط بین مردان و زنان نشان داد. احساس: این کلمه مانند سبیلی از کلمات دیگر ردس شده است. اما این کلمه در زمانی حامل لحن بود. اشترون Stern، در اثر خویش بنام « سفر احساسی » که در آن تا حدودی سیک دو کوکو را در نظر برامش کرده، احساسه ای در باب شهر ابندرا Abdera گفته است که که شیرترین شهر تمام رانیکه بود.

شهر ابندرا، ترحم دیمقراطیس Democritus

در آن مرزیت و همه انبوی مزاج و خنده را تکا گرفته بود بعد از عشق و واتو بیش از همه مشتاق موسیقی بود، بطول دوستاش گوش حساسی برای موسیقی داشت، تقریباً همه صحنه های او با آوازی موسیقی همراهند. در این پرده او خود را جزئی از سنتی می نماید که پیوسته با برمیگردد به پتر Pater دوباره این ونیزی ها گفته بود که آنها فرامل موسیقی وجود ما را تلقین می کنند و خود

تا به آن جنبش بعد و رانترین و اسرا فکرت ترین شهر تمام رانیکه بود. از مسما، لوشها، جنایها، افتراها و سرخشا و هیاموی آن چه گویم، روز دو آن عاقبت نوده و شب بدتر می شد.

اینک، وقت همه چیز در به ندرین حال بود، چنین پترتا که اندرومد Andromeda، اثر اورپید Euripides را تائیس می دادند. تمام شعر و سرود مایه شادمانی مردم بود، اما از این فطعات شادمانش منجمکام بر تئیل آنان چون سخنان پرشور پرسوس Peneus کارگر نیفتاد: آن چهره های ظریف طبیعت که شاعر برای پرسوس ساخته و پرداخته است:

« ای کوید، ای شوزاده خدایان و آدمیان! — از فرای آرزو تقریباً همه کس در شهر با تری آمکن سخن می گفت و از چیزی جز پرسوس و خطابه پرشور او حرف نمی زد. در هر خیابان و هر خانه « ای کوید، شوزاده خدایان و آدمیان » شنیده می شد و بر هر زبان، چون آهنگ طبیعی نغمه ای شیرین، خوادانخواه چیزی جز « ای کوید، ای کوید، ای شوزاده خدایان و آدمیان » جاری نبود. آکن دو گرفته بود و تمام شهر چون قلب یک فرد در پیچه خود را بروی عشق کشوده بود.

هیچ دارو فرشی دیگر داروی طوی قلب لغزوت و هیچ احساسی دیگر دل آزا نداشت که ابرام بر سر بسازد. دوستی و لطفیت بیم برآمدند و در خیابان تکبگر را بسپندند. صحر طلال برکت و برقرار شهر ابندرا سایه افکنند. هر مرد ابندرا ای لیک خود را برداشت و هر زن ابندرا بافتی ابروانی رنگ خود را کنار گذاشت، و با باقماتی بنشت و به سرود عشق گوش داد.

شیشه عوسیتی

بعد از عشق و واتو بیش از همه مشتاق موسیقی بود، بطول دوستاش گوش حساسی برای موسیقی داشت، تقریباً همه صحنه های او با آوازی موسیقی همراهند. در این پرده او خود را جزئی از سنتی می نماید که پیوسته با برمیگردد به پتر Pater دوباره این ونیزی ها گفته بود که آنها فرامل موسیقی وجود ما را تلقین می کنند و خود

شکل ۱۵۰ — واتو: زیارت سیرتا



مسابقه عکس و نوشته - ۱۰ -

عکس از : قباد شیوا

مسابقه این هفته :

دختر و طبیعت

دختری تنها در دامن طبیعت ، آنچه عکس های مسابقه این هفته ارائه میدهد . اما شما آرزای چگونه می بینید و از این دیدن چه احساسی می یابید ؟ همین احساس را به شیوه و زبان خودتان روی کاغذ بنویسید و برای ما بفرستید و . . . در مسابقه مجله تاباننا شرکت کنید .



برنده مسابقه شماره ۶ تنبانی

به شهر کوچک آشنایی

رفتن و رسیدن ، تضاد ، بیانهای زندگی ، گوناگون است ، و در این نهایی ، تو رفتن و رفتن را دستاور عکسی ، گریز را در آرزو جبهای سرد کانهی ، و زندگی را به جرح های قطار می سازی و می اندیشی ، در سکون لهر و های سرد آبی ، به آفتاب .
 آن که برای تفرقهی تو بر سکوس ، که مثل تو نهفت ، قطار که راه می افتد ، مسافران قاصدهای می افتد ، که رفته رفته بر از آفتاب می خرد .
 تو روی آن سکوی می ایستی ، و تو در قطار می روی ، آفتاب ، بر سکو ، کنار تو ایستاده ، آفتاب ، از بجزئی قطار تا تو راه می رود .
 میان راه شهر کوچکی خواهد بود ، و آنانی که به خواب بردهای سید می رود ، که در آن روی صندلی کنار بجزئی بلند نشستی ، و آهسته تا خودت آشنا شوی ، دماغت را مثل بچه ها به شیشه بچسانی ، و بیسی که همه چیز در بیرون کر مه خاکستری و سرد فروست .
 تو اما تا آخر راه می روی ، تا آخر خستگی ، تا درنا . . . تن به خانه و روح می کشانی و نهایی را مثل بلوغ نوجو به می کشی ، وقتی که فکر می کنی به آخر راه رسیدی ، قاشق کیمه به یادت می آورد که می توان به دریا زد .
 می نشینی نه قاشق ، می نشینی به بویهای کف آلوده ، و می اندیشی به کلام زیبای دختران آفتاب .
 آفرین اردوبادی





تعمیر گاههای شاولورنس در تهران و شهرستانها

تعمیر گاه مرکزی :
شاولورنس
خیابان آزادی تهران
شماره ۵۵۸
تلفن : ۹۶۳۰۱۶ - ۴۰
SCHAUB-LORENZ

تعمیر گاه مجاز شماره ۸
شاولورنس
خیابان نادری کوچه کوچه ناد ۱۵
تلفن : ۳۱۱۹۹۱
SCHAUB-LORENZ

تعمیر گاه
شاولورنس
اهواز
خیابان ۲۴ مری بیش کیومرث
تلفن : ۴۱۹۶
SCHAUB-LORENZ

تعمیر گاه
شاولورنس
کرج
خیابان شاه نصی بل اجلاشه
تلفن : ۴۹۴۹
SCHAUB-LORENZ

تعمیر گاه مجاز شماره ۲
شاولورنس
خیابان سینتری نرمان بالا از میدان
هفت حوض جنب بانک اسفند
تلفن : ۷۹۵۵۶۵
SCHAUB-LORENZ

تعمیر گاه مجاز شماره ۹
شاولورنس
خیابان شهناز شماره ۶۸
تلفن : ۷۵۶۵۰۴
SCHAUB-LORENZ

تعمیر گاه
شاولورنس
اسفهان
خیابان شیخ بهایی چهار راه سرسبز
تلفن : ۲۷۸۱۶
SCHAUB-LORENZ

تعمیر گاه
شاولورنس
کرج
خیابان شالی کوی مقابل سینما کایر ۵
تلفن : ۲۳۴۹
SCHAUB-LORENZ

تعمیر گاه مجاز شماره ۳
شاولورنس
میدان ۳۵ شهروان اول خیابان آردی
شماره ۸
تلفن : ۴۴۳۶۰ - ۴۹۹۹۱
SCHAUB-LORENZ

تعمیر گاه مجاز شماره ۱۰
شاولورنس
خیابان فردوسی در وری و در وری
اول کوچه سیرک تکستال سرویس
تلفن : ۳۱۴۳۶۷
SCHAUB-LORENZ

تعمیر گاه
شاولورنس
شیراز
خیابان صدر الدست چهار راه سینما
سعدی، تلفن : ۳۵۹۸
SCHAUB-LORENZ

تعمیر گاه
شاولورنس
ساری
خیابان فردوسی پلاک ۷۰
تلفن : ۴۳۱۸
SCHAUB-LORENZ

تعمیر گاه مجاز شماره ۵
شاولورنس
خیابان آزادی جنب بانک ملی
شماره ۳۳ - ۳۴
تلفن : ۲۴۳۳۰
SCHAUB-LORENZ

تعمیر گاه مجاز شماره ۱۱
شاولورنس
خیابان بهمنی پلین تر از امیر اکرم
تلفن : ۶۶۷۱۷۱
۴۲۳۳۳
SCHAUB-LORENZ

تعمیر گاه
شاولورنس
رشت
خیابان سعدی
شماره ۵۶۶۰
SCHAUB-LORENZ

تعمیر گاه
شاولورنس
بندر عباس
خیابان رضاشاد کبیر
شماره ۵۶۶۰ رجبزاده
SCHAUB-LORENZ

تعمیر گاه مجاز شماره ۶
شاولورنس
شهرکات ۳ راهی فلک
تلفن : ۸۱۳۸۵۵
۸۱۳۷۸۱
SCHAUB-LORENZ

تعمیر گاه مجاز شماره ۱۵
شاولورنس
عماس آباد سیمتری نظامی شماره ۱۷۸
تلفن : ۷۶۴۳۵۱
SCHAUB-LORENZ

تعمیر گاه
شاولورنس
رضایه
خیابان فرح لریسده به خیابان دارپوش
تلفن : ۴۲۷۲
SCHAUB-LORENZ

تعمیر گاه
شاولورنس
دزفول
خیابان سی‌تری جدید
تلفن : ۳۵۶۳
SCHAUB-LORENZ

تعمیر گاه مجاز شماره ۷
شاولورنس
خیابان شمیران قدیم
و عباس آباد بین چهار راه قصر
تلفن : ۷۱۰۵۶۱
SCHAUB-LORENZ

تعمیر گاه مجاز - آبادان
شاولورنس
آبادان
خیابان شاهپور
تلفن : ۴۱۴۳
SCHAUB-LORENZ

تعمیر گاه
شاولورنس
همدان
خیابان بوعلی پلاک ۱۷۳
تلفن : ۴۱۹۶
SCHAUB-LORENZ

تعمیر گاه
شاولورنس
تهران
خیابان بهمنی مقابل پلاک کوچه
تلفن : ۷۸۰۸
SCHAUB-LORENZ



یک کنسرت شورانگیز

موفقیت دیگری برای ارکستر مجلسی تلویزیون ملی ایران

یگانه بگشته ، ریختن معرزه نر
علاسه ، موسیقی ، کنسرت ارکستر
مجلسی تلویزیون ملی ایران رهبری
فرهاد مشکوه را به یکی از پرشورترین
کنسرت‌های سالهای اخیر تبدیل کردند .
برنامه جذاب این کنسرت ، چنان
مورده پسند حاضران در تالار فردوسی
باشگاه ادبیات دانشگاه تهران قرار
گرفت ، که پس از پایان هر قطعه ،
و بخصوص در پایان کنسرت ، نوازندگان
سولیت‌ها و رهبر ارکستر بازها و بازها
برای پاسخ به تک زدها و فریاد تحسین
حاضر بروی صحنه آمدند .
کنسرت با اثری از جووانی بایزپولو
آهنگساز قرن هجدهم ایتالیا آغاز شد .
این نخستین بار بود که در تهران اجرای
اثری از این آهنگساز را در یک کنسرت
می‌شنیدیم .
گوازت شماره ۳ بایزپولو ، اثری
بود شفاف ، زیبا ، با مشخصات تکنیکی
درخشان ، مانند غالب آثار آهنگسازان
کلاسیک ، به گوش ساده می‌آید ، و به
آسانی و راحتی بر دل می‌نشیند . این
قطعه برای کنسرت ، پیش درآمد لذت-
بخشی بود و حاضران آنرا چون آبی
آهنگ اما گوارا نوشیدند ، و تشنه تر به
انتظار قسمت‌های دیگر کنسرت نشسته .
کنسرت برای پیانو و ارکستر زهی
درمیدان مازور دومین اثری بود که
اجرا شد ؛ خانم یون افروز در اجرای
این قطعه با ارکستر همکاری داشت ، یون
افروز بیانیستی پرشک خوب است که
بارها نوازندگی او را شنیده و تحسین
کرده‌ایم ، تکنیک او ظریف و شیوه
نوازندگیش اثر بخش و گیراست ، اگر
« حالت » و « شخصیت » را از جمله
امتیازات یک تکنواز بشمار آوریم ، او
به بیرونی کامل آهسته ، مشکوه مسا
استعداد درخشانش ، پس از موفقیت کم
ظرفی که در پنجمین جشن هر بنست
آورد ، یکبار دیگر دوستداران موسیقی
را با رنگیته و بهشتیان واداشت ، -
گرچه این ستایش با آن ستایشی که پس
از اجرای قطعه لومینا (از ایومالک)
در جشن هر امسال تاز او شد ، قابل
مقایسه نیست ، گرچه از سوی دیگر ،
« چهار فصل » را با « لومینا » نمی‌توان
قیاس کرد . ارکستر ، باز دیگر همه
پس از یک وقفه ، آزمایش بزرگ
آغاز شد : ارکستر مجلسی تلویزیون ملی
فرهاد مشکوه ، درژ سازتروسیان و
یوزیدار آشتافوف در برابر یکسری از
معروفترین ، زیباترین ، متنوعترین و
آشائترین آثار موسیقی کلاسیک ، اجرای
کنسرت‌های چهار فصل ووالدی به
تتهای برای این ارکستر ، برای مشکوه
و برای دوستداران نامانگیزه مهمیست
سازده نفس گیر بود ، براساس این مبارزه
و رو در روی را میند دید ، شنید و
احساسی کرد ، و حاصل این مبارزه سر
بلندی ارکستر ، رهبر و سولیت‌ها بود
به بیرونی کامل آهسته ، مشکوه مسا
استعداد درخشانش ، پس از موفقیت کم
ظرفی که در پنجمین جشن هر بنست
آورد ، یکبار دیگر دوستداران موسیقی
را با رنگیته و بهشتیان واداشت ، -
گرچه این ستایش با آن ستایشی که پس
از اجرای قطعه لومینا (از ایومالک)
در جشن هر امسال تاز او شد ، قابل
مقایسه نیست ، گرچه از سوی دیگر ،
« چهار فصل » را با « لومینا » نمی‌توان
قیاس کرد . ارکستر ، باز دیگر همه
پس از یک وقفه ، آزمایش بزرگ
آغاز شد : ارکستر مجلسی تلویزیون ملی
فرهاد مشکوه ، درژ سازتروسیان و
یوزیدار آشتافوف در برابر یکسری از
معروفترین ، زیباترین ، متنوعترین و
آشائترین آثار موسیقی کلاسیک ، اجرای
کنسرت‌های چهار فصل ووالدی به
تتهای برای این ارکستر ، برای مشکوه
و برای دوستداران نامانگیزه مهمیست
سازده نفس گیر بود ، براساس این مبارزه
و رو در روی را میند دید ، شنید و
احساسی کرد ، و حاصل این مبارزه سر
بلندی ارکستر ، رهبر و سولیت‌ها بود
به بیرونی کامل آهسته ، مشکوه مسا
استعداد درخشانش ، پس از موفقیت کم
ظرفی که در پنجمین جشن هر بنست
آورد ، یکبار دیگر دوستداران موسیقی
را با رنگیته و بهشتیان واداشت ، -
گرچه این ستایش با آن ستایشی که پس
از اجرای قطعه لومینا (از ایومالک)
در جشن هر امسال تاز او شد ، قابل
مقایسه نیست ، گرچه از سوی دیگر ،
« چهار فصل » را با « لومینا » نمی‌توان
قیاس کرد . ارکستر ، باز دیگر همه
پس از یک وقفه ، آزمایش بزرگ
آغاز شد : ارکستر مجلسی تلویزیون ملی
فرهاد مشکوه ، درژ سازتروسیان و
یوزیدار آشتافوف در برابر یکسری از
معروفترین ، زیباترین ، متنوعترین و
آشائترین آثار موسیقی کلاسیک ، اجرای
کنسرت‌های چهار فصل ووالدی به
تتهای برای این ارکستر ، برای مشکوه
و برای دوستداران نامانگیزه مهمیست
سازده نفس گیر بود ، براساس این مبارزه
و رو در روی را میند دید ، شنید و
احساسی کرد ، و حاصل این مبارزه سر
بلندی ارکستر ، رهبر و سولیت‌ها بود
به بیرونی کامل آهسته ، مشکوه مسا
استعداد درخشانش ، پس از موفقیت کم
ظرفی که در پنجمین جشن هر بنست
آورد ، یکبار دیگر دوستداران موسیقی
را با رنگیته و بهشتیان واداشت ، -
گرچه این ستایش با آن ستایشی که پس
از اجرای قطعه لومینا (از ایومالک)
در جشن هر امسال تاز او شد ، قابل
مقایسه نیست ، گرچه از سوی دیگر ،
« چهار فصل » را با « لومینا » نمی‌توان
قیاس کرد . ارکستر ، باز دیگر همه

جوایز «تماشا» برای دوچرخه سواران

رده بندی پیراهن سبز

محرکی موثر برای ایجاد رقابت خط پایان

قبل از آنکه شرح رده بندی جایزه پیراهن سبز در دور شمال اسما... بهترین است انفرادی به فلسه وجود آمدن این نوع رده بندی در مسابقات دوچرخه سواری بنوعی...

در مسابقه دوچرخه سواری دور، چون در رده بندی زمانی دوچرخه سواران حد نصاب زمانی بخصوصی مطرح نیست با نجات تفاوت نسبی زمان دوچرخه سواران است که ملاک رده بندی قرار میگیرد و همین سبب است که دوچرخه سوارانی که با یکدیگر برای مقام قهرمانی رقابت دارند در تمام طول مراحل شتاب و مراقب یکدیگر باشند و اجازه ندهند هیچکدام از رقابتی احساسی دیگران را جدا بکنند...

در رده بندی زمانی مجموع نیست و در اثر همین عدم توجه میباشند باسانی از گروه قهرمان دوچرخه سواران قرار میگیرند و به نتایجی که خط پایان برسد و اغلب در خط پایان برای مفاداهی نخست رقابت قابل توجهی دیده نمیشود زیرا طبق مقررات تمام گسائیکه با هم در یک گروه به خط پایان میرسند صاحب زمان مساوی می گردند و نتیجه فرجه کنی برای رده بندی مقامی اثری در زمان بنست آنها برای قهرمانان ندارد...

حده این مسائل سبب میشود که اغلب متدار سرعت متوسط قهرمانان در مراحل مختلف پائین باشد و مراحل با کندی و رکود و بدون تحریک یکپرده و یا اینکه در موارد استثنائی که یک قهرمان در سطحی بسیار بالا از سایرین وجود داشته باشد (نظیر ادی مرکس در مسابقه دور فرانسه) پس از طی چند مرحله فاصله نظر اول و دوم آفتاب زیاد بشود که نرات بندی چهار ناله میدی شوند و از کوشش بازیافته که این خود شور و هیجان مسابقه را از بین میبرد...

برای رفع این نقایص اولین چهارمادی که بنظر برگزار کنندگان مسابقات رسید اهدای جوایز زمانی بود به نرات اول و دوم و سوم هر مرحله، این ترتیب که از زمان واقعی بدست آمده برای هر یک چند ثانیه فراتر از ۲۰ ثانیه برای نسر اول و ۱۰ ثانیه برای نسر دوم و ۵ ثانیه برای نسر سوم تخفیف قابل شده...

این صفت توالت تا حدی در خط پایان رقابت بوجود بیآورد ولی چون فقط برای سه نسر اول بسود در میان سایرین که از لحاظ رده بندی مجموع زمانی در مقام پائین بودند تا باین برای استفاده از این جوایز بوجود نیامد. برای رفع بقیه اشکالات ناچار یک نوع دوچرخه رده بندی در مسابقات

هنگام و لیسنه ورزش ما، عبدالستار دلدار هفت گشته با همادی دوچرخه سواران فاصله تهران تا رامسر را پیوسته هفت آینه گزارش کاملی - همراه با بررسی - درباره مسابقه دوچرخه سواری دور شمال ایران برای شما تهیه کند. هنگام عزیز دیگر ما آقای محمدرضا میلانی گزارشی را که میخوانید تهیه کرده است. درباره جایزهای کلمه تماشا برای برنده مرحله ۸ - تمام تریل ۴ پیشینی کرده بود، هفت آینه توضیح خواهیم داد، و نیز برنده مرحله نخست کوهستانی که پنجمین تعیین خواهند شد.

رده بندی امتیازی اتقرا دی

و پیراهن سبز تلویزیون ملی ایران

امتیازات انفرادی ۱ - حسن فرد ۱۳۵۶۹۵۹۱ ساعت ۲ - نلامحسن کوهی ۱۳۵۷۰۷۰۱ ساعت ۳ - اسمعیل زینعلی ۱۳۵۸۰۰۰ ساعت

رده بندی پیراهن سبز

تلویزیون ملی ایران

۱ - حسن فرد ۲۴ امتیاز ۲ - خسرو حق کیا ۲۱ امتیاز ۳ - زینعلی عربک ۱۹ امتیاز ۴ - فریالله دوستی ۱۶ امتیاز ۵ - منوچهر حق کیا ۱۰ امتیاز ۶ - نریمان خداوند ۹ امتیاز ۷ - حسین تنگنری ۸ امتیاز ۸ - مصطفی ربیع ۸ امتیاز ۹ - اسمعیل شاهچراغی ۷ امتیاز ۱۰ - محمود دلدار ۶ امتیاز

علامه اختصاری مهرهای شطرنج

پیاده = P = فیل = F = اسب = C = رخ = R = شاه = D = ۲ امتیاز ۱۰ امتیاز ۲ امتیاز ۲ امتیاز ۲ امتیاز ۲ امتیاز ۲ امتیاز ۲ امتیاز ۲ امتیاز ۲ امتیاز

تجهیز و تنظیم از جهانگیر افشاری

مساله شطرنج شماره ۱۳



مهره Cg1 - Ca2 - Pd2 Ra4 - Pb4 - Dc4 - Fh4 Tbl - Rd1 - Pb2 - Fe3 - Pg5 - Fc6 - Td6

سقیدبازی را شروع و در دو حرکت سیاه را مات می کند

حل مساله شطرنج شماره ۱۳

سیاه در دو حرکت ۱ - F x D ۲ - Ce2 - g1 ++ مات می شود. ۱ - Cc3 - e2! ۲ - Ce2 - g1 ++ مات ۱ - F x D ۲ - Ce2 - g1 ++ مات ۱ - F - e3 + ۲ - D x F ++ مات ۱ - R x Cg4 ۲ - D - e6 ++ مات

ممکن است در برنامه های تلویزیون ها تغییراتی در آخرین لحظات روی دهد. این گونه تغییرات قبلا از تلویزیون ها اعلام خواهد شد.

برنامه

تلویزیون ملی ایران

۱۴ آهنگهای روز ۱۳۱۵ شروع برنامه ۱۳۱۶ پیدات ۱۳۱۷ الفوتگر ۱۳۱۸ اختیاریس ۱۳۱۹ اخبار ۱۳۲۰

برنامه اول - شبکه ۱

۱۸ر۰۴ بازی بازی ۱۸ر۰۴ اخبار ۱۹ر۰۵ کارتون باگزیانی ۱۹ر۰۵ زنگه ها ۱۹ر۰۵ آلفرد هیچکاک ۲۰ر۰۴ اخبار ۲۱ر۰۵ موسیقی ایرانی ۲۲ مسابقه دوچرخه سواری ۲۳ فیلم سینمایی ۲۳ر۰۴

برنامه دوم

۱۸ر۰۴ کارتون ۱۸ر۰۴ اخبار ۱۸ر۰۵ سرزمین ها ۱۸ر۰۵ روح کالیبات گروک ۱۸ر۰۵ گمشده ۱۸ر۰۵ روزها و روزگاره ها ۱۸ر۰۵ مسابقه جاززه بزرگ ۲۰

جمعه ۹ مهر ماه

۱۳ر۰۴ کارگاه موسیقی ۱۳ر۰۴ کارگاه موسیقی

تلویزیون آموزشی

۱۴ کیهانستان ۱۴ر۰۵ رویداد های ایران و جهان ۱۵ر۰۳ فیلم سینمایی ۱۷ فوتبال ۱۸ واریت ۱۸ر۰۳ ستارگان ۱۹ رنگارنگ ۱۹ر۰۳ شما و تلویزیون ۲۰ موسیقی ایرانی فرهنگ و هنر ۲۰ر۰۳ اخبار ۲۱ر۰۳ اختیاریس ۲۱ر۰۳

از پنجشنبه

۸ مهر ماه تا چهارشنبه ۱۴ مهر ماه ۱۳۵۰

برنامه اول شبکه (اهدان - اصفهان)

۲۳ مسابقه دوچرخه سواری ۲۳ر۰۴ شله های پایدار ۲۳ روزهای زندگی ۲۳ر۰۴ مسابقات دوچرخه سواری دور البرز برای احراز جام کوروش بزرگ ۲۳ر۰۴

یکشنبه ۱۱ مهر ماه

۱۳ آهنگهای روز ۱۳۱۵ شروع برنامه ۱۳۱۶ خلقت و انبسی ۱۳۳۰ دختر شاه پریان ۱۴ ادبیات جهان ۱۴ر۰۳ واریت ۱۴ر۰۳ اخبار ۱۴ر۰۳

یکشنبه ۱۰ مهر ماه

۱۳ آهنگهای روز ۱۳۱۵ شروع برنامه ۱۳۱۶ کارگر ۱۳۳۰ بیون بکس قسمت ۲۸۲ ۱۴ هالیوود و ستارگان ۱۴ر۰۳ موسیقی اصیل ایرانی ۱۴ر۰۳ اخبار ۱۴ر۰۳

یکشنبه دوم

۱۸ر۰۴ کارتون ۱۸ر۰۴ اخبار ۱۸ر۰۴ آفاخره ۱۸ر۰۵ موسیقی ایرانی فرهنگ و هنر ۱۸ر۰۵ استاد حسین نرمانی طعمه ای با ضرب بهرامی استادمیر میرزا و نایبیرام ترانه های پایان انتظار و مستی میلان با اجرا مرشد - تنهایی و باور کردی را هم با صدای استادام مرشدیم ۱۸ر۰۵ روزها و روزگاره ها ۱۸ر۰۵ مسابقه جاززه بزرگ ۲۰

یکشنبه سوم

۱۸ر۰۴ کارتون ۱۸ر۰۴ اخبار ۱۸ر۰۵ سرزمین ها ۱۸ر۰۵ روح کالیبات گروک ۱۸ر۰۵ گمشده ۱۸ر۰۵ روزها و روزگاره ها ۱۸ر۰۵ مسابقه جاززه بزرگ ۲۰

یکشنبه چهارم

۱۸ر۰۴ کارتون ۱۸ر۰۴ اخبار ۱۸ر۰۵ سرزمین ها ۱۸ر۰۵ روح کالیبات گروک ۱۸ر۰۵ گمشده ۱۸ر۰۵ روزها و روزگاره ها ۱۸ر۰۵ مسابقه جاززه بزرگ ۲۰

یکشنبه پنجم

۱۸ر۰۴ کارتون ۱۸ر۰۴ اخبار ۱۸ر۰۵ سرزمین ها ۱۸ر۰۵ روح کالیبات گروک ۱۸ر۰۵ گمشده ۱۸ر۰۵ روزها و روزگاره ها ۱۸ر۰۵ مسابقه جاززه بزرگ ۲۰

یکشنبه ششم

۱۸ر۰۴ کارتون ۱۸ر۰۴ اخبار ۱۸ر۰۵ سرزمین ها ۱۸ر۰۵ روح کالیبات گروک ۱۸ر۰۵ گمشده ۱۸ر۰۵ روزها و روزگاره ها ۱۸ر۰۵ مسابقه جاززه بزرگ ۲۰

یکشنبه هفتم

۱۸ر۰۴ کارتون ۱۸ر۰۴ اخبار ۱۸ر۰۵ سرزمین ها ۱۸ر۰۵ روح کالیبات گروک ۱۸ر۰۵ گمشده ۱۸ر۰۵ روزها و روزگاره ها ۱۸ر۰۵ مسابقه جاززه بزرگ ۲۰



نمایی از مسابقات دوچرخه سواری در رامسر

۱۴ کیهانستان ۱۴ر۰۵ رویداد های ایران و جهان ۱۵ر۰۳ فیلم سینمایی ۱۷ فوتبال ۱۸ واریت ۱۸ر۰۳ ستارگان ۱۹ رنگارنگ ۱۹ر۰۳ شما و تلویزیون ۲۰ موسیقی ایرانی فرهنگ و هنر ۲۰ر۰۳ اخبار ۲۱ر۰۳ اختیاریس ۲۱ر۰۳

۱۴ مهر ماه ۱۳۵۰



مركز بندر عباس

پنجشنبه ۸ مهر ماه

- ۱۷٫۳۶ بازی باری
- ۱۸ نوبوگان
- ۱۸٫۳۰ باگزیانی
- ۱۹ زنگوله ها
- ۱۹٫۳۰ راه آهن
- ۲۰٫۳۰ اخبار
- ۲۱٫۱۵ موسیقی ایرانی
- ۲۱٫۴۵ فیلم هفته

جمعه ۹ مهر ماه

- ۱۱٫۳۶ کارگاد موسیقی
- ۱۴ فیلم کهنکشان
- ۱۴ رویداد های هفت
- ۱۴٫۳۰ موسیقی شاد ایرانی
- ۱۴ دانش بانگی
- ۱۵ فیلم مستند
- ۱۵٫۳۰ سینمایی
- ۱۷ فوتبال



پنجشنبه ۸ مهر ماه

- ۱۶٫۳۰ کارتون
- ۱۷ سرزمین عجایب
- ۱۸ داسی و پسر
- ۱۸٫۳۰ وارثه
- ۱۸٫۴۵ اخبار استان
- ۱۹ زنگوله ها

یکشنبه ۱۱ مهر ماه

- ۱۸ موسیقی محلی
- ۱۸٫۳۰ فیلم آریز
- ۱۹ زنگارنگ
- ۱۹٫۳۰ ستارگان
- ۲۰ موسیقی فرهنگ و هنر
- ۲۰٫۳۰ اخبار
- ۲۱٫۱۵ اخباریوس
- ۲۱٫۴۵ فیلم آلفرد هینکاک

دوشنبه ۱۲ مهر ماه

- ۱۷٫۳۰ کارتون
- ۱۸ نوس
- ۱۸٫۳۰ موسیقی شاد ایرانی
- ۱۹ دانش
- ۱۹٫۳۰ روز دنیا
- ۲۰ تاکر
- ۲۰٫۳۰ اخبار
- ۲۱٫۱۵ عشق روی پشت بام
- ۲۱٫۴۵ خدمت به عشق
- ۲۲٫۱۵ سازمان اس

سهشنبه ۱۳ مهر ماه

- ۱۷ آموزش روستایی



اخبار خواننده طویزون

مركز تبریز

جمعه ۹ مهر ماه

- ۱۵ اعلام برنامه + موسیقی نوجوانان
- ۱۵٫۳۰ فوتبال
- ۱۷ موسیقی ایرانی
- ۱۷٫۳۰ اشرف
- ۱۸٫۳۰ رویداد های ایران و جهان
- ۱۹ ریشه پرانه
- ۱۹٫۳۰ جان
- ۲۰٫۳۰ اخبار سرسری و استان آذربایجان

- ۲۱ خانه قهر خانم
- ۲۱٫۳۰ رازها
- ۲۲ دانش بانگی

شنبه ۱۰ مهر ماه

- ۱۷ کارتون
- ۱۷٫۳۰ بازی باری
- ۱۸ جانوی علم
- ۱۸٫۳۰ وارثه
- ۱۸٫۴۵ اخبار استان
- ۱۹ حقیقت
- ۱۹٫۳۰ غرب وحشی
- ۲۰٫۳۰ اخبار سرسری و استان آذربایجان
- ۲۱ چهره ایران
- ۲۱٫۳۰ محله پستون
- ۲۲٫۳۰ موسیقی ایرانی



سین غلام بهرام ارکستر طویزون

پنجشنبه ۸ مهر ماه

- ۱۸٫۱۵ بازی باری
- ۱۸٫۴۵ باگزیانی
- ۱۹ زنگوله ها
- ۱۹٫۳۰ راه آهن
- ۲۰٫۳۰ اخبار سرسری و گیلان
- ۲۱٫۱۵ موسیقی ایرانی
- ۲۱٫۴۵ فیلم سینمایی هفت

جمعه ۹ مهر ماه

- ۱۴ کارگاد موسیقی کودک
- ۱۴٫۳۰ کهنکشان
- ۱۵٫۳۰ فیلم سینمایی
- ۱۷ فوتبال

- ۱۸٫۳۰ وارثه
- ۱۸٫۴۵ اخبار استان
- ۱۹ نیناز
- ۲۰ ایران زمین
- ۲۰٫۳۰ اخبار سرسری و استان آذربایجان
- ۲۱ محله پستون
- ۲۲ سرکار استوار

سهشنبه ۱۳ مهر ماه

- ۱۷ اعلام برنامه + آموزش روستایی
- ۱۸ داستان سفر
- ۱۸٫۳۰ نگلی به گشت
- ۱۸٫۴۵ اخبار استان
- ۱۹ وارثه شش و هفت
- ۱۹٫۳۰ تابستان گرم و طولانی
- ۲۰٫۳۰ اخبار سرسری و استان آذربایجان
- ۲۱ موسیقی ایرانی
- ۲۱٫۳۰ فیلم سینمایی

چهارشنبه ۱۴ مهر ماه

- ۱۷ اعلام برنامه + آموزش زنان روستایی
- ۱۷٫۳۰ نوس
- ۱۸ سرزمینها
- ۱۸٫۳۰ سار تنها

- ۲۱ موسیقی کلاسیک
- ۲۱٫۳۰ فیلم سینمایی

دوشنبه ۱۲ مهر ماه

- ۱۷ اعلام برنامه + کارتون و آموزش کودکان روستایی
- ۱۸ جولیا



مادک کویج و میشال لینگ در فیلم جولیا

مركز رشت

یکشنبه ۱۱ مهر ماه

- ۱۸٫۱۵ کارتون
- ۱۸٫۳۰ آقاخبره
- ۱۹ وارثه شش و هفت
- ۱۹٫۳۰ ایران زمین
- ۲۰ گوزینت نردام
- ۲۰٫۳۰ اخبار سرسری و گیلان
- ۲۱٫۱۵ روکامبول
- ۲۱٫۳۰ فیلم در نبرد زندگی
- ۲۲ زنگارنگ

دوشنبه ۱۲ مهر ماه

- ۱۸٫۱۵ کارتون
- ۱۸٫۳۰ نوس

- ۲۰٫۳۰ اخبار سرسری و گیلان
- ۲۱٫۱۵ اخباریوس
- ۲۱٫۴۵ گرفتار

شنبه ۱۰ مهر ماه

- ۱۸٫۱۵ کارتون
- ۱۸٫۳۰ سرزمینها
- ۱۹ روح کاپیتان گروک
- ۱۹٫۳۰ محله نگاه
- ۲۰ ندای یک زن
- ۲۰٫۳۰ اخبار سرسری و گیلان
- ۲۱٫۱۵ اخبار در
- ۲۱٫۳۰ چهره ایران
- ۲۲ نیون پلیس
- ۲۳ موسیقی فرهنگ و هنر



شادل بواوه موسیقی فرهنگ و هنر

- ۱۸٫۳۰ رویدادها
- ۱۹ ازدادگاه شما (محلی)
- ۱۹٫۳۰ ستارگان

پنجشنبه ۸ مهر ماه

۱۹	موسیقی نواز ایرانی
۱۹.۳۰	دانش
۲۰	دور دنیا
۲۰.۳۰	آخبار سراسری و رضاییه
۲۱.۱۵	عشق روی پشت بام
۲۲	سازمان اس

شششنبه ۱۳ مهر ماه

۱۷.۳۰	آموزش روستایی
۱۸.۳۰	آموزش زبان روستایی
۱۹	آموزش روستایی (محل)
۱۹.۳۰	جانوری علم
۲۰	نامیار

چهارشنبه ۱۴ مهر ماه

۲۰.۳۰	آخبار سراسری و گیلان
۲۱.۱۵	سرکار استوار
۲۲	فیلم سینمایی

چهارشنبه ۱۴ مهر ماه

۱۸	کارتون
----	--------

پنجشنبه ۱۵ مهر ماه

۱۸.۴۵	آینه شما خوانسته‌اید
۱۹.۰۵	برنامه جوابات (محل)
۱۹.۳۰	گزارش استرچ
۲۰.۳۰	آخبار سراسری و گیلان
۲۱.۱۵	شکوه شاهنشاهی ایران
۲۱.۳۰	خانه فخر خاتم
۲۲	یتون پلس



مرکز رضاییه

پنجشنبه ۸ مهر ماه

۱۸	بازی بازی
۱۸.۳۰	آخبار
۱۹	زنگه‌ها
۱۹.۳۰	راه آهن
۲۰.۳۰	آخبار سراسری و رضاییه
۲۱.۱۵	موسیقی ایرانی
۲۱.۴۵	فیلم سینمایی

شنبه ۱۰ مهر ماه

۱۸	کارتون
۱۸.۳۰	آخبار
۱۸.۴۵	سرزمینها
۱۹	روح کابینان گرگ
۱۹.۳۰	محله نگار
۲۰	دنیای یک زن

یکشنبه ۱۱ مهر ماه

۲۱.۳۰	چهره ایران
۲۲	محله شما و تلویزیون محل
۲۲.۳۰	روزهای زندگی

دوشنبه ۱۲ مهر ماه

۱۸	کارتون
۱۸.۳۰	آخبار
۱۸.۴۵	آفتاب
۱۹	وارثه شش و هفت
۱۹.۳۰	ایران زمین
۲۰	گوزشت نردم
۲۰.۳۰	آخبار سراسری و رضاییه
۲۱.۱۵	روکامبول
۲۱.۳۰	سایه جازه بزرگ (تولید محل)
۲۲	موسیقی ایرانی
۲۲.۳۰	روزها و روزنامه‌ها

جمعه ۹ مهر ماه

۱۳.۳۰	کارگاه موسیقی
۱۴	کهنکشان
۱۵	رویدادها
۱۵.۳۰	فیلم سینمایی
۱۷	فوتبال
۱۸.۳۰	وارثه
۱۸.۴۵	آزاد
۱۹	از هشتک (تولید محل)
۱۹.۳۰	سازگان
۲۰	موسیقی محلی
۲۰.۳۰	آخبار سراسری و رضاییه
۲۱.۱۵	اختاپوس
۲۱.۴۵	انترال



دورسری

چهارشنبه ۱۴ مهر ماه

چهارشنبه ۱۴ مهر ماه

۱۸	آموزش زبان روستایی
۱۸.۳۰	آخبار
۱۸.۴۵	آینه شما خوانسته‌اید
۱۹	وارثه
۱۹.۳۰	گزارش استرچ
۲۰.۳۰	آخبار سراسری و رضاییه
۲۱.۱۵	شکوه شاهنشاهی ایران
۲۱.۳۰	خانه فخر خاتم
۲۲.۱۵	روزهای زندگی

چهارشنبه ۱۴ مهر ماه

چهارشنبه ۱۴ مهر ماه

۱۸	آموزش زبان روستایی
۱۸.۳۰	آخبار
۱۸.۴۵	آینه شما خوانسته‌اید
۱۹	وارثه
۱۹.۳۰	گزارش استرچ
۲۰.۳۰	آخبار سراسری و رضاییه
۲۱.۱۵	شکوه شاهنشاهی ایران
۲۱.۳۰	خانه فخر خاتم
۲۲.۱۵	روزهای زندگی

مرکز شیراز



پنجشنبه ۸ مهر ماه



۱۸.۰۴	کودکان
۱۸.۳۰	آخبار
۱۸.۴۵	کارتون باغی باغی
۱۹.۰۵	زنگه‌ها
۱۹.۳۰	آلفرد هیچکاک
۲۰.۳۰	آخبار
۲۱.۳۵	موسیقی ایرانی
۲۲	سایه دوچرخه سواری
۲۲.۳۰	فیلم سینمایی

جمعه ۹ مهر ماه

۱۳	زمین و شکنجهای زندگی
۱۳.۳۴	کارگاه موسیقی و کارتون
۱۴	کهنکشان
۱۴.۳۰	رویداد های ایران و جهان
۱۵.۳۰	فیلم سینمایی
۱۷	فوتبال

چهارشنبه ۱۴ مهر ماه

۱۸	وارثه
۱۸.۳۰	سازگان
۱۹	رنگارنگ
۱۹.۳۰	شما و تلویزیون
۲۰	موسیقی فرهنگ و هنر
۲۰.۳۰	آخبار سراسری و استان فارس
۲۱.۳۵	اختاپوس
۲۲	سایه دوچرخه سواری
۲۲.۳۰	بارون

چهارشنبه ۱۴ مهر ماه

۱۸	وارثه
۱۸.۳۰	سازگان
۱۹	رنگارنگ
۱۹.۳۰	شما و تلویزیون
۲۰	موسیقی فرهنگ و هنر
۲۰.۳۰	آخبار سراسری و استان فارس
۲۱.۳۵	اختاپوس
۲۲	سایه دوچرخه سواری
۲۲.۳۰	بارون

شنبه ۱۰ مهر ماه

۱۸.۰۴	کارتون
۱۸.۳۰	آخبار
۱۸.۴۵	سرزمین ها
۱۹.۰۵	روح کابینان گرگ
۱۹.۳۰	موسیقی محلی شیراز
۲۰	دنیای یک زن
۲۰.۳۰	آخبار
۲۱.۳۵	روکامبول
۲۱.۴۵	محله های پایدار
۲۲	یتون پلس

یکشنبه ۱۱ مهر ماه

۱۸	شروع برنامه
۱۸.۰۴	کارتون
۱۸.۳۰	آخبار
۱۸.۴۵	آفتاب
۱۹.۰۵	موسیقی ایرانی
۱۹.۳۰	روزها و روزنامه‌ها

شنبه ۱۰ مهر ماه

۲۰	سایه جازه بزرگ (محل)
۲۰.۳۰	آخبار سراسری و استان فارس
۲۱.۳۰	وارثه شش و هفت
۲۲.۳۰	دختر شاه ایران
۲۳	ایران زمین

دوشنبه ۱۲ مهر ماه

۱۸	شروع برنامه
۱۸.۰۴	کارتون
۱۸.۳۰	آخبار
۱۸.۴۵	توسن
۱۹.۰۵	موسیقی نواز ایرانی
۱۹.۳۰	دانش
۲۰	دور دنیا
۲۰.۳۰	آخبار سراسری و استان فارس
۲۱.۳۰	سایه مسائل روز (محل)
۲۲	هفت شهر عشق
۲۲.۳۰	سازمان اس

سهشنبه ۱۳ مهر ماه

۱۷.۴۶	شروع برنامه
۱۷.۵۰	آموزش کودکان روستایی
۱۸.۳۰	آخبار
۱۸.۴۵	آموزش روستایی
۱۹.۳۵	جانوری علم
۱۹.۵۵	دنیای از اسپانیا
۲۰.۳۰	آخبار سراسری و استان فارس
۲۱.۳۵	سرکار استوار
۲۲.۳۰	شکوه شاهنشاهی ایران
۲۳.۵۰	گرفتار

چهارشنبه ۱۴ مهر ماه

۱۴	سخنرانی محلی بنیاد روز میانه با معادن حضرت قائم (ع)
۱۳.۳۰	موسیقی امین ایرانی
۱۴.۴۵	محله یتون
۱۴.۱۵	جولیا

۱۴.۴۵	آخبار
۱۵	فیلم سینمایی
۱۶.۳۰	موسیقی ایرانی



۱۷	بیتک‌مگ
۱۷.۳۰	کارتون
۱۸	آموزش زبان روستایی برنامه مخصوص معادن حضرت قائم (ع)
۱۸.۳۰	آخبار
۱۸.۴۵	فیلم
۱۹.۳۰	نغمه‌ها
۲۰	سایه‌ها
۲۰.۳۰	آخبار
۲۱.۳۵	خانه فخر خاتم
۲۲	سال گروش
۲۲.۳۰	یتون پلس

مرکز کرمانشاه



پنجشنبه ۸ مهر ماه

۱۷.۳۰	مشقات قلبی
۱۷.۴۵	سرزمین عجب
۱۸.۳۰	فیلم ماجرا
۱۹	رانه شده
۲۰	موسیقی ایرانی
۲۰.۳۰	آخبار
۲۱	آینه شما خوانسته‌اید
۲۱.۳۰	هفت شهر عشق
۲۲	فیلم سینمایی

شنبه ۱۰ مهر ماه

۱۷.۳۰	موسیقی و کودک
۱۸	آفتاب
۱۸.۳۰	دانش
۱۹	ترب و وحشی
۲۰	موسیقی محلی
۲۰.۳۰	آخبار
۲۱	محله یتون
۲۲	چهره ایران
۲۲.۳۰	فیلم انتخابی هفته

یکشنبه ۱۱ مهر ماه



۲۱	موسیقی ایرانی
۲۱.۳۰	ادبیات جهان
۲۲	فیلم سینمایی

سهشنبه ۱۳ مهر ماه

۱۷.۳۰	چکار کم
۱۸	سایه رنگ تفریح (محل)
۱۸.۳۰	سازگان
۱۹	روها بد
۲۰	موسیقی کلاسیک
۲۰.۳۰	آخبار
۲۱	سرکار استوار
۲۱.۴۵	ترانه‌ها
۲۲	ایران زمین
۲۲.۳۰	دکترین کسی

جمعه ۹ مهر ماه

۱۵.۳۰	بازی بازی
۱۶	فیلم سینمایی
۱۷.۳۰	رازها
۱۸	آقای نوک
۱۸.۵۰	ترانه‌ها
۱۹	دختر شاه ایران
۱۹.۳۰	رویداد های هفته
۲۰	موسیقی ایرانی
۲۰.۳۰	سرکار استوار
۲۱	روح کابینان گرگ
۲۰.۳۰	آخبار

یکشنبه ۱۱ مهر ماه

۱۷.۳۰	مشقات قلبی
۱۷.۴۵	کهنکشان
۱۸.۳۰	روستایان (محل)
۱۹.۳۰	سرکار استوار
۲۰	روح کابینان گرگ
۲۰.۳۰	آخبار

دوشنبه ۱۲ مهر ماه

۱۷.۳۰	کیبا
۱۸	جانوری علم
۱۸.۳۰	رنگارنگ
۱۹	اسل جدید
۲۰	نغمه‌ها
۲۰.۳۰	آخبار
۲۱	محله یتون
۲۲	تلویزیون تماشاگران (محل)
۲۲.۳۰	آخرین بهجت

چهارشنبه ۱۴ مهر ماه

۱۷.۳۰	توسن
۱۸	سرزمینها
۱۸.۳۰	روستایان (محل)
۱۹.۳۰	جولیا
۲۰.۳۰	موسیقی ایرانی
۲۰.۳۰	آخبار
۲۱	محله یتون
۲۲	پلس و مردم (محل)
۲۲.۱۵	سایهات ورزشی



مرکز زاهدان

پنجشنبه ۸ مهر ماه

- ۱۸ باری باری
- ۱۸.۳۰ باگز بانی
- ۱۹ زنگوله‌ها
- ۱۹.۳۰ داستانهای جاوید کتب پارس
- ۲۰.۳۰ اخبار
- ۲۱ فیلم سینمایی

جمعه ۹ مهر ماه

- ۱۶.۳۰ کارتون
- ۱۷ فوتبال
- ۱۸.۳۰ رتکارنگ
- ۱۹ تکواندو شانشاهی
- ۱۹.۳۰ ستر گلان
- ۲۰ موسیقی فرهنگ و هنر
- ۲۰.۳۰ اخبار
- ۲۱ پهلوانان

شنبه ۱۰ مهر ماه

- ۱۸ کارتون
- ۱۸.۳۰ سرزمینها
- ۱۹ دنیای بات زن
- ۱۹.۳۰ مصلح نگاه
- ۲۰ موسیقی ایرانی
- ۲۰.۳۰ اخبار
- ۲۱ راز بقا
- ۲۱.۳۰ چیره ایران

یکشنبه ۱۱ مهر ماه

- ۱۸ کارتون
- ۱۸.۳۰ آقاخبره
- ۱۹ وارثه ۶ و ۸
- ۱۹.۳۰ ایران زمین
- ۲۰ کتفوت گریستو
- ۲۰.۳۰ اخبار
- ۲۱ موسیقی ایرانی
- ۲۱.۳۰ عشق روی پشت بام

صحنه‌ای از فیلم کت مونت گریستو



صحنه‌ای از برنامه پهلوانان

دوشنبه ۱۲ مهر ماه

- ۱۹ موسیقی شاد ایرانی
- ۱۹.۳۰ نانش
- ۲۰ دور دنیا
- ۲۰.۳۰ اخبار
- ۲۱ ادنیات جهان
- ۲۱.۳۰ خانه فخرخاتم

- ۱۸ کارتون
- ۱۸.۳۰ توپن



ساعتی ۱۳ مهر ماه

- ۱۸ آموزش روسای
- ۱۹ جلدوی علم
- ۱۹.۳۰ موسیقی ایرانی
- ۲۰ دختر شاهزادگان
- ۲۰.۳۰ اخبار
- ۲۱ سرکار استوار

چهارشنبه ۱۴ مهر ماه

- ۱۸ آموزش زبان روسایی
- ۱۸.۳۰ آنچه شما خواهید
- ۱۹ نانی
- ۱۹.۳۰ آخرین بهشت
- ۲۰.۳۰ اخبار
- ۲۱ جولیا
- ۲۱.۳۰ هفت شهر عشق

تلویزیون آموزشی

پنجشنبه

- ۱۶.۱۵ اعلام برنامه جشن دوم ساله
- ۱۶.۲۰ سری در تاریخ ۲۵۰۰ ساله
- ۱۶.۳۰ مقاله انگلیسی
- ۱۷.۱۰ علوم تجربی دوره راهنمایی
- ۱۷.۲۰ مقاله انگلیسی
- ۱۷.۳۰ علوم تجربی دوره راهنمایی
- ۱۸.۰۵ خبر
- ۱۸.۱۵ خبر ۱ و ۲
- ۱۸.۲۵ خبر ۱ و ۲
- ۱۸.۳۵ خبر ۱ و ۲
- ۱۹.۰۵ خبر ۱ و ۲
- ۱۹.۱۵ فیلم داستانی

یکشنبه

- ۱۶.۳۰ برنامه و جشنواره‌ها
- ۱۷.۰۵ سلام شانشاهی
- ۱۷.۲۰ خبر
- ۱۷.۳۰ خبر
- ۱۸.۰۵ خبر
- ۱۸.۱۵ خبر
- ۱۸.۲۰ خبر
- ۱۸.۳۰ خبر
- ۱۹.۰۵ خبر
- ۱۹.۱۵ خبر
- ۱۹.۲۰ خبر
- ۱۹.۳۰ خبر

چهارشنبه

- ۱۶.۱۵ اعلام برنامه جشن دوم ساله
- ۱۶.۲۰ سری در تاریخ ۲۵۰۰ ساله
- ۱۶.۳۰ مقاله فرانسه
- ۱۷.۱۰ مکتب انگلیسی
- ۱۷.۲۰ دستور زبان فرانسوی
- ۱۷.۳۰ مکتب انگلیسی
- ۱۸.۰۵ خبر
- ۱۸.۱۵ خبر
- ۱۸.۲۰ خبر
- ۱۸.۳۰ خبر
- ۱۹.۰۵ خبر
- ۱۹.۱۵ خبر
- ۱۹.۲۰ خبر
- ۱۹.۳۰ خبر

شنبه

- ۱۶.۱۵ اعلام برنامه جشن دوم ساله
- ۱۶.۲۰ سری در تاریخ ۲۵۰۰ ساله
- ۱۶.۳۰ مقاله فرانسه
- ۱۷.۱۰ مکتب انگلیسی
- ۱۷.۲۰ دستور زبان فرانسوی
- ۱۷.۳۰ مکتب انگلیسی
- ۱۸.۰۵ خبر
- ۱۸.۱۵ خبر
- ۱۸.۲۰ خبر
- ۱۸.۳۰ خبر
- ۱۹.۰۵ خبر
- ۱۹.۱۵ خبر
- ۱۹.۲۰ خبر
- ۱۹.۳۰ خبر

صحنه‌ای از فیلم کت مونت گریستو

AFTV تلویزیون آمریکا

THURSDAY

- 1130 Daniel Boone
- 1230 Movie: "Blondie Beware (L)"
- 1400 Sign-Off
- 1700 Green Acres
- 1730 Mayberry RFD
- 1800 News
- 1815 C.B.B.
- 1820 Music Fill
- 1830 Beverly Hillbillies (L)
- 1900 Family Affair
- 1930 Andy Williams
- 2030 Marcu Welby
- 2130 Richard Diamond (L)
- 2155 C.B.B.
- 2200 Movie: "Flesh & Blood"

MONDAY

- 1700 Beverly Hillbillies (L)
- 1730 Family Affair
- 1800 News
- 1815 C.B.B.
- 1820 Music Fill
- 1830 My Three Sons
- 1900 Doris Day
- 1930 Barbara McNair
- 2030 Burke's Law
- 2130 Red Skelton
- 2155 C.B.B.
- 2200 Info Sp.
- 2230 Boxing

FRIDAY

- 1330 This Is The Life
- 1400 Christophers
- 1415 Sacred Heart
- 1430 Pro Bowlers
- 1600 Hawan Calls
- 1630 Bill Anderson
- 1700 Roller Games
- 1800 News
- 1815 C.B.B.
- 1820 Music Fill
- 1830 Pure Goldie
- 1930 Ed Sullivan
- 2030 Bonanza
- 2130 The Detectives
- 2230 Denali Playhouse
- 2300 Sherlock Holmes

SATURDAY

- 1700 Childrens Theater
- 1800 News
- 1815 C.B.B.
- 1820 Music Fill
- 1830 Green Acres
- 1900 Mayberry RFD
- 2030 Ironside
- 2130 Bewitched (L)
- 2155 C.B.B.
- 2200 Big Picture
- 2230 Tonight Show

SUNDAY

- 0800 Animal World
- 0830 Melvin's Kiddie Circus
- 1030 Childrens Theater
- 1700 Andy Griffiths (L)
- 1730 Bill Conby
- 1815 C.B.B.
- 1820 Music Fill
- 1830 Glen Campbell
- 1930 Laugh-In
- 2030 Room 222
- 2100 Nitcap Theater
- 1. The Amazing Doctor
- 2. Fair Wind to Java

رادیو تهران

پنجشنبه ۸ مهر ماه

بخش اول	
۶	موسیقی سبک
۸:۳۰	برنامه انگلیسی
۹:۳۰	برنامه فرانسه
۱۰:۳۰	برنامه آلمانی
۱۱:۳۰	ترانه های درخواسی
۱۲:۳۰	تدریس زبان انگلیسی
۱۳:۱۵	ساز تنها

بخش دوم	
۱۷	موسیقی فیلم
۱۷:۳۰	ارکستر های بزرگ جهان
۱۸	تدریس زبان فرانسه
۱۸:۱۵	ساز های غربی
۱۸:۳۰	موسیقی جاز
۱۹	پانشاهان در داستانهای کهن
۲۰	بهترین آهنگهای روز
۲۰:۳۰	جهان هنر
۲۱	موسیقی کلاسیک
۲۳ U ۲۳	آهنگهای متنوع غربی

جمعه ۹ مهر ماه

بخش اول	
۶	موسیقی سبک
۸	ترانه گها
۹:۳۰	ارکستر های بزرگ جهان
۹	آهنگهای متنوع غربی
۱۰	دفتر آذینه
۱۳	موسیقی رقص در آمریکای لاتین
۱۳:۳۰	داستانهای کوتاه از نویسندگان بزرگ
۱۴	درجهای موسیقی
۱۵	آوازی موسیقی
۱۶	جاز ، موسیقی قرن ما
۱۷	نمایشنامه برنامه دوم
۱۸:۳۰	پانشاه گل
۱۹	از کلاسیک تا ملود
۲۳ U ۲۳	آهنگهای متنوع غربی

شنبه ۱۰ مهر ماه

بخش اول	
۶	موسیقی سبک
۸:۳۰	برنامه انگلیسی
۹:۳۰	برنامه فرانسه
۱۰:۳۰	برنامه آلمانی
۱۱:۳۰	ترانه های درخواسی
۱۲:۳۰	تدریس زبان انگلیسی
۱۳:۱۵	ساز تنها

بخش دوم	
۱۷	موسیقی فیلم
۱۷:۳۰	ارکستر های بزرگ جهان
۱۸	تدریس زبان فرانسه
۱۸:۱۵	ساز های غربی
۱۸:۳۰	موسیقی جاز
۱۹	سیری در تمدن و فرهنگ ایران
۱۹:۳۰	موسیقی
۲۰	بهترین آهنگهای روز
۲۰:۳۰	ادبیات جهان
۲۱	موسیقی کلاسیک
۲۳ U ۲۳	آهنگهای متنوع غربی

یکشنبه ۱۱ مهر ماه

بخش اول	
۶	موسیقی سبک
۸:۳۰	برنامه انگلیسی
۹:۳۰	برنامه فرانسه
۱۰:۳۰	برنامه آلمانی
۱۱:۳۰	ترانه های درخواسی
۱۲:۳۰	تدریس زبان انگلیسی
۱۳:۱۵	ساز تنها

بخش دوم	
۱۷	موسیقی فیلم
۱۷:۳۰	ارکستر های بزرگ جهان
۱۸	تدریس زبان فرانسه
۱۸:۱۵	ساز های غربی
۱۸:۳۰	موسیقی جاز
۱۹	پانشاهان در داستانهای کهن
۲۰	بهترین آهنگهای روز
۲۰:۳۰	موسیقی
۲۱	موسیقی کلاسیک
۲۳ U ۲۳	آهنگهای متنوع غربی

دوشنبه ۱۲ مهر ماه

بخش اول	
۶	موسیقی سبک
۸:۳۰	برنامه انگلیسی
۹:۳۰	برنامه فرانسه
۱۰:۳۰	برنامه آلمانی
۱۱:۳۰	ترانه های درخواسی
۱۲:۳۰	تدریس زبان انگلیسی
۱۳:۱۵	ساز تنها

بخش دوم	
۱۷	موسیقی فیلم
۱۷:۳۰	ارکستر های بزرگ جهان
۱۸	تدریس زبان فرانسه
۱۸:۱۵	ساز های غربی
۱۸:۳۰	موسیقی جاز
۱۹	سیری در تمدن و فرهنگ ایران
۱۹:۳۰	موسیقی
۲۰	بهترین آهنگهای روز
۲۰:۳۰	موسیقی
۲۱	موسیقی کلاسیک
۲۳ U ۲۳	آهنگهای متنوع غربی

سهشنبه ۱۳ مهر ماه

بخش اول	
۶	موسیقی سبک
۸:۳۰	برنامه انگلیسی
۹:۳۰	برنامه فرانسه
۱۰:۳۰	برنامه آلمانی
۱۱:۳۰	ترانه های درخواسی
۱۲:۳۰	تدریس زبان انگلیسی
۱۳:۱۵	ساز تنها

بخش دوم	
۱۷	موسیقی فیلم
۱۷:۳۰	ارکستر های بزرگ جهان
۱۸	تدریس زبان فرانسه
۱۸:۱۵	ساز های غربی
۱۸:۳۰	موسیقی جاز
۱۹	پانشاهان در داستانهای کهن
۲۰	بهترین آهنگهای روز
۲۰:۳۰	جهان ادبانه
۲۱	موسیقی کلاسیک
۲۳ U ۲۳	آهنگهای متنوع غربی

چهارشنبه ۱۴ مهر ماه

بمناسبت روز میلاد امامت حضرت جنت (ع) برنامه مخصوص بخش میبند.

فرستنده رادیوئی F. M.

پنجشنبه ۸ مهر ماه

۲۰	ارکستر های بزرگ جهان
۲۰:۳۰	پانشاه گل
۲۱	موسیقی جاز
۲۲	موسیقی ایرانی
۲۲:۳۰	سازکستر برنامه سوم
۲۳	برنامه شماره (۱۱۱)
۲۳:۳۰	آواز شبیدی (ایات زند و حرمی)
۲۴	موسیقی کلاسیک
۲۴:۳۰	دوزخ
۲۵	سفرنامه شماره ۹۷ در رمینور
۲۶	پنهون
۲۷	تکسیر پیانو شماره ۱
۲۸	در دوازدهم ۱ آریس ۱۵

جمعه ۹ مهر ماه

۱۴	موسیقی سبک
۱۵	آثار برگزیده از آهنگاران بزرگ
۱۷	آهنگهای انتخابی
۱۷:۳۰	موسیقی فولکلوریک
۱۸	موسیقی جاز
۱۸:۳۰	جان کوئین
۱۹	ترانه های غربی
۱۹:۳۰	موسیقی جاز
۲۰:۳۰	بهترین آهنگهای روز
۲۱	ارکستر های بزرگ جهان
۲۱:۳۰	سازکستر
۲۲	موسیقی ایرانی
۲۳	برنامه شماره (۱۵۹)
۲۳:۳۰	آواز سیاهوش (سه کاه)
۲۴	آریه (موسیقی آوازی)
۲۵	آریه از ایرامی بوزک

شنبه ۱۰ مهر ماه

۲۱	ارکستر های بزرگ جهان
۲۱:۳۰	موسیقی جاز
۲۲	موسیقی ایرانی
۲۲:۳۰	سازکستر برنامه سوم
۲۳	برنامه شماره (۱۲۷)
۲۳:۳۰	آواز وصال (ایات اسماهان احسن)
۲۴	موسیقی کلاسیک
۲۴:۳۰	شوریت
۲۵	گزاره روزی ۴ شماره ۱۵
۲۶	دردمل ملودز ۴ آریس ۱۶۱
۲۷	شوی
۲۸	سگرسو شماره ۱ درم ملودز
۲۹	تلفون ۳ شماره ۱۷ درم ملودز
۳۰	فونسی
۳۱	ایول کوایو
۳۲	راول
۳۳	گاسباردو و لوتز

یکشنبه ۱۱ مهر ماه

۲۱	ارکستر های بزرگ جهان
۲۱:۳۰	آهنگهای انتخابی
۲۲	موسیقی ایرانی
۲۲:۳۰	برنامه شماره (۱۱۶)
۲۳	آواز شامی (ایات زند)
۲۳:۳۰	موسیقی کلاسیک
۲۴	خاگن بوریان
۲۵	تکسیر پیانو
۲۶	بلوخ
۲۷	سگرسو ناتوی
۲۸	لیست
۲۹	وایسودی ماربا

دوشنبه ۱۲ مهر ماه

۲۱	ارکستر های بزرگ جهان
۲۱:۳۰	موسیقی جاز
۲۲	موسیقی ایرانی
۲۲:۳۰	سازکستر برنامه سوم
۲۳	برنامه شماره (۱۲۰)
۲۳:۳۰	آواز سیاهوش (ماهور)
۲۴	موسیقی کلاسیک
۲۴:۳۰	تکسیر وایل های دوره باروک (راهو)
۲۵	کستور و پیانو
۲۶	گلد
۲۷	سوپیت

سهشنبه ۱۳ مهر ماه

۲۱	ارکستر های بزرگ جهان
۲۱:۳۰	آهنگهای انتخابی
۲۲	موسیقی ایرانی
۲۲:۳۰	برنامه شماره (۱۱۶)
۲۳	آواز شامی (ایات زند)
۲۳:۳۰	موسیقی کلاسیک
۲۴	خاگن بوریان
۲۵	تکسیر پیانو
۲۶	بلوخ
۲۷	سگرسو ناتوی
۲۸	لیست
۲۹	وایسودی ماربا

چهارشنبه ۱۴ مهر ماه

۲۱	ارکستر های بزرگ جهان
۲۱:۳۰	آهنگهای انتخابی
۲۲	موسیقی ایرانی
۲۲:۳۰	سازکستر برنامه سوم
۲۳	برنامه شماره (۱۲۰)
۲۳:۳۰	آواز عقیبه - شبیدی (اشعاری)
۲۴	آریه (موسیقی آوازی)
۲۴:۳۰	موزارت
۲۵	بروسه فیکارد

موسیقی کلاسیک ۲۲:۳۰

اشتراوس
- سنلوبن آبا
منلسین
- سنلوبن شماره ۲۱ در لامبور
شومان
- سنلوبن شماره ۱ در رمینور



رورت شومان

چهارشنبه ۱۴ مهر ماه

۱۴	موسیقی سبک
۱۵	آثار برگزیده از آهنگاران بزرگ
۱۷	آهنگهای انتخابی
۱۷:۳۰	موسیقی فولکلوریک
۱۸	موسیقی جاز
۱۸:۳۰	فیش بوجو
۱۸:۳۰	موسیقی فیلم
۱۹	تاری نیمه شب
۱۹	ترانه های ایرانی
۱۹:۳۰	(کستور عابدی)
۲۰:۳۰	موسیقی رقص
۲۱	ساز تنها
۲۱:۳۰	ارکستر های بزرگ جهان
۲۱:۳۰	بازویان
۲۲	کستور خوانندگان خارجی
۲۲	موسیقی ایرانی
۲۲:۳۰	سازکستر برنامه سوم
۲۳	برنامه شماره (۱۲۰)
۲۳:۳۰	آواز عقیبه - شبیدی (اشعاری)
۲۴	آریه (موسیقی آوازی)
۲۴:۳۰	موزارت
۲۵	بروسه فیکارد

برنامه رادیو هفتگی ایران



برنامه ویژه روز چهارشنبه ۱۴ مهر

۶	سلام شامستان و اعلام خبر	۱۳:۲۰	گلیا
۷-۸	تقویم تاریخ	۱۴	اخیر
۹	شادی و امید	۱۵:۵	کاروان شعر و موسیقی
۱۰	مشروع اخیر	۱۶	اخیر
۱۱	برنامه کودک	۱۷	گولیده و بشنویید
۱۲	سلسله آینه	۱۷	آینه زندگی
۱۳	اخیر	۱۸	اخیر
۱۴	شما و رادیو	۱۸:۵	دخشان
۱۵	بوم شاعران	۱۹:۵	موسیقی ایران
۱۶	آذان ظهر	۱۹	اخیر
۱۷-۱۸	موسیقی	۱۹:۵	ترانه‌های درخشانان لیلی
۱۹	مناجسته	۲۰	دنیایه برنامه‌پردازان مهرچهارشنبه اچراهشود.

از شنبه تا پنجشنبه

۶	سلام شامستان و اعلام خبر	۱۳:۲۰	گلیا
۷-۸	تقویم تاریخ	۱۴	اخیر
۹	شادی و امید	۱۵:۵	کاروان شعر و موسیقی
۱۰	مشروع اخیر	۱۶	اخیر
۱۱	برنامه کودک	۱۷	گولیده و بشنویید
۱۲	سلسله آینه	۱۷	آینه زندگی
۱۳	اخیر	۱۸	اخیر
۱۴	شما و رادیو	۱۸:۵	دخشان
۱۵	بوم شاعران	۱۹:۵	موسیقی ایران
۱۶	آذان ظهر	۱۹	اخیر
۱۷-۱۸	موسیقی	۱۹:۵	ترانه‌های درخشانان لیلی
۱۹	مناجسته	۲۰	دنیایه برنامه‌پردازان مهرچهارشنبه اچراهشود.

برنامه ویژه روز جمعه

۶	سلام شامستان و اعلام خبر	۱۳:۲۰	گلیا
۷-۸	تقویم تاریخ	۱۴	اخیر
۹	شادی و امید	۱۵:۵	کاروان شعر و موسیقی
۱۰	مشروع اخیر	۱۶	اخیر
۱۱	برنامه کودک	۱۷	گولیده و بشنویید
۱۲	سلسله آینه	۱۷	آینه زندگی
۱۳	اخیر	۱۸	اخیر
۱۴	شما و رادیو	۱۸:۵	دخشان
۱۵	بوم شاعران	۱۹:۵	موسیقی ایران
۱۶	آذان ظهر	۱۹	اخیر
۱۷-۱۸	موسیقی	۱۹:۵	ترانه‌های درخشانان لیلی
۱۹	مناجسته	۲۰	دنیایه برنامه‌پردازان مهرچهارشنبه اچراهشود.

۱۹	آذان ظهر	۱۹	اخیر
۲۰	دخشان	۱۹:۵	موسیقی ایران
۲۱	مناجسته	۲۰	دنیایه برنامه‌پردازان مهرچهارشنبه اچراهشود.

تفاوت برنامه‌های رادیو ایران

ساعت	شنبه	یکشنبه	دوشنبه	سه شنبه	چهارشنبه	پنجشنبه
۱۲:۰۵	نازمتیها	نازمتیها	تفسیر قرآن	نازمتیها	نازمتیها	تفسیر قرآن
۱۳:۳۰	سیری درمساله نوز	سیری درمساله نوز	سیری درمساله نوز	سیری درمساله نوز	سیری درمساله نوز	سیری درمساله نوز
۱۵:۱۵	موسیقی	موسیقی	حمایت حیوانات	موسیقی ایرانی	موسیقی ایرانی	موسیقی ایرانی
۱۵:۳۰	کاروان شعر و موسیقی	کاروان شعر و موسیقی	کاروان شعر و موسیقی	کاروان شعر و موسیقی	کاروان شعر و موسیقی	کاروان شعر و موسیقی
۱۶:۰۵	از چهار گوشه جهان	از چهار گوشه جهان	از چهار گوشه جهان	از چهار گوشه جهان	از چهار گوشه جهان	از چهار گوشه جهان
۱۶:۳۰	اخبار و برنامه دخشان	اخبار و برنامه دخشان	اخبار و برنامه دخشان	اخبار و برنامه دخشان	اخبار و برنامه دخشان	اخبار و برنامه دخشان
۱۶:۴۵	موسیقی	سپاهیان انقلاب	سیری در ادبیات و هنر	سپاهیان انقلاب	موسیقی	موسیقی
۱۶:۵۵	بست آیدولوزیک	بست آیدولوزیک	بست آیدولوزیک	بست آیدولوزیک	بست آیدولوزیک	بست آیدولوزیک
۱۷:۳۰	مناجسته	مناجسته	مناجسته	مناجسته	مناجسته	مناجسته
۱۸:۳۰	برنامه آوازی	برنامه آوازی	برنامه آوازی	برنامه آوازی	برنامه آوازی	برنامه آوازی
۱۹:۳۰	برنامه گلیا	برنامه گلیا	برنامه گلیا	برنامه گلیا	برنامه گلیا	برنامه گلیا

نبرد جاسوسی

مشاولان مریوس های خبری در سراسر جهان جمعش خبری مریوس های خبری دیدند که غرق حیرتشان کرد و اگر چند بار تکرار شده بود ممکن بود این توهم پیش آید که در محاربه رقم اشتباه شده است: «حکومت انگلستان از حکومت شوروی درخواست میکند که طرف ۱۴ روز ۱۰۵ تن از کارمندان خود را که در انگلستان خدمت میکنند، فرخواند، چون این عناصر نامطلوب و بیجاوسی اشتغال دارند.» «اوپننگ نیوز» نوشت: «یکی از مامورین «ک-ژ-ب» (کمیته امنیت دولتی یا سازمان اطلاعاتی شوروی) که مامور خدمت در لندن بود بدولت انگلستان پنده شده و اطلاعاتی در اختیار ماموران انگلیسی نهاده است و دولت انگلستان با توجه همین اطلاعات دلائل کافی در زمینه جاسوسی ۱۰۵ شوروی که مامور خدمت در لندن بود آورد.»

این روزنامه فلسفی میگوید: «مامور فراری مرد شماره دوی «ک-ژ-ب» در بلوگفر روسی است.» روز شنبه محافل رسمی لندن اعلام کردند که هدف اصلی این گروه بزرگ سازمان جاسوسی شوروی در لندن، «هواییهای «کنگورده» بوده است.» «کنگورده» یک هواییهای بزرگ مافوقی با سرعت مافوق صوت است که توسط فرانسه و انگلستان ساخته می شود و رقیب «تویلف» روسی و «جیو جت» آمریکایی خواهد بود. «تویلف» یک هواپیمای تقریباً قطعی است که پرسوسداترین ماجرای جاسوسی سال که نیک و واکنش شوروی آنرا بر سر و مدار می کند، یک «جاسوسی صنعتی» است به یک «جاسوسی سیاسی» و حیثیت اینستکه در سالهای اخیر مریوس های جاسوسی کشور های صنعتی به مسائل تکنیکی و صنعتی پیش از مسائل سیاسی و نظامی علاقه نشان میدهند.

روزنامه های انگلستان - جز «مورینگ استار» ارگهان حزب کمونیست - اخراج ۱۰۵ کارمند روسی مقیم لندن را بگرمی تأیید کردند: «دیل تلگراف»: «تصفیه جاسوسان، کمیتا یوانها» - «ایوان» نام استعاری ماموران شوروی است. «سان» و «انگلستان» ۱۰۵ جاسوس را بیرون ریخت: «تایمز»: «فعالیت های جاسوسی ماموران شوروی روز بروز بیشتر می شد و وزارت امور خارجه حق داشت که با گمان باین وضع پایان دهد.» «فرانس پرس»: «می نویسد: «ک-ژ-ب» که گفته میشود این ۱۰۵ تن وابسته به آن هستند در مارس ۱۹۵۴ (انگلی بعد از مرگ استالین و اعدام ویا) تجدید سازمان یافت، و تلقینی است از «بی - آی - ا» و

تماشای جهان در یک هفته

ژنو. «سان سجا» رئیس تکنیکال حزب کمونیست در وزارت دفاع چکواکی. «ارون وایت» مترجم گوموگا دبیرکل حزب کمونیست لهستان. «آنانل فسویف» دانشمند مشهور روسی. «تغییراتی روی دهد.»

این روزنامه پاریسی اضافه میکند که یک مقام برجسته چین کمونیست در زمینه این تغییرات اطلاعاتی در اختیار محافل دیپلماتیک خارجی نهاده است. روزنامه بست چی «کیا» هم می نویسد: «دیگر شکی نیست که مواضع اخیر چین ناشی از تغییرات اساسی در کادر رهبری این کشور است.» «اسویوده سلوو» ارگان حزب کمونیست چکواکی نوشت: «واقعی ترین نظر در زمینه حوادث اخیر چین اینستکه در درون کادر رهبری این کشور بحران سختی پیش آمده است.» «این روزنامه می نویسد، از ۱۹۴۹ بعد ستور یا عدم ستور نسبت به این و میان این کشور و جهان خارج، محدود شده است.»

شایعه در یکن

تمام افراد ارتش چین که در مرخصی هستند، خدمت فراخوانند. «کادر رهبری این کشور است.» «اسویوده سلوو» ارگان حزب کمونیست چکواکی نوشت: «واقعی ترین نظر در زمینه حوادث اخیر چین اینستکه در درون کادر رهبری این کشور بحران سختی پیش آمده است.» «این روزنامه می نویسد، از ۱۹۴۹ بعد ستور یا عدم ستور نسبت به این و میان این کشور و جهان خارج، محدود شده است.»



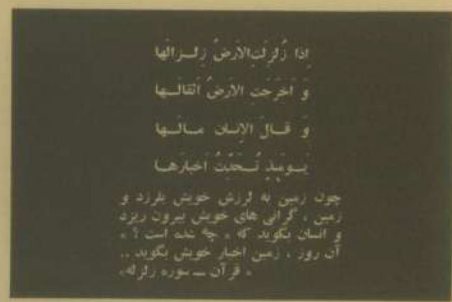
در این چند روز این چند خبر باعث شده است که در مورد اوضاع سیاسی چین کمونیست، بازار حساس و شایعه گرم شود. گروهی اعلام کردند که این تنبیهها به علت بسیاری شدید یا مرگ مالوتنه توکنگ اتفاق شده است. صحبت از وقوع احتمالی جنگ مرزی میان چین و شوروی پیش آمد و جمعی نیز گفتند که در کادر رهبری چین تغییرات رسمی صورت گرفته است. دیپلماتهای چین کمونیست در کشورهای خارجی، در حال این شایعه ها را تکذیب کردند و دلیل لغو برنامه رژیم مرفهجوی اقتصادی ذکر کردند.

این کتاب کوچک را ، من ، به داری گروهی از دوستان و آشناانیم نوشتام . و بسیار گزیده های ایشان : نخت ، دوستم مرغی که در سبزی از اوقات ، بارنگر من بود و پرورد قوانین جزا را و برعهده داشت تا چسبیدنی مطالباتش را در اختیار من بگذارد .
سپس ، تی چند از قصات و کافیه منافع ، که گه گاه - و در لحظه های خلس - دفاع فرضی از منم را برعهده گرفتند ، و زمانی نیز نهایت کوشش خود را به قصد متکون کردن منم به کار بردند . و من ، در همه حال از راهشانی های ایشان سود جنسام .

افسانه، جنایت و احتمال

نادر ابراهیمی

۱۳۴۹



اگر در سفر بودم - در دهی دور
اگر عصر ساده ای بروز بیست و سوم شهریور ماه جزا و سبند و چهلز هفت - من و همسر برای خرید رفه بودیم ، یا به دیدار یک پزشک یا به بایلی یک بیمار . . .
اگر آن روز ، و فقط همان روز ، نفس به شماره ای ۶۲۹۴۲ کار نمی کرد . . .

این کتاب هم نوشته نمیشد . می خواهم بگویم : بدون شک نوشته می شد . اما می بینم که جای شک ، به دلائل بسیار باقیست . ما همیشه ، در مرز انجام دادن و انجام ندادنیم . و هرگز در این مرز سیم .

ساعت نزدیک پنج است که تلفن رنگ می زند . زنگ گوشی را بر میدارم و می گوید : « به ، همت ، و مسرا ، سدا می کند . . .
سدا می گوید : ما می خواهیم امشب برویم منزل ابراهیم . می آید ؟
کالیست گویم : خوبه اماش را ندارم) اما جواب می دهد : می آیم . و آشنایی با ماجرا از همین جا آغاز می شود .

شبه کرد هم نشیمن و زمین را به آسمان می دویم .
ورق می رانم : « تزلزله های بنده ، . . . کنگ به زلزله زدگان خراسان ، . . . کنگ به زلزله زدگان ، . . . ملک کاربن و استخوان آمریکا ، . . . قلب ، سلطان بدن ، . . . کنگ به زلزله زدگان منطقه خراسان ، . . . اظهار تامل ، . . . کنگ یک قرصی تازه که با خاک یکسان شده است ، . . . و معده منقعه حیوانات : کنگ سه کیلوست ستریک فاجای ، . . . سنگبری زلزندی سرم قلبی ، . . . زنی از خانه شوهر خود گریخت ، . . . جسد مردی دانشی در تپه های قیصریه ، . . . دو شادان منجر به مرگ ، . . .
خودکشی ، گشده ، ساداف ، فاجای . . . و غیر کوهانی زیر عنوان ، عدالت ، همه جا هست ، . . . برنگترین شوخی روزگار ما . زیر این عنوان ، جمله بیست با حرف کوچکتر : « قاتل که می خواست ، برای پنهان کردن جانشین ، از زلزله استفاده کند به جنگ عدالت افتاد . . .
زلزله جات ، و جنگ عدالت ، جزا ، جنگ ، . . .
مگر عدالت یوزبلینگ است که به حرف درمابندی زمین خورده اش چنگ و دندان نشان می دهد ؟ چرا عدالت ، مثل محفل ، برم نیست ؟ مثل نگاه عاقلی می کینه ، مثل ناله عاشق ، و هیبت موجودی خشن و تندخو به نظر می آید ، یا بسک قول ، یا باک گریه - به با پوست گریه ؟ عدالت مثل رفاعت نیست . عدالت همیشه یافت برشته تکیه می کند ، و در کنار شمش ، تنهای آمریکا ، تنهای افسانهای هر چیز مکرر .
سید باباخان و ساکن قریه ای فرست خودمایی را به جنگ می آورد . عدالت ، مثل پاسبان است - پاسبان گشت ، تنها علاقه کاران وجود پاسبان را آسپان می کنند ، و تازه ، خلاف از کیمایدید ؟
دنیای خوب دنیای است که در آن عدالت و نگاهان وجود نداشته باشد . اما این زلزله مردربان . . .

همان هنگام ، زن خود را با تبر به قتل می رساند . سید باباخان پس از کشتن همسرش ، جسد او را پای دیوار برپا مانده می کند و دیوار را بر سر او خراب می کند . پزشکی که در این قره به بیرون کشیدن اجساد از زیر خاک نظارت داشته ، هنگامی که امین زن را بیرون می کند متوجه می شود که زن ، نه بر اثر زلزله ، بلکه به علت شریه مغزی کشته شده است . بلافاصله قرار تعقیب سید باباخان صادر و مرد جانیکنار در برجه دستگیر می شود . سید باباخان هم اکنون در زندان تهرانی بزرگ است و قسبه ، تحت تعقیب .
شایع است که سید باباخان عاشق زنی در قریه ای مجاور بوده و محرک او در این جنایت وحشتناک سیر همین .
قابل ملاحظه فرزندش بوده و سه سال از ازدواج او با زن متوفاه می گذشته . . .
این جنایت مثل تمام جنایتها

چقدر شبیه بیست است که در هر شب و با کاراکی منفر شد - سالها پیش . درست همانطور : خشن ، گور ، نیانکن و برجم . تفاوت میان این دو ، فقط عامل آفرینندهی فاجعه است : طبیعت ، و آمریکا ، . . .
و جانی کوچک از جانی کبریه طبیعت - به عنوان یک برگ برنده استفاده کرده است . انگار که گاهی را از دامن ریش کند ، جوشانده و به خورد بسیاری دانه است .
تو چگونه یک گیاه بیابانی را از یک تنگ خورند زمین ، تفکیک می کنی ؟
چیزی هست که مرا به خواندن خبر می خواند ، گرچه سمدگی باور دارم که هیچ چیز با اهیبتی در آن نخواهم یافت . جنایت ، جنایت ، جنایت . . . مثل وعده های غدا ، مثل سیگار ، مثل هر چیز مکرر .
سید باباخان و ساکن قریه ای فرست خودمایی را به جنگ می آورد . عدالت ، مثل پاسبان است - پاسبان گشت ، تنها علاقه کاران وجود پاسبان را آسپان می کنند ، و تازه ، خلاف از کیمایدید ؟
دنیای خوب دنیای است که در آن عدالت و نگاهان وجود نداشته باشد . اما این زلزله مردربان . . .



این نکته ، بسیار با اهمیت است ، اما همه هیچ وجه تازه نیست . بسیاری از داستان های عاشقانه ای جنایی براساس همین سادانه طرح ریزی شده . از طرف دیگر ، وجود این زن ، دفاع از سید باباخان منم به قتل را مشکل می کند .
سید باباخان در اندیشهی کشتن زنش بوده است . (چه کسی می توان این ادعای آقای دادستان را اثبات کند ؟) سید باباخان در زمان زلزله شاید چند ساعت یا چند لحظه پس از کشتن زلزله - تصمیم به کشتن زنش می گیرد . (این هم قابل اثبات نیست ، مگر آنکه سید باباخان ، خود اعتراف کند .)
(این ادعای یک پزشک است و یک روزنامه - که هر جنایتی با زارش را گرمتر می کند .)
هنوز ، دادگاه رای و محکومیت شیه در صفحه ۵۹

مردی برای جانشین از همسرش ، در مدت سماء ، دیوار به دادگاه خانواده مراجعه کرده است . (این هم مهمیست ، ما هر روز می توانیم صف بلندی از زنان مردانی را که خواهان جنایی هستند در دادگاههای خانواده ببینیم .)
زمین لرزیمی منقعهی وسیعی از خراسان را با خاک یکسان کرده است و قتل عامی خوفناک . (مهم است ، اما ظاهرا نیست به جادوی مورد توجه ما حالتی فرعی دارد .)
تا این لحظه آمار نشان میدهد که تعداد کشته شدگان زلزلهی خراسان در حدود بیست هزار نفر بوده است . (منحرف می شویم . زلزله و تایید برهان آن ، به ظاهر ، رابطه ای چندانی با طرح داستان ندارد .)
سید باباخان ، زن دیگری را در قریه ای مجاور دوست داشته است . (مسلما

غیر انسانیست ، زیرا که در این ماجرا به راستی کسی کشته شده است (یا اینکه گمان می رود) و دیگری ، در جنگ یوزبلینگ عدالت است . و یک طمان حقه شده ، خواب او را می بیند . اما گریز از این طرح ، ممکن نیست . این طمانیست از جنایتی مثل تمام جنایتها نیست .
سید باباخان ، اگر ، به راستی ، کسی را کشته باشد - چرا که هنوزم ، سلسه است - یک آدم کش استانیست .
به قسط یک آدم کش ، بسک آسان شده ، خواب او را می بیند . اما گریز از این طرح ، ممکن نیست . این طمانیست از جنایتی مثل تمام جنایتها نیست .
اگر شما وکیل بساز زیر بنستی باشد دفاع از سید باباخان را بر عهده می گیرید ؟ اگر او بگوید و فریاد زندان که زشت را کشته است ، با تبر کشته است ، و دیواری را بر او فروخته ، بازم جانشین اثبات کنید که او هیچکس را نکرده است ؟
حکم دادگاه . . . و با توجه به جمیع دلایل ، سید باباخان تبرئه می شود .
در این لحظه ، خواه ناخواه ، که در این طرح داستان کشیده می شود ، هر چه می نامم که این کشتن ، کم و بیش ، خراسان استادم می کنند ، و در

مردی همسرش را دوست نداشته است . (این مهم نیست . دوست نداشتن امریست مجاز .)
مردی همسرش را دوست نداشته است . (این مهم نیست . دوست نداشتن امریست مجاز .)
مردی همسرش را دوست نداشته است . (این مهم نیست . دوست نداشتن امریست مجاز .)
مردی همسرش را دوست نداشته است . (این مهم نیست . دوست نداشتن امریست مجاز .)

خاطرات Antimemoires



آندره مالرو
ترجمه: وهاب

امروزه بازدید از آرامگاه مخصوص فرعون در داخل هرم بزرگ میراست. مکتوبین هیتلر در نورمبرگ، در اطرافیکه قبل از سخنرانیهای اشتادیموم در آن فرعون خلود می کرد، از این آرامگاه الهام گرفته ست. ستون های ساختمان نازی در واقع شبیه ستون های معبد گرایت و است که در مجرای مجسمه ابوالهول و از زیر خاک تر آمدند. ولی راهروئیکه به قبر فرعون ختم میشود هیچگونه شباهتی با راهرو نورمبرگ که با ستون های هنرمی مشخص شده است ندارد. ابنتا راهرو پیچ در پیچی است که توسط غارتگران قبل از حفاری و آشکار شده است: غارتگران جدید، غارتگران اسلامی در غنمت خلیفه های دیوانه و مخصوصا غارتگران باستانی که با متعل های خروشان، در جستجوی طلاهای مردگان بودند... راه آنها، مثل دالان های ماقبل تاریخ از فاسلمین سنگ هائی است که بیخ هم چیده شده اند. انسان انتظار دارد بر روی این سخره ها، طرح محو شده گل های وحشی و فرق دوگوم، Fon de gaume و آثار نا مشخصی از هزاران سال پیش را کشف کند که با گیاهان گالیفرعی ظاهر میشود و پلشر در تاریکی فرو میرود و برود به این تویل ها بصورت استاده میر نیست در مبرعلیا در استهای یک گالی مکتور، اسکلتی چند از جوبندنگ گیس را پیدا کردند که چون توناسه بودند بروی سیای خود پورخند و باز کردند، در میان دیواره های خار، خار از بیبه تساج های فیصل شده که همچون بطری رویهه ابناشته بود، گیر کرده بودند...

سروش، کارگران بالاخره بارکرمین بارکرمین گور کور کور انباشت تا بسوت هرگز از بهی ریختن دوسونو تا بسوت

سلاطین باز ایستاده است. هینطور در تیس و Thebes که درایجاب درجه سلطه بیست و دوم جبه های مومیائی شده سلاطین بزرگ تیس مجددا بنسب مقامات روحانی پیچیده میشد و در قبر های مجسودیه جمع آوری میکردند. در اواخر قرن نوزدهم تعداد ه و سمنده، ملکه شاهزاده و مقامات عالی روحانی و آموه و با بد شخصیت درجه دوم - پاک جا پیدا شد... پاک کشتی با باز فرعون ها، در رودخانه نیل، رویه بالا، بره افتاد. در مسر آن زبان با گسوان آشفته، گوئی در تسبیح جنازهای شیون میکردند. در جریان این انتقال، تعدادی از اجساد در تابوت هائی جایندانه شده بودند که مربوط به آنها نبود. و درمیان سروپوش های باز یافته، سروپوش تا بسوت را مس می بود...

سال گذشته برای بازرسی قلمرو نیمه تاریکی متروک کاخ ورسای رفتیم: و نیز - کوچک و که محل سکونت فایر رالان و کانال - بزرگ بود، نقابای باغوش یا حیوانات منگوش و نقابای لایزیت با حیوانات اساطیری سرسی، نشاخانه کوچک دریاون، که در آن و عاری آتوات و نماینده ریش تراش سویل و را برای دستانتان (و بومارشه و که مجددا روانه باستیل شد) بازی کرد. انبار هائی که جهت نگهداری دگور های این آثار کوچک نظر گرفته شده بود، خیلی بزرگ هستند. گوئی که از زمان انقلاب این طرف دریای آن باز شده بود. و دختر بچه ای که گیس های بافتنش همچون شاخ های کوچکی بود، کتید بزرگی برای ما آورد. کارگران بالاخره بارکرمین بارکرمین گور کور کور انباشت تا بسوت هرگز از بهی ریختن دوسونو تا بسوت

بالن اسکلت ها پیشواز ما آمدند: اسکلت ها مربوط به يك موزه تاریخ طبیعی بود که خرابی های شیشه های آن را منجر کرده بود. و اشتادیموم و ویران شده بود. زوایای برجسته طرفی که در تمام مدت سخنرانی هیتلر، بر روی آنها آتش روشن میشد، تریون، حوضی کریستور تاریخی آن که یاد آور میدگرائیت بود هنوز باقی بود. قطعات کعب و موج عقاب برزی سردرپناه، روی خاکی که پیشتر بنسب شیاطین و خدیایان آلمانی غارت شده بود، پخش بود. گوئی رایش سوم در پرتو بلند نور افکن هائی که آسمان شامگانان را، بهنگام روشن شدن چراغ ها با خطوط متقاطع، مضطرب کرده بود، خاموش شده بود. بهنگام ظهر بود و همه جا خاموش شده بود. هیتلر ویران شد؛ کعبش ها را بهنگام سیرده بودند. موارد پلکان مارپیچ شبیه - از فکر اینکه ممکن است من کناریه باشد، ترس میهنی احساس میکردم. بزودی لزوم استفاده از نورافکن هائی الکتریکی منتفی شد: پرتو سرخی از اشراق میدرخشید و سمدای حساری ضعیفی شبیه سنای این حریق کوچک بالا میآمد. گوئی که زمین این شهر طلسم شده، شهر سواران ایوگالیسی و خاطرات هیتلری، خواسته است بزواکی بروی سنگ مرگ بر آن آویزان بسود بروی سنگ مرگ افتاد و انبوه باز فرشته های عتق و سیاه رنگ با بالهای تفرقه من در میان بوفلئون ها پخش شد. موزمندان فریاد زد:

— پنجاه سال است که در جستجوی آن و انوالید، را زبیر و روی می کنند. این مالیند کالسه که تسبیح جنازه ناپلئون است.

وقتی پاکش کردند، فقط شبیه مالیند کالسه کعبش کشی بود که سی و شش اسب سیاه بران پیته آن را باز میکوبیا این دیوار های فساد نابینر هم آه بیشتری دارد تا آنکه بجای خود می. انسان یاد آن افسانه هندی میبندد، دلستاش بود دستور میبندد تا طریان دراز، زیرا ترین آرامگاه جهان را ی او بنا می کنند. پس از تمام کار تان را در محل خود فراموش میبندد که هم آه موزون اطلاق مخصوص را هم میرد شاهزاده دستور میبندد: و بریس بیرون... در اینجا تنها قبر تان میبندد. این قبر خود مرگ است. های ما با چسقات های تراش یافته اسباب های محرکه ما را خاطر ن میبندد که اسان آواز را اختراع است - ولی این سرزمین میراست - با نشان میبندد او قبر را هم اخع کرده است.

های ایران در جائیکه سابقا مبرایمغان بود، دینه بود. در این حرکت پائین، انگار، ما به سمت دکن نیمه اقباسای یک مکتاتور، بلکه طرف آتنگام مقدسی که سالیان دراز او را همراهی کرده بود، پیش میرفتیم: مثل تل هیزمی که به ردهاری انتظار هرکول را میکشید و در این انتظار آواز میخواند ولی به ساد سدی خشک شله ها بلکه با زمزمه ایکه آتش تند کورته بانوا بهرراه نادر. و این آواز همچون دعای دور بستی درما نفوذ میکرد. وحشتی را که ما خوب می شناختیم، (ما از کشودن اردوگاههای مرگ میامدیم) با شعر هائیکه به تلخاک تبدیل میشد بود و با آن قطعات شکسته عقاب ورگ برزی، بر فرازه اشتادیموم، سایه افکنده بود. اینجا، در اقصای زمین، شامگامی بی نفس اسان و لالائی توصیف نابینرش را در مرگ آلمانز زمزمه میکرد. باز هم پائین تر رفتیم. در آسوی آخرین پله ها که انگار خرده های آئینه بزرگ سرخی را پنهان میباشند - تل جمبه های سارین باز شده که از سوراخ چراغ های برق با آبیژور های کوچک مربوط به هیتلر؟ - انبوهی از سربازان سیاهپوش که همراه اولین واحدا مرگاش رسیده بودند فی الحقیقه به رقص آئینی مخصوصی مشغول بودند و با دهان بسته نوای روحانی ستایش انگیزی را زمزمه میکردند. نوای درختکاری در اوایل غرب، سرود هم انگیزی که پیش ترها، غلامی چند از سرزمین جنوب با شنیدن آهنگ ریاضی کلومتری، در کعبه هائی اکنون که باز با ستون های بزرگ منمکن میبندد، در میان شباهت به آتش بند مایستایان گرائیت بود میزدیدیم. هنوز بطوریمه بگوش ما میرسد...

فصل بهار بود، زیرا هنگامیکه،

با خروج از دالان غارتگران قبر ها، نیل را در میان غبار شن بازم میبافتم بطایط رسیدم آرزو، زیر اسکلت هائیکه به بالکن تکه تکه بودند خانم چساق باشی، با زنبیل پر از گل یاس، روی در میان خنک های نورمبرگ روی دوجرخه بالا و پائین میرفت...

در قاهره، درختان Flamboyant (نوعی درخت زینتی مناطق گرمسیر) گل کرده اند. این رنگی که یاد منطبق حاره را در ذهن بیدار میکند - چنانکه بوی تریاک خاطر چین را - تقریبا فراموش من شده بود. همانطوریکه فراموش کرده بودم که من املا این کشور ها را در این فصل ننشیدم. افاقای سرخ، دستهای Bougainvillee (از گل های زینتی مناطق حاره) و به گل ارغوانی پر یک درخت انار در داخل حیاطی از گلخاخری گوئی که در اسفهان...

اینجا موزه است. سی سال پیش در مقابل آن، یکی از آن میدان های خشک و خالی قرار داشت که انگلیسی ها، با وجود تمسک در چین کاری، آن را به عالم اسلام عرضه کرده اند. خاک فرو خستناش با همایا کلمایا بویاری که کشی، یکی پس از دیگری، با عرضه مضطابه عکس های خلاف جهت نسب مراجه کردند، هم آهنگی داشت - و هینطور با هتل قبیسسی و فشرده - Shepherd کمینشها کمرگاش همراه کوریکلیون و Corniglion - علامت جستجوی خرابه های - سا و میبندیم، در آن سر میرمد، در میان دنیای از زوال و گرد و خاک مجسمه های غول پیکر، اخانتون، و با قدرتی خارق العاده، از میان سرخی سیاه

Resturant

از هفت تیر های کافه

تیرای بنگ بنگ فتر سید

آنها توچه شمارا به محیط استثنائی و دنج و به خوراکیهای لذیذ سرد گرم ایرانی و فرنگی - هندی - ژاپونی جلب مینمایند. در بنگ بنگ از موسیقی لایت کلاسیک

یاد بار امتحان نمایند ضمناً بنگ بنگ دارای پارکینگ وسیع می باشد

نشانی: اول خیابان فرح جنوبی رستوران

تیرای بنگ بنگ

دیوار های آن در کنار ملتی خوابس با پشاهای خوشگلتران و شهر مردگانش قد میبافراشت.

نه سال بهه بار دیگر آبیجا باز گشت. دیگر باز موزه غبار آلود میدان خشک و خالی را باز یافت. امروزه این میدان بنام میدان آزادی نامگذاری شده است. قاهره نو، با حرارت، آسمان خراش های کوتاهش را در اطراف من برپا میدارد و هتل هیتلنر با عظمتش منظره غاس خویش را از سرزمین مصر، از وراه گردش آرام دوشاهین از نسل « هوروس » Horus عرضه میکند. در انتهای دیگر میدان که فواره های آب با آسمان بلند است همان حالت روحانی سان های موزه را پر میکند موزمیکه اگر نمونه عالی چاند از شاعرکار محلی بشیرت را در خود جمع نداشت محصل ساد و بی اهمیتی میشد - حالت روحانی آن، بهنگام افتتاح موزه در حوالی سال ۱۹۰۰، مخبرین جراید ناگهان متوجه شدند که افسران یاقینه و چه میدویدند. سخنرانی قطع شد: چندمومیائی رامس، این آفتونگر شوم با که طوطی و دست های موی سپید بنسب یاد سیرده، دست خویش را به باغی بست اشاره کرده بود...

نشانی از ارمو خورشید که بجد مومیائی شده تائیده بود با نرم و منسط کردن منقل، دست را که زمانی عصای سلطنتی را نشانی از آزاد و زما کرده بود.

بایامیایاهاهدنیای نشادو

زیبایی وارد شوید

نماینده انحصاری

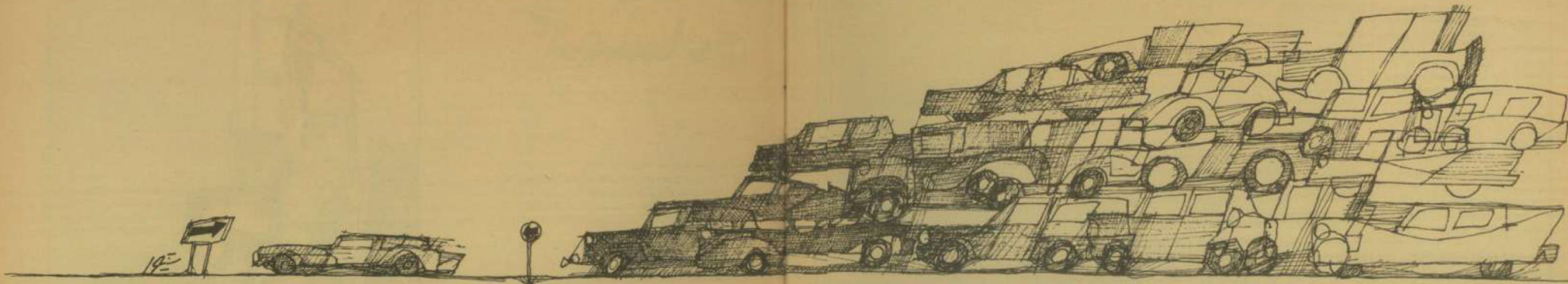
محصولات ارزنده یایاهاها

شرکت بازرگانی زره:

خیابان سعیدی جنوبی، جنب بانک ملی

YAMAHA

SINCE 1887



سبقت

نویسنده: دینو بوتراتی
ترجمه: لیلی گلستان

روی بالکن، کنار مادرم ایستاده بودم و مردمی که رد میشدن نگاه می کردم. چقدر وقتی مردم نگاه میکنند و آوا متوجه نگاهت میشن، باز می آید، خورنیامو خورنیامو، میگنارامو کشیده بودم، کارامو کرده بودم و همه نگاهشون انعام داده بودم و با همه اینها هنوز جوون بودم، و همین خاطر مادرم بهم اجازه داده بود که روی بالکن وایسم و مرما و زنا و دخترای جوونو دیدم. زنی، مخصوصا مردارو، چون خودم به پسر جوون بودم و بر زدن خیلی هم جدی و خیلی هم بدترن خولدن علاقه داشتن، مادرم گفت:

این که رد شد، با سراجی نبود؟

من نگاه کردم، خوش نبود، با سراجی، که با ماشین چهارچرخش که علامت M1201 رویش ثبت شده بود از جلویان رد شد، من ایستادم، برانون همگ تا اولین نفرین چقدر از سن سال خودم خورم، البته من... من فاهمن، وانه باقی چیزا... هاهاها، گفت: آره خورده، مادرم گفت: ماشین قشنگی داره.

جواب دادم: تقریبا...
شاها با هم همکارایی هستن؟
آره همکارایی هستن.
واقعا که ماشین قشنگی داره، مگه نه؟

البته (و غنگیکن شدم)، من روی بالکن وایستادم و اون درحالی که همین من، مادرم سبقت می کرد، مادرم گفت: ذرا صبر کن، تو هنوز بیهوشی، بالاخره نوبت تو هم می رسه.

آره، شاید، ولی دیارتراچی رو سبن و فکر راضحت یکن که اون داره میزه و من هم هرچه قدرم که تند برم باز پیش نمی رسم. هیجوقت، هیجوقت نمیتونم بهش رسم و آرزو جلو زدن، دیدی؟

آره، دیدمش، دوست سوژی بود.
فکر میکنی اونم مارو دید؟
آره، فکر میکنم که تورو دیدم، حتی دستم برات نکون ناه و وقتی از کنارمون گذشت با سرش سلام کرد ولی سلامش تحقیر آمیز بود.
و حالا چه کسی داره از ما جلو میزنه؟
حالا؟ چیزیولی، داره از ما جلو میزنه، هون دوست سابقت تو ارش.
ماشینش شکل کوسه ماهی بود، آره، مرد ریخته، نه؟
خوبه ولی گفتم بریختی داره، گفادی که از دیدنش حال آدم بهم می خوره، مگه نه مارا؟
چی؟
فکر نمی کنی این چیزیولس مثل...
او حرف را قطع کرد و گفت: دیدی کی الان از ما جلو زد؟
نه.
پس عورت که خوششو شکل انگلیسیا درمیاره، البته آگه درست شناخته باشن، ولی اون که نه دقیقه پیش از ما جلو زد.
منم آگه از جلو زدن از ما خوشش میاد، میدونی کی الان داره ازمون جلو میزنه؟
آره تو آینه دیدمش، جورج نانا هست، هونون مرئیکه کشف...
راستی یگو بینم، این ماشین که میذاره همه آزش جلو زدن که؟
اون وانه این بواش میزه که تو مرحله رودازه، البته آدم اینجوسور موقعها خیلی ناراحت میشه، ولی خوبه، آگه تندیرو ماشینت خراب میشه و باید به مدتی باهاش بواش بری.
چه مدلیه؟
به دوچاره و دوسته، البته بهتره یگم به دوچاره و صد جدیده!

که البته آگه اشتباه نکم اونم به هزار و هشتصد جدیده!
و با مزه اینجاش که هزار و هشتصد هونون هزار و ششصد با کسی اختلاف.
که البته اونم جانشین هسونن هزار و چهارصد!
و البته حتما میدونی که بیسنن هزار و چهارصد و هزار و سیصد ناونو ت چندونی نیست!
و عدالتیه که هر دوی اسبابا هونون هزار و صد هستن که کمی تغییر داده شده!
و البته هزار و صد و شصت و بزرگه هستند و پنجاهه.
آیونمی دونم، چیزی دو و... که میدونم این که هشتصد و پنجاه و... شصت در اصل یکی هستن.
و البته اینو هم بدونم که شصت و دو و صد و واقع یکی هستن.
پس پولسند و شصت و هشتصد و دو هزار و صد و دو هزار و نوبت همه من به مثل هستن!
آره دیگه، مگه نمیدونستی؟
خب پس وانه آینه که اوبطیاراره تو هم اینجوری راز میزه، وانه آینه که آبریزوا بولسنا هم خوششو هر دویف دوچاره و دوستا میدونی؟
نه، بهت که گفت، وانه آینه که آینه ماشین خودم خیلی بوئه، من نیاساید باهاش تند برم، باید اول کار باهاش آزش بواش رفت تا معلوم...
راستی عزیزم، فوق العادای ن...
تو جلور نوبتی راستنه باین خوب بیسنی؟
میدونی که حالا از همه جلو میزنی؟
البته آینه بدونم که روسیدرین بویشتم روحی و مزاجی سنگین داره، امروز چراغوا نداده یاد گرفتن و از آزش بارو خواستم که هوای دهنمورترن دوبرو تو باش بدمه! البته خیلی گرون نوم شد کم.

ولی انگار عالی شده، فیلترای هواکنو هم دادم عوض کردن.
بنار بیسم، خواهش میکنم بدحتو باز کن... بازر... هاه کن، آهان اینجوری خوب شده، خوب میته دیدش، چه فیلتر خوبی کار گذاشتن! میدونی اینروزا مسافرت جور دیکه ای شده و اسلا مت سفرهای قدیم نیست، می بینی دیگر از مرحله روداز بیرون اومدم؟ آره!
آره عثمان، ولی خیلی هم تند ترو.
خدایا چقدر خوب میروندم، می بینم، اسلا خود باد بودم، فقط یک حرکت انگشتم کافی بود تا ماشینم از زمین کنده بشه و بیرواز بریاده، چنان فرار میکردم که انگار هشتاد و پنج گناشته بودن! و چنان تند میرفتم که قیبه ماشینم یسارکت و مرده بنظر مومندن.
یگو بینم مارا، این ماشینیه که الان آزش جلو زدی کی بود؟
پس عورت بود که خوشو شکل انگلیسیا درمیاره، دوکیوتونی، اون یکی چی؟
راستی عزیزم، این ماشینیه که نمیدونم درست میگم یا نه، ولی انگار که «باتراچی» پیزه بود، قیافه بر افادیمی هم بچوشش گرفته بود که انگار...
و توی اون یکی دیگه کیه؟
آره آگه گفتی، هزارتا بهت میدن.
کی؟ چیزیولی، خره تودا آگه واقعا اون بوده که خیلی عالی شد، درست گشتی خوش بود، جلور نوبتی حس زنی؟ راستی جلور یگو راستنه باین خوبی شدی؟ میدونی که دیگه هیچکس نمیتونه از تو جلورنه تا دیروزت تا یک کفش سرپای میروندی و من و من میگرددی! ولی حالا واقعا نمی توئم رو دستون هیچ چیز نشینی یگو کارشوند بلند باشه بهش اجازه ندادم و باشی.

نیاستاد بعد، آه مارا دلم میخواست تو اون منظره رو میدیدی، تمام پیچ مهره ها و فرها رو ریخته بود دور ماشین و یگهو فکر کردم لکنه دیکه تونه اونارو سر جای اولشون بینه و لکنه که کارش خیلی طول بکنه ولسی تویی دو روز، دیدی؟ البته که میارزید، می بینی چقدر خوب میزه؟ چه پرشی داره؟ مثل روز اولش شده.
میدونی من همیشه متفقد بودم که هرچه کمتر ترابیم گلن و کن و بازمون کن و دستکاریون کن، بهتره، ولی مگه نمی بینی که بنهار بازگردن موتوروش، چه کشتی پیدا کرده، ما هنوز هم از همه جلوتریم، مثلا تو این کشتی رو زگرزد، که ما ازش جلو زدی، کی نشستی بود؟
خداوازه کنیدی، همدان دست جنسی، حتما برای تعطیلات میرفتند، آه دیدی مارا، دیگه باید بدونی که تعمیر برای ماشین خیلی لازمه، باید بدونی و حس کی که الان آزاوون هم تندرتر میریم.
آره... ولی...
ولی چی؟
نمیدونم عزیزم، انگار اوچا تو افاق به ماشینت که داره از همه جلو میزنه، حدود یکسفته شده که مواظبم، منی وقتا هم از جاده خارج میشه ولی خیال داره از ما هم جلو زنه.
چه مدلیه؟
هوم... بعضی وقتا بنظر میاد که ماشینت گنده ای ولی بعضی اوقات سبک ماشینت کویچک توریستی بنظر میاد، و هیطوردم داره با نزدیک میشه، خیلی بد میشه آگه از ما جلو بیزنه، راستی یگو میبینم، چون جدال سبزه که کسی تونده از تو جلو زنه!
آره منی توئم دقیقا بهت یگم ولی در حدود سی سال میشه.
خب، پس تو باید خیلی خوشحال باشی.

نوعروس گمشده

نوشته: ندرتنامی ترجمه: عبدالله توکل

- ۹ -



خوابیدم که «از» هان «وکیل بدای» در لائن یافتن مردمان «کتین» (که نامی همان مرد همسر نورروس «کلودیا» را برده است) بود که فلشها به او برخورد، به تعجب پرداخت تا جایی که او وارد خانه شد و «هان» از پشت در میماند زنی به گوشش خورد که پنداشته صدای «کلودیا» است. اما بعد که در را شکست و وارد خانه شد، دید که اشتباه کرده است بولی مردمان مجبور شد با دستکش، کلوز شود. بعد از خود زنی که او به جای «کلودیا» گرفته بود، به سراغش آمد و خوبانایا خواهر «کلودیا» معرفی کرد و به «هان» خواند که پیش بداند و در باغیان «کلودیا» گفتش کرد. «هان» ضمن مذاکره با «داری استود» (معروف پلیس) دانست که «کلودیا» یواشوری به نام «راجر برچارد» داشته است و نیز «پایه خواست» یعنی «نایک» (از او) پلیس «مدتی مخفیانه برای پلیس کار کرده است» بدینجهنم خاکمیا «پیدا کرد» دانست که «کتین» یا «کلودیا» مشاکی و هوشیانه‌ای کرده است و «داری استود» با اینکه از همیشه مطلع نشده، در صدد افراج «کتین» برآمده است. هان که از یافتن نورروس نوبه شده بود جریان کشش او را در روزنامه‌ها اطلاع کرد و این کار باعث خشمش شد. مردمان هان برچارد او را خواست و او را بدستبرد و گفت که با احتمال «کلودیا» را در آنجا خواهد یافت. «هان» به ناگاه رفت و اما در استود بر با مردی روبرو شد که پنداشت «هان» مامور پلیس است و منع رویش شد و سا لوله‌ای آهنی به پیشش افتاد.

جیبهای لیسته هان را گشت و گفت: او را در آورده. همانم اوراق شناسایی کارتهای ویزیت و پولی را که در کیف بود بیرون آورد و همه این چیزها را روی پله ها، در اطراف خود، گسترده کرد. گفت: خوب! صدای زنی، در آن گیرودار، شنیده شد: چه کار می‌کنی؟ چارلی، چه کار کردی؟ سلام گفت دروغگو و حرازانه... آلفردت بر سر می‌نشانی پادم (فقطه‌ها). خوب زدمش... زن گفت: من بی‌باست این کار را می‌کردم. شاید...

«آما من» و از این لحاظ متلاف هست... در هر حال، اسباب دلخوشی است که یکی از ایزدو هسان بتوانم یکی از افراد پلیس را خرد و خنجر بکنم... زن نیز بپوش خود به ایوان آمد و دم پای سرج رنگ و حاشیه ایلیس هان گشت. کالی رنگی از میدان دید محدود دستور داد: چارلی، این چیزها را از روی زمین بردار. همه این چیزها را از چارلی گفت: خودت برچین... من که سراپیدار نیستم... زن در کنار هان زانو زد و دست او را بیست گرفت و گفت: بسیار اسباب ناملسنت، رفیق... روزهای هست که چارلی تا این حد حدیاز نیست... می‌تواند سرپا و ایستد؛ هان دست او را پس زد و گفت: به، می‌توانم... و احتیاجش به این ندارد که زیر پلوم را یکی بگیرد. آهسته برگشت و به زخم دردی که زیر شکمش را آتش می‌زد، نواست زانو هایش را تا کند. کم کم تنست. چند لحظه‌ای، در همان وضع، به استراحت پرداخت، سپس دست به دیوار خانه گرفت و پاشد. چارلی لوله آهنی را به‌عنوان دست و پس از آنکه دوباره آن را در هوا گرفت، گفت: برای خودش چیزی بود، حتی می‌تواند وا ایستد... هان نزدیکش زد، به سوی او نگاه کرد خوب می‌دانست چه می‌خواهد بکند اما اطمینان نداشت که قدرش را بداند. هان از مرحله فکر نگذشت بود... اما این مرد، این حرازانه بیبا، با آن ریش منکی و روبوشامبر منحن‌بشش خودش، مظهر همه آن شامها و همه آن ناگامیا و همه شکیه‌های بود که در عرض این سه روز گذشته دل و جگر او را آتش می‌زد. سیر کرد تا چارلی بار دیگر لوله آهنی را به هوا پرتاب کرد... سبب، به سرعت چرخ می‌زد و لگدی حواله او کرد. همه قوای خود را در آن لگدنکار برد. بخت هم به دامنش رسید، زیرا که چارلی، در همانم، پاهایش را از هم جدا کرد تا بتواند برای برداشتن لوله آهنی به سوی زمین خم شود. سرخه کشش هان چینی‌های روبوشامبر را کنار زد و به سوی زیر شکم بالا رفت. چارلی حتی شلوار به‌پنداشت که نامدی محافظش کند... زوزه‌های کشید... شربه هان او را از روی زمین بلند کرد و به‌روی برده چوبی انداخت. به زانو سیر زمین افتاد، زوزه کشید، سپس، پشت دوتا، روی پله‌های جلو ساختمان افتاد... چندان آنجا که می‌توانست دشنام داد... چندان متشنج بود که از سر تا پا به لرزه افتاده بود.

یکی دو دقیقه‌ای او را بحال خود خواهد گذاشت... اما هیچ میل نداشت ببیند که درد و شکنجه این مرد کمتر از درد و شکنجه او باشد... شوه لوله آهنی را بر سر او کوفت... و شربه خود را چنان فرود آورد که تقریباً به شدت آن شربه‌ای باشد که خودش خورده بود اما عکس‌العمل چارلی برای او اسباب حیرت شد؛ چارلی از لرزشین و زوزه کشیدن بازماند و کاملاً بی‌حرکت به روی زمین افتاد. زن گفت: خوب شد... چارلی... ایله... شرب و رویش بی‌دعا می‌گردند... ولی هرگز، در همه عمر خودش، در هیچ دعوای نبرده است... چه در ریگ‌بند... چه در جای دیگر... دستهای او را در آنجا پاره‌اش گذاشت و قیامه و بیجان او در آن روبوشامبر بنش برآورد کرد... گفت: شنیدی، چارلی... از لای زن که با این دیگرم به این خانه راحت نیستم! معلوم بود که چارلی حرفهای زن را شنیده است... و از قیامه زن هم چنگامی که به سوی هان برگشت... معلوم بود که قصد ندارد بیشتر از آن به فکر چارلی باشد... زن موخرمانی سی ساله‌ای بود با بینی کوفته و دهان تنگی صورت که روز سرخش کرده بود... صورت گوستالود بچه ماندنی داشت با پات پیری زردس... هان گفت: این چیزها را از زمین بردار... خوب... اوراق شناسایی، اسکناسها و عکس رنگین کلودیا را از روی زمین برداشت و همه را به دست هان داد. هان پول و اوراق را در کیفش گذاشت اما عکس را در دست خود نگه داشت و به سوی او دیدار کرد و گفت: خوب از تو قیامت نگاهش کشید... هرگز این زن را ندیده‌ای؟ شاید... ندیده باشم... من وکیل دادگستری هستم... زن لهای نازکش را برچین کرد و گفت: به، گمان نمی‌کنم... این خانه مال شماست؟... به... پس، راست بگویند... دروغی نخواهد داشت... مطمئن هستید... بسیار خوب... دیدامش... کی؟... دیگر نمی‌دانم... چند مهاب پیش از این بود... بگویند... بگویند... بسیار خوب... چندان چیزی ندارم که بگویم... شبی به اینجا آمد و در طبقه دوم، اتاقی خواست که سه پنت ساختمان قرار گرفته باشد و براسی خوشش در مشغول شده باشد... بازنده دلار بام داد و هرگز اشش را نگفت... و خلاص چیز بخورد... چه همین است؟... دروز... خوب... و هرگز از افتخار بیرون نیامد... و هرگز سا...

هیچکس حرف نزد... در همه این مدت تنها ماندن زن خنده کنان گفت: دختر خوشگلی مثل او!... البته که تنها ماندن... رفیق... مردی بود که هر شب پیش می‌آمد... هان لحظه‌ای بجز حرکت ماند... سئوالهای دیگری کرد... و سعی کرد قیامه را به گونه‌ای حرفهای... به گونه‌ای غیر تخصصی... بررسی بکند... قسمتی از دهنش جوها را می‌شفت و ضبط می‌کرد اما در گوشه‌هایتری از دهنش، یکی از حمله‌هایی که از دهان زن بیرون آمده بود، پشت سر هم، مثل صفحه فرسودهای باز می‌گشت... مردی بود که هر شب پیشش می‌آمد... در دل خودش پشت سر هم می‌گفت که این زن اشتباه میکند... شاید کلودیا نبوده است... ممکن است کسی دیگری بوده باشد... اما این کلمه‌ها همچنان به آن گوشه‌هایتری می‌گشت... مردی بود که هر شب پیشش می‌آمد... دستش به روی چشمهایش کشید و سرش را تکان داد... حلالان خوب نیست... رفیق! رنگتان بریند!... حال بسیار خوب است... از فرار معلوم چارلی بدتر است... به کلانان زده... می‌خواهید متروسی بخورید؟... و دکای خوبی دارم... مطمئن هستید؟... حشید که می‌خواهید... به ایملی که دارید... قسم... خوب... بیایدن... هرچه که جواب روشش رسانده است، اما مهم نبود... از این خانه هیچ توفی نداشت... و مخصوصاً توقع دروغ نداشت... اما همه زن‌ها سالون کوچک را باز کرد... زن، جلو چشمهای او، کنونی بیرون آورد... نظری خرد گمراه به شیشه‌ها کرد و گفت: سر یکی از این شیشه‌ها را باز می‌کنم... این چارلی کتیف سر آن دیگری را باز کرده... و دفعی را کبیر سر شیشه هست، آسانانه با ناخن خود برید، سپس خوب بنه ششتر از آورد و سالنگت عرق دروغ‌گامی که چندان شته و رفته نبود، ریخت. هان گیلاس خوشش را برت عالی کرد اما زنیش از او سر کشیده بود... باز دیگر سسته شته برد، و کمتر از دفعه گذشته، ریخت و یکبار دیگر گیلاهایشان را حالی کردند... سلام کزانووا... هان گفت... سلام... به بدون اشاعت و به طرف در برده افتاد... دختر مو نارنجی پرسید: چه چیزی دیدی که خوشت بیاید؟ هان گفت: شاید... باز هم نگاه کنی... (برگشت)... باز هم دامن پیراهن نازکش را بالا زد و راههای خوش ترکیب خود را که از حرارت بخاری وقتی رنگ سرخی پیدا کرده بود، نشان داد و گفت: اگر...

نگاه کشید... من حشید در مقابل مردمانی که سرشان را از بیخ می‌زدند، گول می‌خورم... آرامه خودم را از دست می‌دم... یا می‌باید... همه جازا به آنان نشان می‌دم... (برای را باز کرد و نگاهش از بالای شانه خود به او کرد و گفت): این حرف معمولاً باعث خنده می‌شود... شکی ندارم... او را به آشپزخانه برگرد و کهنای برد که سقف بلندی داشت و چراغ گاز غول آسائی در آن به چشم می‌خورد، در یکی از گوشه‌های آن، طرف نشسته، ایستاده شده بود... هان به دردی نزدیک شد، آن را باز کرد و ایوان تنگی دید که هر چند سندی یک قطره مایه‌ای بود... که بی‌تلف می‌بود، چیزی در آن نبود... در را بست و باغی زن به دهنش خوری کوچک رفت، سپس لیمو به‌عینز را یکی گذاشت و زن، در آنجا، در دیگری را باز کرد و گفت: نایش اول... هان اتاق کوچک دید که سندی بسته را باز کرد و به رنگ زرد تده و تختواب بزرگی در آن بود... زنی که در روبوشامبر پیشی آبی رنگی به تن داشت و همه لایهای جلوان... را از بالا پایین آستینش بودیدری این تختواب افتاده بود و سرگرم خواندن مجله‌ای بود... گفت: در را ببندید... اینجا جریان هوا هست... لایحه... هان از اتاق کوچک گشت و و نگاهش به سندوقچه کوچکش کرد... سپس به آستانه در رفت و در اتای این کار لحظه کوتاهی زن را ارماند کرد... محال بود آستانش او را بداند... ممکن بود بیست... یا حتی سی سال باشد... زن موخرمانی در را بست و چند قدمی در راهرو برداشت و گفت: نایش دوم... و این اتاق، اتاق دیگری بود که تقریباً اسباب و اثاثه آن مثل اتاق دیگری بود... این اتاق در اختیار دختر مو نارنجی نازک اندامی بود، که جلوشاری بزرگ روشنی آیدانه بود و دامن پیراهن را از ششکاش را... که پیراهن خانه بود... جلو بخاری... بالا زد بود... سلام کزانووا... هان گفت... سلام... به بدون اشاعت و به طرف در برده افتاد... دختر مو نارنجی پرسید: چه چیزی دیدی که خوشت بیاید؟ هان گفت: شاید... باز هم نگاه کنی... (برگشت)... باز هم دامن پیراهن نازکش را بالا زد و راههای خوش ترکیب خود را که از حرارت بخاری وقتی رنگ سرخی پیدا کرده بود، نشان داد و گفت: اگر...

وقت ناری، من هم دارم.

هان گفت:

شاید بعدا داشته باشم.

— با سیر خوب، کازانووا... خدا

حافظ... تا آن روز...

زن موخرمانی در راه پست و است:

این دختر، سی و سی و است...

حقیقتا حسن نهارت دارد... بسیار خوب

بازدید تمام شد.

— طبقه دوم چه می‌شود؟

— آن بالا هیچ چیز نیست... وقت

خودتان را تلف می‌کنید.

— با اینهمه، علاقه دارم ببینم.

— خوب، خوب!

از پلنگان میگفت و تازیکی که به

طبقه تاریکی میگفت، بالا رفتند. زن

نوباتی خان به او نشان داد، سپس او

را به سوی دربی که در انتهای راهرو

بود، راه‌نمایی کرد.

هان گفت:

— همین اتاق بود؟ همین اتاق را

گرفته بود؟

— به، رفیق...

اسباب و اثاثه این اتاق هم مثل

اسباب و اثاثه اتاق های پستایی بسیار

مفتر بود. نتخواب بزرگ، در هم

شکسته بود و تختای به زیر گند زده

شده بود تا جای پایهای را که شکسته و

افزاده بود، بگیرد. پل در که به سوی

پله های بیرون باز میشد، کاغذ دیواری

با آن خطوط سبز خود پوسته پوسته و

بی رنگ شده بود.

نگاه دیگری به نتخواب کرد

سپس تابلوی را که دست بالای نتخواب

بود، دید و غرقی که خورده بود، نگاهان

به دعاش برگشت. عکس رنگ پریده

مرد وزنی بود که هر دو شان لخت مایل

زرد بودند... این تابلو تابلوی هنری بود.

تابلوی هنرمای نبود... اما کم و بیش

منافی عفت بود.

برگشت و از اتاق بیرون رفت و

گفت:

— می‌دانم که یک بار از زنان

پرسیدم... اما نگویید ببینم آن مردی

که آمد، چه شکلی داشت... چه قیافه‌ای

داشت؟

زن موخرمانی شانه‌ها را بسالا

انداخت و گفت:

— من به آن نگاه کنم... شب

بود که آمد و شب بود که رفت...

هیچکس او را ندید، هیچکس میل‌ناشت

او را ببیند... وضع در اینجا از این قرار

است. اگر دلتان بخواهد که خاطر آرام

و آسوده‌ای داشته باشید، می‌توانید داشته

باشید.

هان گفت:

— بسیار خوب... بسیار خوب...

متشکرم.

ده دلار به او داد و تا طبقه

هنگام پائین رفتند. هان از سالسون

گشت، سپس در کوچه‌ها راه گرفت.

زن موخرمانی باز کرد:

— با سیر خوب، کازانووا... خدا

حافظ... تا آن روز...

بود و آهسته نظام می‌داد، گذشت...

سپس حیاط پر از گل را زیر پا گذاشت...

آهسته راه می‌رفت... زیر شمش هنوز

هدر می‌کرد.

سوار ماشین شد... چشهای منی

بود... بلا... با نفس آشکاری لگران آویود.

گفت:

— نمی‌دانستم که باید به یاری شما

بیایم یا نه... و از این گذشته خودتان

از زمین بلند نشدید... ضربت شد

شورآنگیزی نشان ندادید...

— بخت به‌دام رسید.

— معر که بود...

ساق های باز کش را روی جسم

انداخت و مامو اش باز شد... پیراهن

دیگری جز پیراهن مسج به تن کرده

بود. پیراهن زیربازی و ساندلی بود.

گفت:

— چه می‌خواهیم بکنیم؟

هان گفت:

— می‌خواهیم برویم می بخوریم.

— به، رفیق...

اسباب و اثاثه این اتاق هم مثل

اسباب و اثاثه اتاق های پستایی بسیار

مفتر بود. نتخواب بزرگ، در هم

شکسته بود و تختای به زیر گند زده

شده بود تا جای پایهای را که شکسته و

افزاده بود، بگیرد. پل در که به سوی

پله های بیرون باز میشد، کاغذ دیواری

با آن خطوط سبز خود پوسته پوسته و

بی رنگ شده بود.

نگاه دیگری به نتخواب کرد

سپس تابلوی را که دست بالای نتخواب

بود، دید و غرقی که خورده بود، نگاهان

به دعاش برگشت. عکس رنگ پریده

مرد وزنی بود که هر دو شان لخت مایل

زرد بودند... این تابلو تابلوی هنری بود.

تابلوی هنرمای نبود... اما کم و بیش

منافی عفت بود.

برگشت و از اتاق بیرون رفت و

گفت:

— می‌دانم که یک بار از زنان

پرسیدم... اما نگویید ببینم آن مردی

که آمد، چه شکلی داشت... چه قیافه‌ای

داشت؟

زن موخرمانی شانه‌ها را بسالا

انداخت و گفت:

— من به آن نگاه کنم... شب

بود که آمد و شب بود که رفت...

هیچکس او را ندید، هیچکس میل‌ناشت

او را ببیند... وضع در اینجا از این قرار

است. اگر دلتان بخواهد که خاطر آرام

و آسوده‌ای داشته باشید، می‌توانید داشته

باشید.

هان گفت:

— بسیار خوب... بسیار خوب...

متشکرم.

ده دلار به او داد و تا طبقه

هنگام پائین رفتند. هان از سالسون

گشت، سپس در کوچه‌ها راه گرفت.

زن موخرمانی باز کرد:

— با سیر خوب، کازانووا... خدا

حافظ... تا آن روز...

— کاملاً مست.

— دروغ می‌گوید.

— بلا خاموش ماند.

— دروغ نمی‌گویم.

— چرا... بهام دروغ می‌گوید، بلا

... (گیلاش را برداشت کاملاً خالی

نمود و ویسکی اثری نه آن بجای گذاشته

بود) همه مردم بهام دروغ می‌گویند،

بلا... (گیلاش را سروته کرد) یک

گیلاس دیگر ویسکی به من بدهید.

— نمی‌دهم... می‌دانید چند گیلاس

خورده‌اید؟

— سه گیلاس.

— بیشتر از سه گیلاس... (گیلاش

اول خودش عوض دو گیلاس بود، شما

تمام روز را مشروب خورده‌اید، اول،

آن زن چیزی به امان الله داد و پس از آن

همین دو گیلاس خوریدید... در صورتیکه بیشتر

از یک لقمه ساندویچ پتیر، غذائی

خورده‌اید.

— از کجا ممکن است؟... به‌ظلم

چیزهای فوق‌العاده زشتی بهام گم...

من اصلاً ارزش خودم نمی‌دانم...

— بگوئید بیستم ساعت چند است.

— خوب... نزدیک ساعت شش

است.

— شش صبح یا عصر؟

— عصر.

— دروغ نمی‌گوید؟

— شما که دروغ می‌گویید...

— همیشه دروغ می‌گویم.

— کتیب آمد؟

— نه.

— باز هم دروغ می‌گویید؟

— البته...

— راستی ساعت شش است؟

— نزدیک شش است.

— من قرار ملاقاتی داشتم (چشم

هایش را مالید و این کار بی بیشتر

چشهایش را آرزو)

— بایکی قرار ملاقات داشتم.

— من کس را بریدم؟

— چه اسمی؟

— سیل، سیلینگ... چیزی مثل

این...

گفت:

— سوئدوست...

— هشتید که نمی‌توانید چنین اسمی را بیاد

بیاورید.

— باید به زود فکر کنید.

— جرمی لیزید و پاید.

— کجا می‌روید؟

— می‌خواهم بروم تلفن زدم.

— تنها می‌توانید بروید؟

— من همیشه کارها را با یک و تنها

می‌کنم... همیشه...

— وقت که سرش را برگرداند توی

تاریک سالون سندزاسیون را شناخت.

— با احتیاط تمام، به راه افتاد و از کنار

سپاهی های که جلوه به باز و صف جنگ

بود، گذشت. قیافه او که از جلو جویگ

بود، کس نمی‌توانست آن چراغ روشن را

باز کسی می‌توانست آن چراغ روشن را

بالای سر خودش دیدن مگر تغییر نکرد

بود. همچنان سرخ و درخشان و هرزه

بود...

خودش را به تلفنی که بل در جای

رسیده چند سکاهی در جیب داشت، نور

چنان سفید بود که برای تشخیص مژه

در روی سینه تلخ، چشهایش را زرد

اما با اینهمه توانست نمره را، همانرا

اول، درست بگیرد.

— برآ گفت:

— منتر جان، از کجا بودید از

دست باز روز وحشتناکی داشتم و...

خواهم استفاده نامه خود را بدهم...

— از این گذشته، خیال می‌کنم...

— شما دیگر ستم در دفتر سن

نمادید.

— چرا، منتر جان!... می‌آیا

می‌دانم که من ستمند!

— زود بروید... به خیابان

برگردید... شما بابت یک ساعتش

از این ریش بائید.

— پیش خودتان با آن آنگه با سوئوت ری

فرمودید... می‌روم...

— هنوز هم آنجا است!

— ساعتها است که اینجا است و

چیزهای فوق‌العاده زشتی بهام گم...

من اصلاً ارزش خودم نمی‌دانم...

— گوش را به‌اش نبغید. و

به خاله‌تان بروید.

— نمی‌خواهم بروم!

— خدای من! هر کاری را، به

اتان می‌گویند، بکن!

— حرفی فرید! وقتی گفتم

سوئوت حرف زدید، یک نفر دیدم...

هت که صلاح می‌دانم جواش را ببیند!

— از آنجا خبری که شنید، است

که برآ ارتباط را با سوئوت برقرار زده

است...

— زودی صدای خشک و هیجان‌انگیز

سوئوت را شنید.

— چشتم، هان! این چه آری

است که مرا در حدود سه ساعت مثل

گندشاید... خودتان می‌دانید... من

کار دارم، هان!...

هان گفت:

— پیش‌آمن چنین جادویی، درست

به همین شکل، بدون وجود زلزله تریا

غیرممکن بوده است. آیا سیدباخان،

برای بار سوم، چهارم... و نهم

بدان‌گاه خانواده مراجعه می‌کرد؟ آیا

میلدات‌گاکر زلزله‌ی پیش‌می‌آمد، او

دیگر به دادگاه خانواده می‌رفت؟

— ما حق بیستم که اشتکال پیش

نیامده‌ای حتی حاجت را در ذهن تصور

کنید و به کمک این تصور، اسبابی را

در هر شرایطی جز آنچه پیش‌آمدند

جانی بیندازیم.

— قربان! این دفعه‌ی سوم است

که من اینجا می‌آیم. این زن مرا از

کار و زندگی من شناخت. روزگرم را

سیاه کرد. آقای قاشی! ببینید من

چند راه را باید بگویم و به اینجا بیایم.

— از ده تا اینجا می‌فرسج است. من

مربی نیستم که این چه راه را بیایم و

برخود و بی‌جهت از زلم شکایت کنم.

— قربان! خواهش می‌کنم به حرف‌های من

گوش بدهید!

— دادگاه، برای رسیدگی به این

انسان، حیانت و احتمال

قیه از صفحه ۱۹

باز می‌گویم.

— هنوز در آغاز ماجرا هستیم.

— شاید بگویند که ما در پایان ماجرا هستیم.

— چسرا که زن، گفته شده است، امسا

مطلق موافقت نمی‌کند فرات بروم؟

— من عقبت از دست این زن یا خودم را

می‌کنم یا او را...

— هتراه و بیتر فرقی نیست

البته، مشروط بر آنکه عامل آفریندی

حیانت، طبیعت کور یا دولتی پرزور

باشد... به سیدباخان، چهل‌ساله عمری

روشن‌بین و تنها.

— دادگاه خانواده به دلایل مختلف

دلایل محسوس خود را با جانی سیدباخان

(در محسوس محسوس کرده است.)

— اینجا، شناختن قاشی، محرک و منط

او، قوانین اصولی که مورد استنادش

بوده اهمیت دارد. حتی نوع برخورد

سیدباخان با قاشی هم عاملی قابل

توجه است. چه چیز قاشی را حتی در

مردی نوب، از دستور حکم خلاق باز

داشته است!

— باز می‌روم: تیر یا زلزله؟ کدام



روغن ایرانول

از فرسودگی اتومبیل شما جلوگیری میکند

از : بهنام ناطقی

(قصه)

هجوم ناوود کنندۀ ماشینیزم
از دیدگاهی معصوم

پسرک بومی (مجموعه قصه)

نویسنده : احمد محمود

ناشر : انتشارات پرچم

قطع : رقعی

۱۰۷ صفحه . بها : ؟

پیش درآمد :

در چند ساله اخیر ، در قلم نویسی معاصر ایران ، حرکت‌های تازه‌ای چشم می‌خورد که در مجموع ، امیدوار کننده است ، مجموعه‌های قصه‌ای که منتشر می‌شود ، و اکثراً اولین کارهای جوان‌هایی است که پرشور و پرانرژی ، در این راه قدم گذاشته‌اند و فکرهایی نو دارند و به تجربیاتی تازه در این زمینه دست می‌زنند ، خود نشان دهنده‌های شایسته‌ای است ، از نظر قلم نویسی در چند سال آینده خواهد بود . در این میان ، گزارش بیشتر ، به نوع خاصی از قصه است « Short Story »

و تجربه‌هایی ، در زمینه‌های مختلف این فرم بیانی ، صورت می‌گیرد . که آنها را اگر می‌خواهیم با نام « نوانویسی » در چند دسته‌بندی از نظر فرم و محتوی ، قرار دهیم یکی از آنها ، قصه بومی است . که خود ، برحسب موقعیت‌های جغرافیایی و سرزمینی ، به دسته‌های شمالی ، مرکزی و جنوبی ، قابل تقسیم است که اگر روزی مجال دست دهد ، باید خصوصیات هر دسته را جداگانه ، بررسی کرد .

این فرم بیانی ، مولود تاثیراتی است که از فرهنگ و آزدانی گرفته شده است و آنچه نسبت انتقادی رفته را متکلم می‌کند ، همین آمیختگی فرهنگ است . چیزی که معلوم است و مسلم ، این است که فرهنگ‌های ما ، از نظر قصه ، بشکل متداول امروزی ، دارای پتانسیل نیست ، همین مسئله باعث می‌شود که ارزش ما هم در دآوری به تبعیت از فرم ، و آزدانی باشد ولی اینجا مسئله دیگری مطرح می‌شود و آن اینست که گسترده‌ی وسیع این فرم بیان هنری ، نوعی قابلیت انعطاف و تمسیم پذیری به آن می‌دهد که موجب می‌شود قصه ، بتواند خود را با شرایط فرهنگی و اجتماعی خاص ، منطبق سازد . این است که امکان داخل شدن در فرهنگ ملی ، و جور آنگین با آن ، و حتی باعث باروری بیشتر آن شدن ، برای قصه ، راحت تر از سایر فرم‌های بیان هنری است . پس ، ارزش دیگر در دآوری و بند قصه ، مخصوصاً قصه‌ای که

حال و هوای بومی دارد ، چگونگی پیاده کردن امکانات قصه‌است ، در فرهنگ ملی .

وقتی یک فرم بیانی ، از جامع‌های یا یک‌بار بهتر ، از فرهنگ‌های باریت گرفته می‌شود و به جامعه دیگری با مشخصات اقتصادی و سیاسی و اجتماعی خاص ، به جریان می‌آید ، از این آرایش ، اگر بطور صحیح انجام بگیرد ، نوع خاصی از قصه حاصل می‌شود که کار بری آن ، فقط در همان شرایط آشکار می‌شود . چرا که واقعیت‌مورد الهام آن ، فقط در همان شرایط ، موجودیت خود را ظاهر می‌سازد . این نوع خاص از قصه ، می‌تواند یکسری ارتباط خود را از نظر محتوایی ، با اجناس غربی خود کند [و یا در مواردی دیگر ، آثار بطور ضمنی حفظ کند ، این موارد را باید در « واقعیت‌های اجتماعی » جست ، که گاه در برخی و غرب ، اشتراک دارند] اما در هر حال ، قصه نمی‌تواند بمشکل یک فرم هنری ، منکر اجزای صوری خود باشد ، هم قصه نویسی ، نمی‌تواند این عوامل و عناصر را که به قصه‌های شکل میدهد ، ندیده انگارد ، اینست که همیشه ، دو دسته آرایش ، در دآوری قصه ایرانی رخ می‌نماید که اکثراً ، متعلق به دو فرهنگ جداگانه هستند .

● ● ●

« احمد محمود » در قصه نویسی « Short Story » جهره شناخته شده است . اولین کتاب مجموعه قصه‌های سال ۳۸ منتشر شده و از آن زمان تا کنون ، چهار مجموعه قصه دیگر ، منتشر کرده . یعنی هر دو سال و نیمی یک مجموعه بیلان کارا و ، با توجه به قصه‌های قبلی‌اش که در بحث حاضر ، قصد بررسی آنها را نداریم ، نشان می‌دهد که او ، قصه نویسی پرکاری است . (با توجه به دیگری نویسنده‌گان قصه) و این به نظر من ، در این باز آیشی‌ها هنر ، که هیچ هنرمندی یکسان به یک رشته هنری ادامه نمی‌دهد ، است . همه کارها ، بسیار شایسته‌ای است بگذریم .

« پسرک بومی » ، کتاب تازه « محمود » حاوی هفت قصه کوتاه و مستقل است . وقتی یک مجموعه قصه از نویسنده‌ای فراهم می‌شود ، یکی از اصولی که حتماً به آن باید توجه شود ، انتخاب قصه‌هایی است که در عین نشان دادن شیاطت با یکدیگر ، از نوعی رابطه ذهنی ، فکری ، صوری برخوردار باشند تا خواننده بتواند ، با تمام کردن کتاب ، شناخت کامل نسبت به « قصه نویسی » ، و برداشت‌هایش از سبک و خط کلی فکری او وسیع‌تر حاصل کارش پیدا کند . در کتاب « پسرک بومی » این انتخاب ، با اینکه از بعضی جهات انتخاب بایسته‌ای است ، از جهتی که ذکر شد ، تا حد زیادی فاقد دقت ، منظر می‌آید . در میان این هفت قصه کوتاه ، که هر یک ویژگی‌هایی دارد ، دو قصه « شهر کوچک ما » و « پسرک بومی » به جهت فضای واقع‌گرایانه‌شان وهم اینکه بیش از سایر قصه‌ها حال و هوای سرزمینی و بومی جنوب را دارا هستند ، متناظرند .

« احمد محمود » در قصه « شهر

صورتی در قصه‌های مطرح شده‌اند ، نشان می‌دهد . همه چیز ، به موقع ، به جا و شسته و رفته بیان می‌شود . مثل اینکه یک بنا را با طرحی نقشه قبلی ، می‌کنی ، دیوار پیازی ، پیچره و در کار بکناری و دست آخر ، سقف را روی آن قرار دهی که سر پناهی باشد .

« اینستا » از قصه‌هایی نام‌زدین بیشتر واقع‌گرایانه بودنتو اساس‌شان ، بر روابط واقعی و قابل لمس مردم با یکدیگر استوار شده بود . غیر از این ، محمود ، یک تجربه سوررئالیستیک در کتاب دارد به نام « چشم‌انداز » ، در این قصه علاوه بر ایجاد یک فضای سوررئالیستیک ، قصه نویسی از بیان طنز آمیزی برای تکمیل تجربه خود ، استفاده کرده است .

مرده شهری ، بجای اینکه از زیبایی « در کوفی » حرف زند ، به پیشنهاد مشاوران ، با مرگ ، شوخی می‌کند . شهری که تحرکاتش بر مفاصل گرفته شده مرده ، مرده ، از هر کارشادان‌های عاجزند ، مدتها برای سرگرمی تعریف می‌سازد و مراسم تشییع جنازه می‌کند . مدتها ، دائماً می‌میرد ، می‌میرد و مرده بازی می‌کند تا اینکه بالاخره ، یکی برایش می‌میرد . مرده ، همه دستیجا می‌شوند و از دفن او ، عاجز می‌مانند . پس از چندی مشاور بزرگه ، در میدان شهر از دراز می‌شود و شروع می‌کند به بزرگ شدن و بزرگ شدن و بزرگی ، که بر تراز مسجد رفته ، در انتظار انفجارش می‌ماند .

« محمود » بخاطر تجربیاتی که روی واقعیت و در واقع گرای دارد ، و بخاطر اینکه واقعیت خوب مشاهده در یک فضای سوررئالیستیک سبک‌های ، قدرت بیانش را به خواننده می‌نماید و موفق است .

هر حال ، « احمد محمود » را در کتاب « پسرک بومی » قصه نویسی آگاه ، مقتدر ، و موفق یاقیم و افلاچهار قصه از هفت قصه کتاب را ، شاهکار می‌خوانیم ، و اگر نه شاهکار ، قصه‌هایی که در ادبیات معاصر ، کمتر می‌توانیم نظائرشان را بیابیم . به جهت محتوای غنی و اجزای شان که از تعریف آشنا به زیر و بم‌های اجتناب و دردهای آن ، تراوش کرده ، ذهنی که فرم می‌آید (اگر چندان مردمی نویسی) و از برج عاج دنیا را نگاه نمی‌کند ، بلکه نظاره‌گری است در میان مردم ، به جهت جهانی‌بینی خاص نویسنده شان و به جهت تعالی‌ای که از نظر تکنیک‌دارا هستند . تعالی‌ای کدر ساختن ماهرانه و قابل‌لمس و زود آشنای شخصیت‌ها ، برداشت صحیح حادثه‌ها ، خلق روابط بجا و مناسب و بافت محکم قصه‌ها ، تجلی پیدا می‌کند .

آه چه می‌ماند ، تذکر این نکته است که در بررسی کتاب حاضر اول از همه به دلیل قاصر بودن این قلم ، و بعد به دلیل کم مجال ، حق‌های بسیاری از « قصه نویسی » بیابال شد که امیدوارم دیگران جبران کنند ، گرچه که می‌دانم آندتر در دستبندی‌ها و جبهه‌گیری‌ها ، درگیرند که مجال سرخرازانند ندارند .



مدلی...

به این ترتیب دو دختر برای این یک زندگی لارامت، یک سفید، و یک سیاه، تا همه چیز کامل باشد. اختلا برای این جمع سه نفر، میتوان ناد های بسیار تراشید و مطرح کرد، اما نگاه ساده به آن دلچسبتر بنظر میرسد، یک زندگی سه نفری خوشبخت. اما می بینیم این خوشبختی را فقط مرد دارد، و در چشمان و صورت دو دختر، هر دو، نگرانی و استهزام به چشم میخورد.

مرد این احساس را دارد که شدیدا به این دو عشق محتاج است. وقتی در قفس نهاتست، این امر را درمی یابد. و این ترتیب است که به جستجو میخیزد. جنسیتی او در کاربرد خانه فقط صورت نور ها و چهره های گذرناست، که بی نتیجه است. اما پیدا کردن دختر سفید، باز هم مشکل را حل نمی کند. و این مشکل تا آن حدناست که دخترها احساس میکنند بدون وجود دختر دیگر، تحمل وضع موجود، امکان ندارد.

به مرد پیشنهاد می کنند اتاقی و بر تخت آن دختر دیگر بخواهند، اما این کار بیشتر او را به سرافت می اندازد که به وجود آن دختر احتیاج هست، درست همانند مرد، و برای آنکه خوشبختی بین آنها کامل شود.

شاید دختر دیگر نیز چنین احساسی داشته باشد، که برای بازگشت به قفس، تلقین مرگ است. اما حتی مرد نیز، بیشترین خوشبختی را، در عالم خیال به دست

می آورد، هنگامی که در هواپسای دوستی و رفیق او دختر را با یکدیگر مجسم می کند. و از این کنار غسرق زویا، از ه فرانسو له. خوشحالی می شود. تمام آنچه در عالم واقع نیز میتوان اتفاق بیفتد.

و ادامه این خوشبختی، هنگامی است که در بازگشت به قفس، هر دو دختر ها را در آغوش می کند. در لحظه عشقنازی سه نفر، یقینا مرد، خوشبخت هست، اما می بینیم که دختر ها، حالت تشویش دارند، و این نکته نیز در دختر سیاه بیشتر چشم می خورد.

اما وقتی دختر سفید از او سؤال می کند بالاخره تصمیم داری چه کار کنی؟ مرد جواب می دهد که همگی به قلعه می ریم، و با خود رفت... آنچه تا این حد مورد علاقه و آرزوی دخترک بوده است. و فیلم با تصویر این سه نفر بر روی اسب تمام می شود. در آغاز نیز فیلم با تصویر مرد بر روی اسب، و اسب سواری های او شروع شد. باین ترتیب این سرنوشت بازمی توانست نتیجه ای ماجرا باشد. تنهایی مرد، اما هوارها پوارکار و پیشاز.

گذشته از هر معنا و مفهومی، در نشانی این فیلم، یک کار دیگر هم می توان کرد. و آن لذت بردن از زیبایی هاست.

لذت بردن از یک زندگی زیبا، زندگی در قفس. و آن سوزنی ها در مزاجه کار کردن، و نگریدن، از زندگی لذت بردن. و بالاخره، عشق.

زیلین

این بار آنچه از ماجرا های دو جنگ بین الملل مورد توجه یک فیلمساز قرار می گیرد، مسئله ای یک هوایی فضای موسوم به «زیلین» است، که هوایی بازمی توانست نتیجه ای ماجرا باشد. تنهایی مرد، اما هوارها پوارکار و پیشاز.

گذشته از هر معنا و مفهومی، در نشانی این فیلم، یک کار دیگر هم می توان کرد. و آن لذت بردن از زیبایی هاست.

لذت بردن از یک زندگی زیبا، زندگی در قفس. و آن سوزنی ها در مزاجه کار کردن، و نگریدن، از زندگی لذت بردن. و بالاخره، عشق.

نقدفیلم های هفته

به داخل آشنایی زیلین نیز می راند. به شخص رابط تماس میگیرد و اطلاع غلطی را که اتفاقا شنیده در اختیار او می گذارد.

به ناگهان تصمیم می گیرند برای پرواز آزمایشی او را سوار زیلین کنند. وقتی مأموریت واقعی زیلین این فیلم نشستن، و اگر دلشان خواست، اسکار می شود، هر دو جوان می بینند با بی سیم به لندن خبر بدهند. اما در این کار موفق نمی شود.



صحنه ای از زیلین

زیلین به راهش می رود جناب مرد جوان در محل موجود درساکنان فرد می آید، و افراد دوست به حمله میزنند. مرد جوان موفق میشود خود را به پاسگاه برساند، تا جرایم را به لندن خبر بدهد. اما در راه و خورد زخمی می شود.

متخصص، مستوفی مرد جوان، تلاوت چندانی با محیط داخل زیلین ندارد. اگر صحنه ها، ملو از حقه های پردی شاف، و دکور های ساخته شده است. بدون آنکه از چشم تماشاگر مخفی بماند.

خیابانی به لندن، صورت سیاه میدان و جویهای وسط آن نشان داده می شود، و در قطعه مجهول به آلمان نیز، دیده همین دکور را برای نشان دادن یک خیابان می بینیم.

وقتی به اینهمه موسیقی متن پیام را اضافه کنیم که اقتباسی نزدیک سیسه کار های «مکتوس روزا» است، باینکه صحنه ای که مرد جوان، متصدی بیم را نقل می رساند، و به دیگران اطلاع می دهد که او از زیلین پرت شده است، و علیرغم سوظنی که علیه او بوجوه آمده، این توضیح پذیرفته می شود. و غیره.

از شغف داستان فیلم، سه شغف شخصیت های فیلم می رسیم. مشکل شخصیت پدر جوان - و با شخصیت افسر آلمانی که حتی حاضر به فنا کردن جان خودش هم هست (و این جان در برابر حجت قول آسای زیلین، چندبر قدر می نماید!) - و از این نکته، سیسه

چشمان آفتابزده

چندیم چه هست... باین سرتیپ، در مقابل محیط و فضای تیره قسمت اول و سوم داستان - و در آغاز و پایان فیلم - قسمت وسطی باید از درخشندگی و نور خورشید پالانازی کافی برخوردار باشد...

اما از این نظر، فیلمساز موفقیتی ندارد، فضای خاکستری، حتی ایسین بار نیز بر رنگهای متنوع و زنده حاکم می شود.

● «میشل بوآرون» کارگردان فرانسوی - که با چند فیلم از بریت بارنو شهرت یافت - خود را در قالب طنز و فکاهی آگاه نشان داد، اما پس از مدتی افول کرد. بدون آنکه کار درخشانی ارائه داده باشد... حالا، او بدون آنکه جزء کارگردانان جوان، و یا موج نوی فرانسوی حساب آید، به کار فیلمسازی ادامه میدهد، و این کار خوب فیلم است.

اما چون کار از این حد در می گذرد، فیلم بهلقه دچار می شود، و خصوصاً در روابط پدر با پسر، و می بینیم که از این لحاظ، فیلم تا چه حد دچار جزئیات و مسایل خانوادگی در زمانهای مختلف می باشد؛ در گذشته - و در حال - در آینده. و حتی با رجعت به گذشته - ی آغاز فیلم، بر این امر تاکید می شود، که اینهمه، خود برارکنده گویی فیلم را موجب شده است.

«بوآرون» در کارش خوب، و آگاهی نسبی برابر، بدون آنکه از حد داستان فراسوی فراسوی رود، و اینهمه موجب می شود که داستان فیلم اوسطی، و فرماناتش یک بندی باشند. غیر از چند مورد استثناء، مثلا در روابط پدر با دختر - و در ساختن فضا و محیط گرفتار این مشکل است، که وقتی او در باز آفرینی فضا و محیط موفق است - مثلا در ابتدا، و در پایان فیلم - در داستان بردازی و بیشتر عوامل - موفقیت ندارد. و برعکس... وقتی بر قسمت وسط فیلم، داستان بردازی و شخصیت بردازی بهتر شده است، فیلم از زنده ساختن محیط و فضای روایی و درایی، که موجب جاننده های اصلی است، عاجز است...

باین ترتیب، میشل بوآرون بدون آنکه باسب فیلم خود نایل شده باشد، آثرا به فیلم برگردانده است. و در اینهمه شور و اشتیاق خاصی موندناشته، که در نتیجه تماشاگر را نیز از داستان و از خلق خود، دور، و گسل می کند. حتی موسیقی متن که فرانسوی له و در باز آفرینی روایی محیط، تاثیر قطعی نکرده است...

از «میشل بوآرون» مواجه هستیم که توجهیگر پایان دوری کار سازنده می بینیم اوست، و چه برین دیگر که فرمانان موران کشفها و احساس های

سرین قاجار. از یازسی

● سمنیه ۲۰ ژوئیه در تار «دور» در نیس بود، که جشنواره‌های جز در آنجا برگزار شد. و لارا به نظر خواننده، سیاه آمریکایی از ۱۰۰ نفر لایز بود، آنجنگه هرگز نامش او در فرانسه این چنین میشد.

این کسرت او در نیس نیز میتوانست مثل تمام کسرت‌های دیگر باشد، اگر از خبر بیماری که ناگهان او در پشت صحنه نودیم و نمدیدیم چگونه بوسیله نوازنده‌های هدایت و کمک می‌شود.

دوابع چند ساعت قبل از برنامه، «افیتزجرالد» تمام نخستین جاز، ناگهان در چشم راست خود احساس درد کرده و بینایی را بلافاصله از دست داده بود. پزشک متخصص در نیس «مورین یار» بلافاصله بر سر این او حاضر شده و «لیوز» کرده بود که او در یک بیمارستان بستری شود، و به یک استراحت کامل بپردازد.

اما او تصمیم گرفت طیرم این نوزاد به روی صحنه جلوی دوستانمان خود برود، او می‌توانست برنامه را بهم بزند، و همه منت را درک می‌کردند. اما بخاطر وجدان حرفه‌ای و نه بخاطر پول - او تصمیم گرفت که بگذرد دیگر نیز صدای رسا و صاف خود را به گوش علاقه‌مندان برساند. بخلاف این برنامه به یادبود دوست فقیدش، مرد بزرگ جاز، لویی آرمسترانگ نیز بود، که دو تصویر عظیم از این دو نفر، صحنه را زینت می‌کرد.

او فقط یک چیز درخواست کرد: «ایمان مگس‌ها» بدون تلاش، لطفاً. «بعضی آدمی این‌گونه نور نورافکن‌ها نیز نخلیل پیدا کرده، و نمایشگران، «افیتزجرالد» را دیدند که بوسیده‌های همکارانش تا جلوی بلندگو راه‌نمایی می‌شود. خط واضح سلب رنگ بر یک صحنه، مطلقاً را که از بیاباست در آنجا پدیداست، مشخص می‌کرد.

از او می‌خواند، یک پایلو او را همراهی می‌کند، و اینهمه زیر تک‌نمایی لویی آرمسترانگ انجام می‌گیرد، که می‌توانست منظره باشد. برنامه تمام می‌شود، و او با کمک دیگران به پشت صحنه می‌رود، در حالیکه حسرتی نیز از صورتش پیداست، اما بارقه‌های مویض و خوشحالی او چشم می‌خورد، خوشحالی از تشویق خارق‌العاده‌ای امانی نیس.

از دیگر نمی‌بند. از یک جریان خوبی در چشم راستش پنج می‌برد، که دنباله‌ای یک عمل جراحی سال گذشته در لویی آنجلس است.

پس از یک شب آرامش، بعد از ظهر بود، او با هواپیما به سایر پاریس می‌رود، در حالیکه جشنش را یک جنگ سیاه بزرگ پوشانده است، و مدیر برنامه‌هایش «لورین گرانس» «هرزه اوست.

او باید در پاریس نعت یک رشته آزمایشات پزشکی در بیمارستان آمریکایی فراد بگیرد. یک متخصص آمریکایی که در این هنگام در پاریس است، امیدوار است که او احتیاج به بستری شدن در بیمارستان پیدا نکند، به شرطی که حداقل تا ماه اکتبر به بیمارستان کامل بپردازد.

شبه ۲۰ ژوئیه او در هتل گلسنر است و روزهای بسیار آرامی را می‌گذراند. در این هتل او تا یک هفته دیگر خواهد ماند، و پس از آن به‌ویژه خود در «پورلی هیلز» کالیفرنیا می‌رود تا سیلابات بزرگ خود را افکند. اگر قرار به عمل جراحی باشد، این کار را در آمریکا انجام خواهد داد.

روحیه و وضوح خوب است، و برنامه‌های آرزویی و آفریقای او در سال ۱۹۷۱ طیفه حریف شده است. او حاضر به پذیرش هیچ روزنامه‌نگاری نیست.

او در میان ترتیب کسرت او در نیس، تا مدتی «وابع او با صحنه به‌صاف خواهد آمد.



افیتزجرالد به‌هنگام اجرای برنامه بینایی خود را از دست داده بود...

مثل اینکه در روز بود که من در نو کسرت آخر او در پاریس - ۱۹۷۰، در ساعت ۱۹:۰۰ و ۲۲:۰۰ شرکت داشتم. بیاد می‌آورم که چه فضای تپ‌الوئی در آنجا مستولی بود. مثل هر سال، «امانوئل جاز» با او و صدای ملاقات دوستانه او، او نیز هیچوقت این دیدار در پاریس را فراموش نمی‌کرد.

لورین گرانس مدیر برنامه‌های او، برای آنکه ما به‌شبه‌ترین آواز او برویم، موافقت کرده بود... یکریج ساعت قبل از کسرت، او با کارهای رسید، شامش را در اتاقی قسمت اول صرف کرد، و بین دو برنامه به‌استراحت پرداخت.

مطلق معمول و با گروه سه نفری، نامی فلافلان - فرانک دوروا - و اد لیگین همراه بود. قسمت اول، و وجه مشخصی چون کنت بیسی و ارکستر بزرگ او را داشت،

لباسی خوشبوخت و لیفته بر لب، با سیبل فلان نمکی پشت پلنگی فرار گرفت. صدای گف زنده‌ها صدا را اشغال کرده بود. پاریس او را فراموش نکرده بود، او افای کنت بیسی بود. دردی که بیش از ۲۲ سال است بجزاز حکومت می‌کند، با قلعه‌هایی که بسیار اجرا شده، مثل: One O'clock Jump، Peck a Bye Basini، و یا I'll Darling که در سال ۱۹۶۳ اجرا شده - و با

Peck a Bye Basini، که در این مورد، سولیتها، و وی فورتس، نادجانا - و بیسی همگی بر صحنه بودند، و عجیب نیست که آنجنگه دوک الیتکون گفته است او یک پیانست بسیار مورد تقلید باشد.

این افای آنجان گرمایی بوجود آورده که پس از یکساعت وقتی کنت بیسی تعلیم می‌کرد، و نوازندگان، آن موسیقی را رها می‌کردند، جمعیت به‌عشورای در می یافت که زمان شمس است. تا آنجا که من می‌دیدم هیچکس کسل نشده بود. مطلقاً، یکساعت در انتظار الا بنظر طولانی می‌آمد. اما نه این‌بار. نخستین بسیاری از نوازنده‌های مشهوری که مدت زمان زیادی با او در برنامه‌ها همراهی می‌کرد،

بعل آمد. زکات ایفان نشی، مردم را به‌جایایشان بازگرداند، و ارکستر بزرگ کنت بیسی نیز به‌صحنه بازگشت، چراغ گردن او خاموش شد و دستش به نغمه‌ی «The Blues» را گرم کرد.

چند لحظه بعد، الای بزرگ و تعلیم در میسان این کلمات ظاهر شد: «و اینست کسی که همه در انتظارش بودند، خانم لیز جردان». جمعیت با نام فوا شروع به گف زدند.

الی بیسی بلند سفیدی با حاشیه‌های طلا دوزی بین داشت، و مثل همیشه دستمالی به‌صورت گرفته بود. در دایره نور ایستاد، و در آنجا محسوس بود که از زمان آخرین نغمه‌ی پاریس لایز شده است. بنظر می‌آید که کاملاً سرحال است. اما من به‌دنبال صحبتی که با یکی از نزدیکان او انجام داده بودم، می‌مانستم که او نمی‌بایست به‌ظاهر مغرور باشد. او در این زمان نیز بیمار بود.

با استعجابی چون Sunny، Mas que nada، و یک مرد و یک زن، و روزهای شراب و گل سرخ، و با مانتا، او نیز ۲۵ ساله، یک لحظه از محسوس کردن ما باز نمی‌ماند. حرکات رقص او سبک و زینا بود، حتی دو لحظه‌ای که از مردم شکر می‌کرد. در اینجا، اکثر استمالی در دست فترده، چشمی نیمه‌باز، و دستش بر روی پیشانی داشت، آنجنگه ترقی می‌خواهد درده و رنجش را از خود براند. او قادر به‌محسوس کردن و با به‌خنده آوردن نمایش خود بود. برخی می‌توانست آوازهای سبک‌ها، و با ناسی سینتیا را به‌مان راحی سبک خودش اجرا کند، که آوازهای کلاسیک جاز را - اجرای «سلا» و «الی» او پس از لویی آرمسترانگه فراموش نشدنی است - او موفق شد از دایره‌ی محدود خود را به‌عشورای جهانی برساند، که البته در اینهمه آرمسترانگ نیز برانگیز بود.

در حالی‌که تالیف‌ر، «لا می‌توانست جلوی اشغالی گرم خود را از باز یافتن کنت بیسی در روی صحنه بگیرد، که برای همکاری یا او بازگشته بود.

و این آخرین برخورد آنها در تالار بدل بود. او، قبل از هر چیز یک زن نمایش است، و بجز بخاطر صحنه و مردم زده نمی‌کند. باید امیدوار باشیم که به‌میان ما بازگردد.

آخرین اخبار می‌گوید که او در پوستون در یک بیمارستان بستری شد، و پس از آن به ویکلی خود در پورتلند کالیفرنیا رفت، و امیدوار است که کارهای نمایش خود را در آغاز سال ۱۹۷۲ از سرگیرد.

لورین گرانس وضع سلامتی او را رضایتبخش اعلام کرده است.

تعقیب لیونگ تیاتر

LIVING THEATRE

لیونگ تیاتر، نیویورک، یکی از زنده ترین تاتر های پیشرو جهان، است. خواننده و مالکیت، اعلامیه‌ی کنایه‌ی مصائب و عدم نجاش خود را، و پرباب و نای صادر کرده. چند روز بعد، بنوی قاطع بر دوش می‌کند. آخرین حادثه‌ی ناگوار بقیه دو ماه زندان در برزیل و اخراج بی‌گناگان از جولیونیک Julian Beck ۶۶ ساله و همسرش جودیت مالینا Judith Malina ۶۶ ساله و همسرش با قلعه‌هایی که بسیار اجرا شده، مثل: One O'clock Jump، Peck a Bye Basini، و یا I'll Darling که در سال ۱۹۶۳ اجرا شده - و با

Peck a Bye Basini، که در این مورد، سولیتها، و وی فورتس، نادجانا - و بیسی همگی بر صحنه بودند، و عجیب نیست که آنجنگه دوک الیتکون گفته است او یک پیانست بسیار مورد تقلید باشد.

این افای آنجان گرمایی بوجود آورده که پس از یکساعت وقتی کنت بیسی تعلیم می‌کرد، و نوازندگان، آن موسیقی را رها می‌کردند، جمعیت به‌عشورای در می یافت که زمان شمس است. تا آنجا که من می‌دیدم هیچکس کسل نشده بود. مطلقاً، یکساعت در انتظار الا بنظر طولانی می‌آمد. اما نه این‌بار. نخستین بسیاری از نوازنده‌های مشهوری که مدت زمان زیادی با او در برنامه‌ها همراهی می‌کرد،

بعل آمد. زکات ایفان نشی، مردم را به‌جایایشان بازگرداند، و ارکستر بزرگ کنت بیسی نیز به‌صحنه بازگشت، چراغ گردن او خاموش شد و دستش به نغمه‌ی «The Blues» را گرم کرد.

چند لحظه بعد، الای بزرگ و تعلیم در میسان این کلمات ظاهر شد: «و اینست کسی که همه در انتظارش بودند، خانم لیز جردان». جمعیت با نام فوا شروع به گف زدند.

الی بیسی بلند سفیدی با حاشیه‌های طلا دوزی بین داشت، و مثل همیشه دستمالی به‌صورت گرفته بود. در دایره نور ایستاد، و در آنجا محسوس بود که از زمان آخرین نغمه‌ی پاریس لایز شده است. بنظر می‌آید که کاملاً سرحال است. اما من به‌دنبال صحبتی که با یکی از نزدیکان او انجام داده بودم، می‌مانستم که او نمی‌بایست به‌ظاهر مغرور باشد. او در این زمان نیز بیمار بود.

با استعجابی چون Sunny، Mas que nada، و یک مرد و یک زن، و روزهای شراب و گل سرخ، و با مانتا، او نیز ۲۵ ساله، یک لحظه از محسوس کردن ما باز نمی‌ماند. حرکات رقص او سبک و زینا بود، حتی دو لحظه‌ای که از مردم شکر می‌کرد. در اینجا، اکثر استمالی در دست فترده، چشمی نیمه‌باز، و دستش بر روی پیشانی داشت، آنجنگه ترقی می‌خواهد درده و رنجش را از خود براند. او قادر به‌محسوس کردن و با به‌خنده آوردن نمایش خود بود. برخی می‌توانست آوازهای سبک‌ها، و با ناسی سینتیا را به‌مان راحی سبک خودش اجرا کند، که آوازهای کلاسیک جاز را - اجرای «سلا» و «الی» او پس از لویی آرمسترانگه فراموش نشدنی است - او موفق شد از دایره‌ی محدود خود را به‌عشورای جهانی برساند، که البته در اینهمه آرمسترانگ نیز برانگیز بود.

در حالی‌که تالیف‌ر، «لا می‌توانست جلوی اشغالی گرم خود را از باز یافتن کنت بیسی در روی صحنه بگیرد، که برای همکاری یا او بازگشته بود.

و این آخرین برخورد آنها در تالار بدل بود. او، قبل از هر چیز یک زن نمایش است، و بجز بخاطر صحنه و مردم زده نمی‌کند. باید امیدوار باشیم که به‌میان ما بازگردد.

آخرین اخبار می‌گوید که او در پوستون در یک بیمارستان بستری شد، و پس از آن به ویکلی خود در پورتلند کالیفرنیا رفت، و امیدوار است که کارهای نمایش خود را در آغاز سال ۱۹۷۲ از سرگیرد.

لورین گرانس وضع سلامتی او را رضایتبخش اعلام کرده است.

و بندرنگه گروه نست راست T.F.P. است، خواننده و مالکیت، اعلامیه‌ی کنایه‌ی مصائب و عدم نجاش خود را، و پرباب و نای صادر کرده. چند روز بعد، بنوی قاطع بر دوش می‌کند. آخرین حادثه‌ی ناگوار بقیه دو ماه زندان در برزیل و اخراج بی‌گناگان از جولیونیک Julian Beck ۶۶ ساله و همسرش جودیت مالینا Judith Malina ۶۶ ساله و همسرش با قلعه‌هایی که بسیار اجرا شده، مثل: One O'clock Jump، Peck a Bye Basini، و یا I'll Darling که در سال ۱۹۶۳ اجرا شده - و با

Peck a Bye Basini، که در این مورد، سولیتها، و وی فورتس، نادجانا - و بیسی همگی بر صحنه بودند، و عجیب نیست که آنجنگه دوک الیتکون گفته است او یک پیانست بسیار مورد تقلید باشد.

این افای آنجان گرمایی بوجود آورده که پس از یکساعت وقتی کنت بیسی تعلیم می‌کرد، و نوازندگان، آن موسیقی را رها می‌کردند، جمعیت به‌عشورای در می یافت که زمان شمس است. تا آنجا که من می‌دیدم هیچکس کسل نشده بود. مطلقاً، یکساعت در انتظار الا بنظر طولانی می‌آمد. اما نه این‌بار. نخستین بسیاری از نوازنده‌های مشهوری که مدت زمان زیادی با او در برنامه‌ها همراهی می‌کرد،

بعل آمد. زکات ایفان نشی، مردم را به‌جایایشان بازگرداند، و ارکستر بزرگ کنت بیسی نیز به‌صحنه بازگشت، چراغ گردن او خاموش شد و دستش به نغمه‌ی «The Blues» را گرم کرد.

چند لحظه بعد، الای بزرگ و تعلیم در میسان این کلمات ظاهر شد: «و اینست کسی که همه در انتظارش بودند، خانم لیز جردان». جمعیت با نام فوا شروع به گف زدند.

الی بیسی بلند سفیدی با حاشیه‌های طلا دوزی بین داشت، و مثل همیشه دستمالی به‌صورت گرفته بود. در دایره نور ایستاد، و در آنجا محسوس بود که از زمان آخرین نغمه‌ی پاریس لایز شده است. بنظر می‌آید که کاملاً سرحال است. اما من به‌دنبال صحبتی که با یکی از نزدیکان او انجام داده بودم، می‌مانستم که او نمی‌بایست به‌ظاهر مغرور باشد. او در این زمان نیز بیمار بود.

با استعجابی چون Sunny، Mas que nada، و یک مرد و یک زن، و روزهای شراب و گل سرخ، و با مانتا، او نیز ۲۵ ساله، یک لحظه از محسوس کردن ما باز نمی‌ماند. حرکات رقص او سبک و زینا بود، حتی دو لحظه‌ای که از مردم شکر می‌کرد. در اینجا، اکثر استمالی در دست فترده، چشمی نیمه‌باز، و دستش بر روی پیشانی داشت، آنجنگه ترقی می‌خواهد درده و رنجش را از خود براند. او قادر به‌محسوس کردن و با به‌خنده آوردن نمایش خود بود. برخی می‌توانست آوازهای سبک‌ها، و با ناسی سینتیا را به‌مان راحی سبک خودش اجرا کند، که آوازهای کلاسیک جاز را - اجرای «سلا» و «الی» او پس از لویی آرمسترانگه فراموش نشدنی است - او موفق شد از دایره‌ی محدود خود را به‌عشورای جهانی برساند، که البته در اینهمه آرمسترانگ نیز برانگیز بود.

در حالی‌که تالیف‌ر، «لا می‌توانست جلوی اشغالی گرم خود را از باز یافتن کنت بیسی در روی صحنه بگیرد، که برای همکاری یا او بازگشته بود.

و این آخرین برخورد آنها در تالار بدل بود. او، قبل از هر چیز یک زن نمایش است، و بجز بخاطر صحنه و مردم زده نمی‌کند. باید امیدوار باشیم که به‌میان ما بازگردد.

آخرین اخبار می‌گوید که او در پوستون در یک بیمارستان بستری شد، و پس از آن به ویکلی خود در پورتلند کالیفرنیا رفت، و امیدوار است که کارهای نمایش خود را در آغاز سال ۱۹۷۲ از سرگیرد.

لورین گرانس وضع سلامتی او را رضایتبخش اعلام کرده است.





آزبورن «بی‌خشم»

ترجمه: محمدعلی صفریان آبادان

آینه در زیر می‌آید، ترجمه نوشته‌است از هفته‌نامه «گاردن» و حاصل گفت و شنودی که اخیراً - تری کلن - با جان آزبورن - انگلیس نویسنده نام‌آور و معاصر انگلیس - داشته است.

آزبورن و را با اثر نخستین و معروفش «با خشم بیاد آر» شناختیم و فیلسی که بر اسلن این اثر ساخته شد و در ایران به نمایش درآمد. «با خشم بیاد آر» با آقای کریگ اسمی به فارسی برگردانده است.

پدر بزرگ آقای جان آزبورن از تیره‌ی ماری - میخانه‌ای داشت بنام «بن کائن» که در بربری - مستعمراتین این ذ فیلتر - واقع بود. آزبورن می‌گوید که به روزگار و انواریه که میخانه‌ی شک و آرزوهای بود با کالسه‌های نیک‌انته‌ای که هواره جلوی آن مقد کشیده بودند و ماری لوید هم هر پنج دقیقه یکبار به آن سر میزد.

گفت: این همان پدر بزرگ‌نویس که گویا سرسری داشته است با...
 - با ماری لوید، درست است، و حقیقت داشت؟
 - راستش اینست، میدانم، این یک افسانه‌ی خانوادگی است.
 این از یک نوع مایه‌ی تاریخی در پدر بزرگ حکایت میکند؟
 - خوب، خیلی احتمال دارم (میخندد)... هر حال این تنها می‌نویس تاریخی است که من داشته‌ام.
 از زمان و با خشم بیاد آر - که پانزده سال پیش به سخته آمد - آزبورن یک وارثه‌ی تاریخی، دو فیلسانه و ده نایشنامه‌ی تازه نوشته است یکی از آنها «هنر در استرماد» باخلاق‌دوستی بهترین نایشنامه‌ی انگلیسی در پانزدهمین آفرین بوده است. در این هفته هم نایشنامه‌ی تازه‌ای از او در «روسان کورت» به اجرا درآمد و به‌زیر این می‌

توان گفت که او کلی کار کرده است. در کانالوگ موسیقی بریتانیا چهار سفته به او اختصاص یافته است؛ دنبال مطالبی درباره‌ی جان آزبورن پیشین، مردی و دوستدار حقیقت که سال ۱۶۵۹ کتابی در رد عشق‌هایالی نوشته و همچنین درباره‌ی استف جان آزبورن که سال ۱۸۵۶ شرحی کشف پیرامون پختی از جودش کرد. اما، آزبورن، از خود، بیان حد که اکنون درباره‌ی من نویسد، نوشته است. شاید از این رو که در اشعار انتقادی فاضله‌ای که هواره اشتراک می‌یابد - و به علی‌الغلب در ادبیتیر و پیرامون سبایلی مشخصی تحلیل و توضیح می‌شود، سبایلی از قبیل تمداد اشعارات می‌یابد - و به علی‌الغلب در «با خشم بیاد آر» ۵۰ شماره و در «سرگرم‌ساز» ۳۳ شماره بکار رفته است.

دسالی پیش، آزبورن، در نایشنامه‌ی خطاب به هم میهنانش نوشته است: «لنت برنو، انگلستان - ملایه، اغلب هم گفته‌است که روزنامه نویسان دروغگویی هستند، منکی به نرمدی نا استوار فریب، یا عارثی به همین مفهوم. اما خود او، چندان زحمت بنظر نمی‌آید. سزای خوار است و در شیفت تاریخی - که بنودت بر آنها حرکت می‌جوید - اغلب در گوشه‌های خاموش می‌ایستد. بیاد دارم

یکبار او را در شیفت ماهاری که در فوهی «رویان کورت» ترتیب یافته بود، دیدم که به تهائی می‌گفت و زمانی باقم و فوره مادیوس فورده هم با خود داشت.

آزبورن در ورزش صاحب‌ها تردید دارد و مشکوک است که حتی با ایمان راستین هم بتوان در گفت و شنود ها به حقیقت نزدیک شد، و حق هم با او است. آزبورن خجول هم هست. در دیداری که اخیراً در خانه‌اش در چلری داشتیم، ابتدا منی در گوشه و کنار اطراف نشین زرگی برده زدید و بهم نگاه کردیم، و بعد، به فاضله‌ای که پیش از آن امکان نداشت، دور از هم نشستیم. طرحی بنام دان از ۶۶ کاراکتری که نام برده اما هرگز در «با خشم بیاد آر» وارد شده نکرده است. به موضوع ۵۵ شماره، در یک نایشنامه‌ی او و ۵۳ شماره، در نایشنامه‌ی دیگرش اشاره کردیم اما وقت که پدر بزرگش تا بیروز صد ساله میشد و بعد، از پندش که سخت به او مهر می‌وزند - حرف زد.

بیاد می‌آورد مواقعی را که در انتظار پدرش بیرون خانه‌ها برده میزد و اینکه هیچ معذب نبود، و از پوهای فریبنده و احساس سرخوشی که درون آنها جریان داشت خوشش می‌آمد. پدرش قاشق نعلبازی بوده، در جوانی وحوالی جنگ جهانی اول، طرحی از او در مسابقه‌ی نضای یک روزنامه برنده می‌شود. چارلمش سفری در نایشنامه‌ی جوانی بوده است، اما در این سفر، در تریکی خلیج و سسکی، به تنگی نفس دچار میشد و ناچار شش‌هایش در بیمارستان لیسون ستریش می‌گذاشت.

و بعد به وطن بازش می‌گرداند. هرینه بیامرستان ۲۰۰۰ دلار می‌شود که خانواده، وحشت فراموش میکند و می‌ترسد، اما چون هرگز امکان پرداخت آن را نمی‌یابد، تا آخر عمر مورد لعن و لعن قرار می‌گیرد. عاقبت هم در سی و نه سالگی برای بیماری سل، می‌میرد. خواهر بزرگتر آزبورن هم در اثر همین بیماری جان می‌بازد و خانماندادش که چند نفر دیگر از اعضای خانواده باها می‌بارد از بین می‌رود یا به‌لش آلوده یا مهاجرت میکند و سر به نیست می‌شوند.

خود او هم در نوجوانی، می‌بازد. هفته‌های چهاربار، برای مایلیات نیشنامه‌ی بیامرستان، «برامتون» - که در چندند قنصی خانه‌ی فیش‌هایش بوده است - مهاجرت کند و با پیش از بست سالگی، برای بیامری این بی ناراحتی فلسفی که روزگاری به آن دچار بوده، از بسا درآید.

مدتی برای ادامه‌ی تحصیل، به دبیرستان مزخرفی در «بازناتیل» و فیلد می‌شود، اما روزی هم مدیر مدرسه (تا حالا آزبورن برایشی در مین جا گفته بود و در هر موردی می‌ولایت می‌داد و او گمان می‌کند که این روزها، مطوعات، بخلاق گذشته، چندان بد نیستند. انگار که جوش‌هایش در برابر بی‌سندمداران گذشته‌اند، برای او.

آزبورن می‌گوید: درباره‌ی آن رساله‌ی «لنت برنو، انگلستان، کسی

- من همیشه به روزنامه‌نگاری علاقه داشته‌ام (مکت) ماطولر که می‌داند.

با هفته‌ای ۵۵ شیلینگ در نثریات و گس ورلد، «میلر» و «بالاخره» در «نرسی ورلد» - که با پنجاه سروز کار داشت، نه کارخانه‌ها و غیر از او همه‌ی کارکنانش زن بودند - بکسار می‌راند.

بنا بر این، چرا به مثبت الهی امکان داشته که حالا خبرنگار روزنامه‌های باشد؟ - چنین گمان می‌کند، البته اگر به آن دلچسپی پیدا می‌کرد، اما حتی آن روزها هم آن را حرفه‌ی وحشتناکی می‌دانست.

حان روزها، در «نورت هم» به آموتخن رقص می‌راند، در سبک آموزشگاه رقص فن بیان و تأثیر زنی که آموزشگاه را اداره می‌کند، و البته اگر لسل هواره، می‌داند، مرتب به تالارهای سخنرانی می‌رفت، با برای انجام کاری در دست معاون مسئول سخته، یا تدریس تأثیر به کودکان، یا حسراه کروهی که به استان های مختلف سفر می‌کرد و در «هاکس» و «وودگرین» و «پرتزویس» و «چلری امپیر» به اجرای نمایش می‌پرداخت. هفته‌های هفت لیره درآمد داشته که تروت کلای بوده است.

س از هفت سال دبیری و کار می‌کناری، سرانجام، با خشم بیاد آر می‌نویسد: «نو برندی اول آن را در انتهای برانزاد» مورکم و جالی که آفته‌ها در نمایش بازی می‌کرد، در آخرین برده را در خانه‌ای قابسی در «چلری».

رویان کورت، نایشنامه را از او می‌برد و با هفته‌ای نوازه لیسرد به عنوان بازیگر و کسی شیلینگ دیگر هم برای خواندن نایشنامه‌ای که دیگران ارائه می‌داند، دستنمایش می‌کند.

برای نویسندگان دائر بنامعارف، ششم تا ۱۹۵۶، روزی هرحه در تاریخ منتشر است. آیا این روز برای آزبورن هم یک چنین برجستگی دارد؟

می‌گوید که این روز اولاً زاده‌ی پدرش بوده است، ثانیاً رجب صادق روزی بوده است که جنگ جهانی دوم پایان می‌رسد، و ستم آخر، در آن روز، «با خشم بیاد آر» و برای نخستین بار، به سخته می‌آید. آزبورن می‌داند که چرا مردم این نایشنامه را با تاریخ اجرای آن بیاد می‌آورند - انگار که خشم بوده است.

آن روزها، از اینکه مطبوعات مردم او را «جوان خشکی» می‌نامند، عصبانی نیست؛ «می‌گویند که واقع کسی هم از آن استقبال می‌کند» (تا حالا آزبورن برایشی در مین جا گفته بود و در هر موردی می‌ولایت می‌داد و او گمان می‌کند که این روزها، مطوعات، بخلاق گذشته، چندان بد نیستند. انگار که جوش‌هایش در برابر بی‌سندمداران گذشته‌اند، برای او.

آزبورن می‌گوید: درباره‌ی آن رساله‌ی «لنت برنو، انگلستان، کسی

نوشد و تا جایی هم سر و صدا، شاید غلبت که متضامه از جنوب فرامه فرستاده شده بود، و انگار از جانب یک تبعیدی خلاص. حال آنکه به آنجا رفته بود که نظارتش برنگراند، ماطولر که ممکن بود خیلی ساده اسکان لنت برنو باشد.

و اما درباره‌ی منتقدان چمی‌گوید: چرا همیشه آتش و گورگه به سرشان می‌زد؟ هیچوقت انتقار نیتانده که حتی سنی از آنها محق باشد؟ هیچگاه ظرات بعضی‌هاشان ارزش توجه نداشت است؟ درباره‌ی آن زمان که سال ۱۹۶۶، اعلام نامه‌ی به مطبوعات ملی، به منتقدان علم جنگ تن به تن داد چه نظری دارد؟

می‌گوید: بیشتر یک ادای توحالی بود (و مدتی صحنه) - در حقیقت می‌خواست است کسی مغلکشان بنهد. سرسیر گذشتن با منتقدان برایش کلی نایشنامه‌ی تازه است اما طاعار آنها بی‌شاز (از کارهای تأثیر ملی نیست) که ترجیح می‌دهد بجای دیدن آنها در خانه بماند و با سگش حرف زند.

عنوان نایشنامه‌ی تازه‌ی آزبورن «فرب سوئر» است اما مایل نیست فعلاً درباره‌ی آن حرف زند. احتمالاً در زمان آینده، اقتضای او از نایشنامه‌ی «نوا گابل» هم پرور سخته می‌آید. همچنین نوازه سال است که می‌خواند نایشنامه‌ی درباره‌ی «یهودا، بنویس» و «بالاخره روزی هم آن را خواهد نوشت زیرا که هواره شیفته‌ی مسامین حیات و انسان بود است.

چرا خیانت؟
 - برای اینکه احساس خیانت و ناروایی است که در زندگی می‌گذرد و بخشی از انصاف با آن برقرار داشته‌ام.

«ناروخورس» یا «نارو زن»؟
 - هر دو، هر دو.
 ناروهای کوچک یا بزرگ؟
 - من با نظری می‌آورم که عنوان رمان و فوره مادیوس فورده که چندی پیش آزبورن می‌خواند، «سراخوب» بود و آن مردی شریف نویسنه زنی عصبی حیات می‌دید.

مواظبت می‌کنی زن؟
 - «راشتش نمی‌توانم، اما جزو می‌توانم، ولی به‌طور جداگانه نشا را نیشنامه»
 خیانت کم و بیش، اجتناب‌ناپذیر بوده است؟ و ما می‌دیم به‌دیگر، ناروهای جزئی تو درم؟
 - «من خیال نمی‌کنم اجتناب‌ناپذیر نباشد، به گمان من اجتناب‌ناپذیر است»
 اما انتقام حبیبت است، مگر؟
 - «خلی»
 هیچگاه از کسی انتقام گرفته است؟
 - «بشود شخصی (میخندد) اما با آن بازی کردم»
 مثلا انتقام گرفتن از منتقدان؟
 - «آه، در آن حد، البته... خوب یادم هست که روزی دو تونسی

به‌همین جهت، می‌آنکه بنخوب‌آید و به‌لحن محاوره‌ی عادی می‌گوید که تأثیر ملی با آن جنبه‌ای تأثیر تجاری‌اش سفتار، لاهره و کافشاری - یک موزی بود و هم نیست - بکنوع از خود را می‌بویند و خوشحالی است.

اما راستی چنین است؟ ای هیچ تردیدی؟

می‌گوید: به، یقیناً و آنها خیال می‌کنند که بهترین مدرسه تأثیر در دنیا را هم اداره می‌کنند.

بنظر شما، خیال خوب، هم نیست؟ اما آزبورن همه‌ی آنها را به سبزی نمیرسد و معتقد است که، تا این، اینده‌های زیادی دارد، مثل ایفای نقش عهلت بوسیله‌ی یک زن، اما آینده‌های از این‌جست، مدتها پیش‌تاز هم می‌بارند.

آزبورن به دور و کلک‌های تاریخی هم اشاره می‌کند و می‌گوید نایشنامه‌های هت که باید در اینستان گرفت، مثل نایشنامه‌ی تاریخی، اندی و اره‌سول و (از کارهای تأثیر ملی نیست) که ترجیح می‌دهد بجای دیدن آنها در خانه بماند و با سگش حرف زند.

عنوان نایشنامه‌ی تازه‌ی آزبورن «فرب سوئر» است اما مایل نیست فعلاً درباره‌ی آن حرف زند. احتمالاً در زمان آینده، اقتضای او از نایشنامه‌ی «نوا گابل» هم پرور سخته می‌آید. همچنین نوازه سال است که می‌خواند نایشنامه‌ی درباره‌ی «یهودا، بنویس» و «بالاخره روزی هم آن را خواهد نوشت زیرا که هواره شیفته‌ی مسامین حیات و انسان بود است.

چرا خیانت؟
 - برای اینکه احساس خیانت و ناروایی است که در زندگی می‌گذرد و بخشی از انصاف با آن برقرار داشته‌ام.

«ناروخورس» یا «نارو زن»؟
 - هر دو، هر دو.
 ناروهای کوچک یا بزرگ؟
 - من با نظری می‌آورم که عنوان رمان و فوره مادیوس فورده که چندی پیش آزبورن می‌خواند، «سراخوب» بود و آن مردی شریف نویسنه زنی عصبی حیات می‌دید.

مواظبت می‌کنی زن؟
 - «راشتش نمی‌توانم، اما جزو می‌توانم، ولی به‌طور جداگانه نشا را نیشنامه»
 خیانت کم و بیش، اجتناب‌ناپذیر بوده است؟ و ما می‌دیم به‌دیگر، ناروهای جزئی تو درم؟
 - «من خیال نمی‌کنم اجتناب‌ناپذیر نباشد، به گمان من اجتناب‌ناپذیر است»
 اما انتقام حبیبت است، مگر؟
 - «خلی»
 هیچگاه از کسی انتقام گرفته است؟
 - «بشود شخصی (میخندد) اما با آن بازی کردم»
 مثلا انتقام گرفتن از منتقدان؟
 - «آه، در آن حد، البته... خوب یادم هست که روزی دو تونسی

● وقتی آفتاب برآمد ، من در پشت رستم بودم . کوهی مقدس ، پشت استخر نابود شده ، که دره‌سینه پر رنگه‌های سودی‌اش ، آرامگاه‌های داریوش ، و کورشی ، و اردشیر ، و داریوش دوم کشته شده است ؛ شکست جایی برای هرزمانی طلوع ، اوچ آزمونده‌اشکلم می‌داده که از دوازده ساعت پیش در چهار ماهی جنوب ، در تحت چشمه آغاز شده بود . اورگاست پیترورگ ، نخستین شهر می همگای مرکزین‌المللی‌شهری‌تاریخی که یکسال در پارس رویش کار شده بود .

در دامنه‌ی و پشته کوه ، ماهه کاری در امتداد کوره راهی که اندک پیشتر ، شاهان و قهرمانان لگدش کرده بودند ، بسوی چراگاه می‌رفت . از چندین کمرگاه ، خدایان ، متون اوستای مقدس را به زبان سحرآمیز قدیم زرتشت ، با سرود و سرایش می خواندند .

همچنانکه نور جلگه را فرا گرفته ، یک گله بز که زنگوله هایشان با آهنگ موزون مراسم ، از کوه جلینگ جلینگ می‌کرد ، از سراسر صحنه گذشتند ، و پیش پشی نشدند ، اما دلخواه و مقرون به نمایش . شاه در آتکده سوخته بود ، پروته رها شده بود ، سالاامس جنگید و شکست خورد ، و در جلگی پاریسان ، روز بار دیگر آغاز شد ، همچنانکه قرن ها ، می‌نویسی ، شده بود .

اورگاست ، ایراندیم ، نمائندگی ، تشریفات و پریمی تاریخی است - بارته هایش در استوره ، تاریخ ، صحنه های اجرای خود نمایش ، تاریخی بروک با طبیعت ارتباط تاریخی ، و جستجوی هایش به صورت آنچه پیگیرها ، سناها ، و روشایی‌ها ، وقتیکه پیش روی نمائشگری دید می‌شود ، می‌تواند انجام دهند ، آگاهی او از موسیقی هم‌زمان با تاثیرات فضاییش ، و الحاق آزادگشاد و آهنگ همچنین فکر می‌کنیم تجربه‌اش از تجربه‌ی ایرانی ، عیناً گیرنده و موثر است ، حتی هنگامی که هیچ کلمه‌ای اندرک نشود . اورگاست بزبان های که برای نمائشگراش ناشناخته بود (اورگاست و زبان اوستایی) و زبان های کهنه اندک شناخته (یونانی و لاطین قدیم) بازی می‌شد .

برای شرکت در بخش اول از میان دروازه ها و کاخ ها می‌گذریم . از صحر سنگلاخی ناهمواری ، بانورخیره کننده ، طرف آرامگاه اردشیر سوم بالامی‌رویم . مکشی عظیم و کشنده ، کنده شده در کوه پشت تخت جشید ، که سه جانب و کف پوشنده از خرازی معمولی اش به کوه ، و طرف چهارم آن به طرف جلگی زرنگ گنوده می‌شود .

باز بگردان قبالا روی سکوی برهنه‌ی تاریک آماده شده‌اند . در اطراف پست می‌ایستیم . در ارتفاع بالای سرمان ، پروته به پرنگه زنجیر شده ، آهنگی سوفاخانه از همسو به ترم درمی‌آید . صدای زنبوس ، هورمزد ، به فسارسی باستان ، از آسمان ها نشین می‌افتد . زمین از زرفضای مفاربه پاسخ می‌گوید . روشیاش ، تشخیص یافته ، نیرخ برابر آسمان گرفته ، فریاد استغاثه‌ای برمی‌

انگلیس جهانی پنجمین جشن هنریشوار تخت جمشید

اُرگاست

از : آندرو - پورتو

آورد . پروته آتش را برای اسبان می فرستد ، و کوبی ، و از آتش کند از بالا نازل می‌گردد . آتش آراش‌هاورامزدا ، کنار مجسمه‌ی اردشیر ، تا اسان درناقتش کند . اما اسبان ، به اعتراف پروته در نمایش آیدیلک دیدیش می‌بارد ، موجودی باکامل است ... آتش در آن واحد ، احساس است و نیروی برای نابودی ، کروکون ، پادشاه پیشروی می‌کند ، و جستجوگر او ، قدرت آتش را می‌یابد ، و به نیروی پادشاهی اختصاص می‌دهد . بندر سترگ ازپیش که ممکن است او را محلول کند ، می‌ترسد . پسر اول کروکون کشته شده ، ماندر - روح عمیکن و دیوانه‌ی انبوه افتاد - تا آخر نمایش او را تعجب می‌کند ، پسر دومار و سوگیس ، که در مراهروی زندانی و زرنگ شده ، پیش رانده می‌شود تا منطق او را دنبال کند . پروته زخمت حیوانی ، سوگیس ، سرایش و تابتن ، ها را منسک می‌کند ؛ O'dins nither در مراسم کروکون ، که از نوبه دیوانگی کشانیده شده ، همیشه راستگار و دانیل کتواضن‌ترین



را به بازیگران آموخت . قسمت های از پروته به روال سرایش با مسوت های باز و خواندن عبارت یونانی - oedee - aster چنانکه گویی از قلبی گنوده برمی‌آید ، دلگه می‌شود . اما بیشترین قسمت اورگاست ، به زبانی دراماتیک که مطوق تهبویزاشیر است ، اجرا می‌شود . تلاشی برای یافتن راهی که سوت از مستقیم ترین راه ، فکر را فاش کند ، و سناها را معاهیم همچان آور و دراماتیک را برساند . هرچند شنودگان معانی درست کلمات را ندانند .

هیوز و سبروک کارشان را در انگلستان شروع کردند ، طرحی نوشته شده بود ، و شاعر به آزمونی در اسوات جهایی بست زد ، اسواتی که در آنها هریشگان بین‌المللی واژه های مفارش شده‌ای را ، بیشتر به خاطر مفهوم تا تلفظشان ، به فصاحت می‌خوانند ؛ از واژگی و قتل ، و هنرپیشی زاپنی ، صدایی برمی‌آورد ، که در آن است قابل به سرحاقت قابل تشخیص بوده ، گرچه کلمه‌ی اصلی نبود .

تمام افراد خانواده‌ی خود را می‌کند ، وقتی در پرتو عقل حائل سرچا می‌آید ، خود را کور می‌کند . فورورگ و مظهر شعور اسانی و انودوم می‌شود ، که یکباره بی‌حلیسی مهران یا درنسخه می‌گردند . فورورگ ، سوگیس را به کور کردن پند - که او باید بکشیش - ترغیب می‌کند . اما و این همانجایی است که اورگاست از اساطیر جنایت آمیز اعراق حامل می‌کند - جوان می‌تواند گور کردن پند را به انجام برساند . کروکون به دیون شب فرو می‌آید ، سکو به تالیگی می‌گراند ، اما آتش از پایین شعله می‌کشد ، و پنداز سکونی ، مانوودرا کنار بازیگران هیوز نشسته با رو به جلگی پایین ایستاده ، احساس می‌کنیم . تشریفات دینی اورگاست ، مهم از اوستاست ، به زبان زرتشتی متشکل از مسوهای مترنم ، قطع سریع ناگهانی با انگلیسی ، صاف ، قرارونده ، منتهی به وقته‌ای حترامی . که کسی نمیتوانست به آن صحبت کند ، اما خام همین‌جهد ، با تعین و تریب تلفظ و شاه‌هایی ، آن

بروک میگوید : نمایش هنگامی وجود دارد ، که بازی شود ، و زندگی ندارد ، چراپنکه بازیگران و تماشاچیان با هم آمادگی آورا داشته باشند . خواندن اورگاست با صدای بلند ، آزمونی مسیح و نفت انگیز را برای من ثابت کرد ، با تلفظ و ادای مطور ، من توانسته بیشتر با احساس ، تا باقل ، بههمراه آن بازی کشادگی و توانایی ، چوندرایه و درست این بود : مرگ . قدا کردن طریقت عادی گفتاری (دست کم برای یک قسمت از تماشاچیان چند زبانی) به منظور دست یافتن به آزادی و کشادگی تازه ، و نوعی راه‌ی

و مستقیماً ، یکی از هدف های تحقیق بود . هدف دیگر ، تاثیر این رابطه بر اجرای بازیگران جهانی ، بنون زبانی عمومی ، و بازی کردن آن برای‌مانگوبه تماشاگران بود . کشف واگشما و آنها ، کشف تشریفات پاسخ ها به چهار زبان ، باشند ، و تحرکی مبتنی بر تاتروموسیقی هر موسیقیدانی لذت اسیر کشنده اورگاست را فوراً درخواهند یافت . اما زبان ، تنها یک عنصر این ترکیب تاریخی تازه و درخشان بود .

و هم اینکه الگوی سوتی آن زبان ها خیلی کامشت ، و مستقیماً ، افکار یا حالاتی از احساس را وصف می‌کرد . بعنوان یک مترجم اپرا ، اخیراً من به ربط و وصل صدا و مفهوم علاقمند شدم ، نیز به یافتن کلماتی که مناسب باشند ، و تحرکی مبتنی بر تاتروموسیقی هر موسیقیدانی لذت اسیر کشنده اورگاست را فوراً درخواهند یافت . اما زبان ، تنها یک عنصر این ترکیب تاریخی تازه و درخشان بود .



صحنه‌ای از اورگاست (قسمت دوم) نقش رستم

از چنان پژوهشی اورگاست زاده شد . ظهوری در اصل از زبان انگلیسی ، اما یک انگلیسی دلخواه نمایشی ، که مسوهایش صاف و صحیح ، دیون شب می‌خوانند ، یا چون ماد سنان که بر فراز درام در کار بازیگری است ، می‌رخزند . مسدا ها ، فاعموار و ناهسانند gheat یعنی آتش - درحالیکه غور orghast معنای خورشید را دارد - رنج میشود dagen ، که شریعی نخستین حرف خود را حاصل کرده ، پس میتواند به ناله ادا شود corda زمین - حال است - lada پسر - palom کوزل - جگر گشته است - narga جج - lugh یعنی چراغ ، و ghta lugh یعنی ستاره .

باین تریب بر روی کاغذ میتوان یک اورگاست کوچک ابتدایی حاصل کرد : Datta ma lada lugh پس چراغبرانه ، و پسر که پاریسان‌ممکست متکلمتر به آن دست یابند . اما منظور یادگر فنن زبان نیست . قصد اینست که تماشاگران بطور ناخود آگاه واکنش نشان دهند ، نه اینکه خود را به چنگ ممسا ها سیارند - هیوز تنبیه از موسیقی پیش کشید ، که قرن ها مدیون شده بود ، تا اینکه تمام ظام سازی ها ، و زوایید آن زایل شد ، و تنها اسول آن باقی ماند .

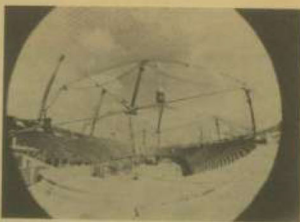
نگاه برداشته‌ی من به بعضی صحنات دستنوشته غیر مجاز بود ، و فقط سراز اینکه یک تکه را چندین بار دیده بودم ، مورد قبول واقع شد . « طرح » آنچه‌یکه مختصراً اشاره شد ، احتیاجی به نزدی ادبیانه‌ی شفاهی نداشت . این معنای کلمات روی صحنه است که اهمیت دارد ؛ بلکه مفهوم اسوات در زمینه‌ی نمایش دراماتیک ، مهم است . وقتی فورورگ روی کوزل ناله میکند ، یا در قسمت دوم ، وقتی ژاژین از نور می‌خوانند ، معاهیم ، به ترجمه نیازی ندارند .

یکسال قبل از بازیهای المپیک ۱۹۷۲

مونیخ روز به آغاز بازیهای تابستانی المپیک در عالم در کاتینول باورپذیر اجتماع می کنند و بسیاری ورزشی و مدالهای طلا، نقره و برنز مبارزه می کنند. هنوز عرصه ی زرگری ساختن آلمان غربی زمینهای المپیک، کارهای زیادی دارد، اما تاکنون کار بدون توقف پیش رفته و دلیلی ندارد که مقامات مسئول نگران این ساختمان باشند. مونیخ تا یکسال دیگر برای ورود مهمانان و ورزشکاران بازیهای المپیک کاملاً آماده خواهد شد.



ایون ایوا یکی از مشهورترین هیپنوتیزم کننده های دنیا و یکی از مدعا ستاره فستیوال جادو کمانیک در المپیا پاریس برقرار می شود، در پشت صحنه این موزیک حال قدرت خود را برای هیپنوتیزم کردن ماری و دیوآ و ماری ژوزف نات هریستسه های معروف فرانسوی بکار میبرد و عکاسان هم که البته فرصت را از دست نداده اند.



تصویر عازمی در عرصه المپیک مونیخ برای استفاده های گوناگون، در اینجا مسابقات کماندو ژیمناستیک و والیبال انجام خواهد گرفت. کارهای این میدان، که ۷۰۰۰۰ متری و ۱۰۰۰ جایگاه ایستادن خواهد داشت در حال پیشرفت و ساختمان سقف سیمی نیز روبه انجام است.

الیزابت مانکن چمن داغ المپیک را

بررسی می کند



آدم با نگاه کردن به الیزابت، مانکن فتنگ مونیخی (آلمان)، «داغ» می خورد؛ الیزابت با آب داین چین نرم، آرا موافقت می کند، بقرآز اطلاع استادیوم المپیک، که در حال حاضر ساختمان سر پوشش در دست انجام است، چمن گرم نمی دارد، که در صورت لزوم، رشد علش تسریع می شود. در ۱۹۷۲ در این «چمن داغ» مسابقات انجام خواهد شد.

هیپنوتیزم در پشت صحنه

بیر مرد ۷۰ ساله خود را برای دو

با متعل المپیک آماده می کند

هانس وولر فون در پلاینتس، زمان درازت که متغول، تیرین است. این بیر مرد هفتاد ساله روزی ندارد که در المپیک با شش قالی معیند بگذرد. اما در دوامتل المپیک ۱۹۷۲ سازمان دهنده ی مشغول خواهد بود. بنابراین فون در پلاینتس برای آماده کردن بدنش، در فواصل بین غذا، تمارین وفتش را در صرف نوبتین می کند. از نهدی المپیک به بالا می بود، با شش می آید و آرا دور می زند و همیشه حدود پنج پاشش کیلو متر می دود. هانس وولر فون در پلاینتس که در جریان المپیک ۱۹۳۶ در برلین، مری دون گان



یکسکو عصایی است



امروزها با یکسکو عصایی است چون محور است خاباش را ترک کند زیرا درست در بیرون ویلا او در موزن- جنوب فرانسه- زیر گوش او، کارهای راهازی در دست انجام است. شگس ما، پاپولییکاسوی مشهور را در ویلا موزن، در میان نقاشی هایش نشان می دهد.

تولیزبون راحت!



در نمایش رادیویی بین المللی ۱۹۷۱ برلین که از ۲۷ اوت تا نهم سپتامبر برگزار شد، در زمینه های تولیزبون و مختارات چیزهای تازه بسیاری نشان داده شد. یکی از آنها صندلی تولیزبونی تکیه داری بود که یک شرکت آلمانی آنرا ارائه داد. در این تولیزبون برای هر چیز، بلندگو، تنظیم صدا و نور تکیه ای وجود دارد و لامپی نیز در قسمت جلو تعبیه شده است. صندلی به تنظیم هوا و تهویه نیز مجهز است. بیش از این نمی تواند راحت باشد! طی این نمایش رادیویی بین المللی حدود ۲۵۰ ارائه گر از ۲۵ کشور گلاهای جدیدشان را در زمینه های رادیو، تولیزبون، عکاسی به معرض نمایش گذاشتند.



چند ابتداء بجا

«بند» که محله شمارا پسندیدم و «رسم» بان دلستانم و امینوار هم هستم که این دلیسکی ایلی باشد، این حق را در خود می بینم که اگر خدا یا نظری داشته باشم برایشان بگویم. کارها خیلی خوب و یسکندت است و با یک روان منطقی پیش می رود و برای ما - یا شخص من - قابل استفاده و عالیست. ولی (امان از این ولی) «ولی» استکالی که من می بینم و نظرم قابل ذکر است و کم اهمیت نیست اشتباهات محضی است که هنگام تئوین یا چاپ یا حروف چینی بوجود می آید که واقعا قابل پیشگیری است. این موضوع در تمام شماره ها کاملاً مشهود است و مرتب، به نحوی تکرار می شود. به مطلب زیر فقط متنی است نمونه خروار:

- ۱- در شماره ۲۲ محله (۲۸ مرداد) : برنامه های سه روز تولیزبون آموزشی نوشته، سه شبه و چهارشنبه آن هفته اشتباه چاپ شد؛ چون برنامه ها از ساعت ۱۵ آغاز و تا شب ادامه داشتند ولی شما نوشته اید از ۸ صبح تا ساعت ۱۳.
۲- در شماره ۲۵ (۱۸ شهریور ماه) در صفحه ۲۸ و ۲۹ که ریزکاری بود از کانون اصلاح و تربیت کودکان محترم در صدر مطلب با حروف درست نوشته شده بود: «پسرها بیشتر از دختر نوشته شده بود» اما به تولیزبون علاقه نشان میدهید، اما در همان صفحه در ستون چهارم نظراول نوشته شده: «پس گنجانده که دخترها بیش از پسرها به تولیزبون علاقه دارند». درست است که داستان این موضوع آشفترها مهم نیست ولی از آنجاکه در متن ریزکار نامکس شده اهمیت دارد و ما را در پلانکتینی قرار میدهید (۱)

۳- سبکهای مسجات وسط اغلب تا معلوم و گتف چاپ می شود، باید بیوسه یا رسیدگی حتمی و رفع این قبیل نکات بدانید که راه هواپزری را در پیش خواهید داشت. در ضمن از بابت اینکه با وجود مطالب متوسط چنین سه سبک مسجات محله افزوده آید تا از این رو جلایی در مطالب بوجود نیاید و اشتباه تصمیمی مخصوص چنین واقعا جای استمن و تشکر فراوان دارد. موفق باشید. یوسف خداپرست

نامه های پسران دبیر

همکاران «تماشا» در شهرستانها

- ۱- رامسر - آقای مصطفی الهیان
۲- رامهرمز - آقای نوربخش شاد
۳- ریز استهبان - آقای امین اله شغالی زاده
۴- رودبار گیلان - آقای طالتس والی زاده
۵- رزن همدان - آقای عیداده رحمان زاده
۶- زنجان - آقای نعمت اله رستمخانی
۷- زاهد کرمان - آقای حسن مهرابی
۸- زابل - آقای مهدی علوی
۹- زرباب - آقای تقی قاسم زکریا
۱۰- زوز - آقای حسین احدی

گزارش شهرستانها



گروه «سایه ها» در ملایر
گروه هنری «سایه ها» وابسته به سازمان زنان ملایر، نمایشنامه «لوزیا» نوشته پارسین جانی و تیرین می کند تا آن را در جریان یک مسواری اشرف کامیاب رئیس سازمان زنان ملایر نشان مینهند.
یادرد، این نمایشنامه را آقای علیرضا عرفانی کارگردانی می کند. مکتب چند تن از بازیگران نمایشنامه را با اتفاق خانم اشرف کامیاب رئیس سازمان زنان ملایر نشان مینهند.

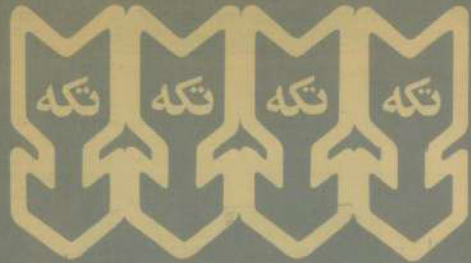
کارگردانهای تلویزیون

«... بنده م. سلام عرض می کنم. قربان، شنیدم که تلویزیون تا دلت بخواهد کارگردان، فیلمبردار و انواع آستین، دستار و غیره دارد. تراجم را بیشتر را بگویند، این ها آنجا چه کار میکنند؟ ما هنوز پس از هفت سال تلویزیون داری، سریال های پنج و هفت میسگری را می بینیم. کارپروچه های کارگردان فیلمبردار و غیره را چرا نشان نمیدهید؟ شاید خدا نکرده چیزی در چنته ندارید! بهرحال جای فیلمهای کوتاه یک ساعته، نیمساعته و حتی یک ربعی سختت برویجه های تلویزیون در برنامه های روزانه تلویزیون خالی است.»

۱- در شماره ۲۲ محله (۲۸ مرداد) : برنامه های سه روز تولیزبون آموزشی نوشته، سه شبه و چهارشنبه آن هفته اشتباه چاپ شد؛ چون برنامه ها از ساعت ۱۵ آغاز و تا شب ادامه داشتند ولی شما نوشته اید از ۸ صبح تا ساعت ۱۳.
۲- در شماره ۲۵ (۱۸ شهریور ماه) در صفحه ۲۸ و ۲۹ که ریزکاری بود از کانون اصلاح و تربیت کودکان محترم در صدر مطلب با حروف درست نوشته شده بود: «پسرها بیشتر از دختر نوشته شده بود» اما به تولیزبون علاقه نشان میدهید، اما در همان صفحه در ستون چهارم نظراول نوشته شده: «پس گنجانده که دخترها بیش از پسرها به تولیزبون علاقه دارند». درست است که داستان این موضوع آشفترها مهم نیست ولی از آنجاکه در متن ریزکار نامکس شده اهمیت دارد و ما را در پلانکتینی قرار میدهید (۱)

چند پاسخ کوتاه

خانم کاترین افشار - دریسارو هرمنداوم برنامه «شش و هفت» در آینده نزدیک مطلبی در نشاا خواهد خواند. با تشکر فراوان.
خانم کاترین افشار - دریسارو هرمنداوم برنامه «شش و هفت» در آینده نزدیک مطلبی در نشاا خواهد خواند. با تشکر فراوان.



میکائل کاکو پاپیس کارگردان مشهور و هنرمند یونانی، کفیلپهای «زوربا یونانی» و «وقتی که ماهیها می‌میرند» را از او نداشتیم به تازگی انستری ساخته به نام «زنان ترو» با ریاضت، زاری و حساسیت از اساطیر یونانی در این فیلم «میرسان» ستاره هنرمند آمریکایی‌تبار اول را به صحنه دارد، و نوشته‌ای که هیرن، طرغی سن و سال قابل توجهی که از او می‌گذرد، استفاده تکلف همینگی خود را «بال» در این فیلم روزنامه است.

چند روز پیش هیرن در گفتگو با خبرنگار هیرن در پاریس بر گزار شد که در آن گروهی از مترجمان سینما سری تحلیل از همکاری‌شان حضور یافته و در سنو، آن داون را در برخورد با هیرن می‌بیند.

قبل از عمل بعد از عمل

«حاجتین» خانم سی ساله انگلیسی ده ماه پیش ۹۸ کیلو وزن داشت، با پشنگ و ابراهیمی آهین تصمیم گرفت خود را لاغر کند بخصوص که زن هم بود و خانمها هم مردانی که برای خوشگلی فداکاری های می‌کنند که شاید برای اهل و اولاد خود با اندکی کراهت، زن به آن‌ها بداند.



این خوشترین شارش مطبوعاتی و خیری است...



این خوشترین شارش مطبوعاتی و خیری است...

گرفت. یکی از خطایها او گفت: «شاس هوجوبی چیزی است. من در تمام دوره خدایان جز گویمبر مردان سبستندار و سهاستاران کاروانی حمل نکردم» و کاروانان را، خوش شاس جوان داد.

در عوض انگیز هواییان تو سقوط کند مردم دنیا برای روحت آمرزش می‌طلبند اما در هواییان من اگر موی از سر آنها کم شود، من و تو نترس ایندی همه مرد های خوشگل پیدا را جلای خرم.

صدمین جنایت

تصمیم

این هنر است!

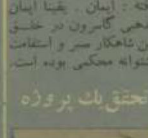
دانش آن مرد دانشمند این که جبر پارخلفه مامون رفت که هنرش را نشان دهد. سوزی را به نواری زد و از ناسله چند قسمتی سیمه سوزن دیگر را یکی در سوراخهای کتیکر خاراد مامون پاشا کیمیای زر به او به چشم دوید دستور داد سه سره تلاش رفت و در توجیه این ابداعهای متناقض گفت که: کارش بسیار مشکل و اعیال آمرز بود ولی وقتی را سوزف آموختن کاری برافشاند کرده است.

این خوشترین شارش مطبوعاتی و خیری است... کارهای من جوانید که ملا سحر ازین پرواز فلان تر کتایلم شد. یک میندین مسافرواردهی شد، هزارمین چاهی پشک کتاب منتشر شد اما سوزی که می‌بیند، مکی سمنین قربانی شورشیان مسخهی فرزند است... آت ملک گویگان، نام داشت. بعد ۲۱ ساله میبید که زما و خندان هو بود، در این چشما که شادی و فروغ جوانی به آنها تلوی جرقه های رنگین آنتیاری را از ۷۷ قطعه ساخته شده و



بخشده، هیچکس تصور بد خاموشی و تاریکی زودین و طابانه را نمی‌داند. آلفرد امیدوار و سرزنشو بیحال بود که می‌اشتا به سفر گنوله ها و لیلی آتسها، کودکان به دنبال حیف آوری یادگارهای خورش شدن درست کردند، و او را در کنار آن قرار دادند و مکتب گرفتند. تا اینجا چیز غیر عادی وجود ندارد. ۳۱ کیلو لاغر شدن بر ده ماه هم میسر نیست، اما تکه انحرافی اینجاست که طبق تصویر دوره جاق خانم جات، که ظاهرا افسان حقیقی بدن او را دارد، ایشان علاوه بر لاغر شدن، در حدود ده پانزده سانتی متری هم قد کشیده اند.

آخرین گل تابستان



دارای ۹۰۶ ریج ناهلسور است. مانتو این کاخری ورگ را در ۹ ژانویه ۱۹۶۷ شروع کرد، و در مارس ۱۹۷۱ بیض بدن چهار سال و دو ماه آن را به اتمام رساند. به نظر ماهر او بی فایده نیست زیرا خلق یک زیبایی است، زیباترین تحسین انگیز که عنصر دیگری هم در آن به کار رفته: ایمان. یقینا ایمان مذهبی گسرون در خلق این شاهکار سحر و استقامت پشواه محکمی بوده است.

تحقیق یک پروژه

فصل تابستان و شتا و ترحجات شین آن، در اروپا، یک ماهه انتخاب مکه اسک آبی چنین خنای یافت. این مسافه آنچه بیشتر صدی توجه ماورای یونانباری دور گمر و بس و سید، مهوت، اولین پرواز تجاری خود را انجام داد. مشترک انگلیس و فرانسواست و تحولی بزرگ در امر حمل و نقل سریع هوایی ایجاد خواهد کرد.

نخستین پرواز کشورکوت مانت ۱۹۷۷ متر طول، ۱۷۰ متر عرض و ۲۰۲۷ متر ارتفاع دارد. مجموعا از ۷۷ قطعه ساخته شده و

پرواز ۴۰۰۰ کیلومتر، مدنی اندکی کمتر است ساعت انجام داد. آژرفرگا تولوز برخاست یک فن همی در جزایر «کالیس» مانت و مانتس فرنگ کابین روغامبو بود به فرخترین و مسدودترین فرودگاه آمریکای بی است و در کوبان دار دارد.

در این فرودگاه هزار نفر به استقبال کرده آمده بودند. مقامات بی دولتی نیز بر استقبال شرکت داشتند. هبات کشورکوت نیز این سفر طولانی، با بازی ورزشیترین خطایان فرانسوی به نام آسره، که برهنه داشت، مسافت سالی کشورکوت به وزن بود، و در یک پرواز که هم زیگار سمنین وزیر دارایی و ژان سامان بر حمل و نقل فرانسه راه رسید و آسره برده.

آخرین گل تابستان



دارای ۹۰۶ ریج ناهلسور است. مانتو این کاخری ورگ را در ۹ ژانویه ۱۹۶۷ شروع کرد، و در مارس ۱۹۷۱ بیض بدن چهار سال و دو ماه آن را به اتمام رساند. به نظر ماهر او بی فایده نیست زیرا خلق یک زیبایی است، زیباترین تحسین انگیز که عنصر دیگری هم در آن به کار رفته: ایمان. یقینا ایمان مذهبی گسرون در خلق این شاهکار سحر و استقامت پشواه محکمی بوده است.



قاره اروپا در زیر شاهبال بلند پرواز «هما»

در سال ۱۳۴۹: صدها هزار نفر از مسافران اقصی نقاط جهان دهامای فرخنده بال را برای مسافرت های خوش بین خویش به شهرهای پرتگال اروپا انتخاب کرده اند. هماد را در طول ده سال خدمت و فعالیت فرخنده طاری سریع، راحت و مطمئن یافتند در سال ۱۳۵۰ همی یقیناً «هما» اختصار خدمت و پذیرایی از مسافران بیشتری را خواهد داشت



جوایز ۵ سری بلیطهای

اعانه ملی

بمبمنت جشن شاهنشاهی ایران



۲۵ پیکان

پراز اسکناس

۱۰ میلیون تومان

پول نقد



از این فرصت استثنائی برای بدست آوردن جوایز بزرگ استفاده کنید